



درسنامه

علیه السلام

صادق

امام



مجمع مؤلفان و مترجمان
موسسه تحقیقاتی و فرهنگی



درسنامه امام صادق علیه السلام

نویسنده:

آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

یاس زهرا (س)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	درسنامه امام صادق علیه السلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	پیشگفتار
۱۲	آغاز نامه
۱۲	اشاره
۱۳	خدا، اولین پناهگاه
۱۳	معنای وقار و سکینه
۱۴	محاسبه نفس
۱۵	حکایت
۱۵	سرانجام نیک
۱۵	حکایت عیاشی
۱۵	حیا و پیروی از صالحان
۱۵	اشاره
۱۶	اموری که باید از آنها دوری کرد
۱۷	امام علی و حکومت
۱۸	ابن ابی عمیر
۱۹	حکایت
۲۰	خوش رفتاری با اهل باطل
۲۱	پیامبر، بهترین الگوی مجامله
۲۱	اصول مجامله
۲۳	مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت
۲۴	تقوا و جایگاه آن

۲۴	 اشاره
۲۴	 دشواری‌های تقوا و اجتهاد
۲۴	 بررسی اعمال
۲۶	 امام علی و تقوا
۲۷	 حکایت آدم و حوا در تورات
۲۸	 نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها
۲۸	 اشاره
۲۸	 بنی‌امیه و اسلام
۲۹	 تصمیم و استقامت
۳۰	 اثم و عدوان
۳۰	 سکوت، گذرگاه تجهیز
۳۰	 اشاره
۳۱	 سکوت و سخن گفتن
۳۲	 دشواری سکوت
۳۲	 حکایت
۳۴	 ذکر و انواع آن
۳۴	 اشاره
۳۴	 ثواب ذکر
۳۵	 تسبیح موجودات
۳۶	 آثار ذکر
۳۶	 حضور قلب
۳۷	 فوائد ذکر
۳۷	 حکایت
۳۸	 دوری کردن از حرص

۳۸	 اشاره
۳۸	 نعمت‌های خداوند
۴۱	 مسلمانان و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۴۱	 اشاره
۴۲	 نمونه‌ای از ابتلائات گذشتگان
۴۳	 اسلام آوردن عثمان بن مظعون
۴۴	 مسئله شرعی
۴۴	 جایگاه صبر در اسلام
۴۴	 اشاره
۴۶	 حکایت
۴۶	 داستانی در این باره
۴۸	 آثار دعا
۴۸	 اشاره
۴۹	 چگونگی استجابت دعا
۵۰	 شروط استجابت دعا
۵۱	 موانع استجابت دعا
۵۳	 احسان به خویشان
۵۳	 اشاره
۵۴	 خدمت به خلق و آخرت
۵۵	 صدقه و بی‌نیازی
۵۵	 استجابت سریع دعا
۵۶	 امام سجاد و نیازمند
۵۶	 تقدیر الهی و رضایت
۵۶	 اشاره

۵۷	رضایت به تقدیر خدا
۵۸	تفاوت صبر و رضا
۵۹	حکایت
۶۰	منشأ بلاها
۶۱	حکایت ابوتراب با ابوسفیان
۶۲	تفاوت انسان‌ها در قسمت و تقدیر
۶۳	حکایت
۶۳	مراتب رضا در انسان‌ها
۶۴	محاسبه در دادگاه الهی
۶۵	حضرت زهرا و مقام رضا
۶۶	اطاعت، تنها راه موفقیت
۶۶	اشاره
۶۷	طاعت و عبادت
۶۷	رفاقت تا جهنم
۶۸	همت بلند
۶۸	تأمل در جواب
۶۸	یک سؤال و دو گونه جواب
۶۸	دشواری‌های عصر غیبت
۶۹	معرفت خدا و نبی و امام
۶۹	نابودی اعمال
۷۰	کوشش و مقام طاعت
۷۱	احتیاط، نشانه ایمان
۷۱	دعای «یا من ارجوه»
۷۱	نیرنگ‌های شیطان

۷۲	غفلت و عبرت
۷۲	تسلیم در دین
۷۲	اشاره
۷۳	دین فروشی سمره بن جندب
۷۳	دشواری تسلیم
۷۴	سرگذشت علی بطائنی
۷۴	زاهد و ترس از گناه
۷۴	احسان به نفس
۷۴	اشاره
۷۶	حقایق معقول
۷۶	آخرت و حسرت
۷۶	لذت روح
۷۷	قلب، مرکز طاعت و معرفت
۷۷	غذای آسمانی و ایثار
۷۷	احسان و اسائه
۷۸	اجتناب از گناهان
۷۸	اشاره
۷۸	بهترین اعمال در ماه رمضان
۷۸	خندیدن در صحن امام رضا
۷۹	ملاک اهل دنیا
۷۹	عالمی که علم باعث گمراهی اش شد
۷۹	بازخواست از عیسی بن مریم
۸۰	پیروی از فرمانهای خدا
۸۰	اشاره

۸۰	انکار فضایل ائمه و رضای خدا
۸۱	تصرف در دعای مأثور
۸۱	بی‌دقتی در نقل احکام
۸۱	سبک شمردن دین
۸۲	نفس و سبک شمردن نماز
۸۲	اشاره
۸۲	شهوتهای انباشته و دنیای آکنده از بلا
۸۳	ولایت الهی و ولایت نفس
۸۳	خانه‌ی هارون
۸۳	تصمیم، رمز موفقیت
۸۴	شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت
۸۴	استخفاف، مایه‌ی عقب افتادگی
۸۴	سیزده سال درس و یک جلسه غیبت
۸۵	مراتب سبک شمردن نماز
۸۵	جنگ با شیطان
۸۵	تلاش در راه طاعت خدا
۸۵	اشاره
۸۶	وقار صالحان
۸۶	صبر و حلم
۸۷	خشوع صالحان
۸۷	دوری از محارم
۸۷	صدق و وفا
۸۸	اطاعت صالحان
۸۸	طاعت چیست؟

۸۹	حکایت
۸۹	طاعت و عبادت
۹۰	دنیا و ارزش آن
۹۰	اشاره
۹۰	ارزش دنیا از نگاه امام علی
۹۱	دوستی خدا
۹۲	پیرامون واقعه غدیر
۹۲	اشاره
۹۴	غدير و نفی ظلم و دروغ
۹۴	غدير و مسئولیت ما
۹۴	پاورقی
۱۰۱	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

درسنامه امام صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: درسنامه امام صادق (علیه السلام) / مولف صادق حسینی شیرازی، ۱۳۲۰؛ تدوین زیر نظر گروه ترجمه آثار آیت الله العظمی شیرازی. مشخصات نشر: قم: یاس زهرا (س)، ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص. شابک: ۷۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۱۸۵-۸۵-۹؛ ۱۵۰۰۰ ریال: چاپ سوم: ۹۷۹-۹۶۴-۸۱۸۵-۸۵-۹ یادداشت: چاپ سوم: اردیبهشت ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. احادیث شناسه افزوده: موسسه رسول اکرم (ص) رده بندی کنگره: BP۴۵/ح ۴۵د ۱۳۸۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳ شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۹۴۳۸

پیشگفتار

نامه‌ای از امام صادق علیه السلام در کتاب‌های کافی [۱]، وافی و بحارالانوار [۲] آمده است که توصیه‌های بسیار مهمی برای شیعیان دربر دارد. مرحوم کلینی این رساله را با سه سند ذکر کرده و علامه مجلسی هر سه سند را معتبر دانسته است. «عن أبي عبد الله انه كتب بهذه الرسالة الى أصحابه و أمرهم بمدارستها، و النظر فيها، و تعاهدها، و العمل بها». آن امام همام قبل از پرداختن به متن نامه چهار دستور در مورد این نامه به شیعیان می‌دهند، که عبارتند از: مدارست، نظر، تعاهد، و عمل. «مدارست»، یعنی برای یکدیگر خواندن؛ «نظر» در این جا به معنای تأمل در یکایک کلمات و اندیشیدن در آن است؛ «تعاهد» یعنی تکرار و تجدید عهد کردن و معنای «عمل» هم معلوم است. آری، امام علیه السلام به شیعیان سفارش می‌کنند که مطالب این رساله را بارها برای خود و دیگران بخوانند و در آن تأمل نمایند و بدان عمل کنند. نکات مذکور در این نامه‌ی شریفه به قدری مهم است که رهبر شیعیان این چنین بر حفظ و تکرار و خواندن و عمل به آن تأکید می‌کنند. شیعیان آن زمان نیز در برابر این توصیه‌ها چنین کردند: «فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم، فاذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها؛ رونوشت [صفحه ۱۲] نامه‌ی امام را در نمازخانه منزل‌های خود قرار می‌دادند و وقتی از نماز فارغ می‌شدند در مضامین آن تأمل می‌کردند». براساس سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مستحب است که در خانه جایی به عنوان نمازخانه معین شود. ائمه اطهار این مسئله را رعایت می‌کرده‌اند؛ به عنوان مثال، در روایات و تاریخ آمده است هنگام ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام ایشان را به مصلاهی منزلشان انتقال دادند و این می‌رساند که آن حضرت در خانه خویش، جایی را بدین منظور اختصاص داده بوده‌اند. در آن روزگار، شیعیان نیز با تأسی به پیشوایان خود، در خانه‌هایشان جایی را به عنوان نمازخانه تعیین می‌کردند. اهمیت نامه‌ی امام صادق علیه السلام برای آنها به اندازه‌ای بود که علی رغم کمبود قلم و کاغذ در آن روزگار، نسخه‌ای از این نامه را در نمازخانه می‌نهادند و بعد از نماز آن را مطالعه می‌کردند و این چنین با دل و جان از امر مولای خویش اطاعت می‌کردند. امید است ما هم که پیرو آن امام همام هستیم بتوانیم به سفارش‌های حضرتش عمل کنیم. [صفحه ۱۳]

آغاز نامه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فاسئلوا ربكم العافية و عليكم بالدعة و الوقار و السكينة [۳]؛ به نام خدای بخشاينده مهربان. از خداوند عافیت بطلبید و بر شما باد طمأنینه و وقار و آرامش. واقعیت این است که کلمه کلمه‌ی این نامه‌ی شریف جای تأمل،

توضیح و تدبیر دارد، تا مضامین آن در جان و دل مؤمنان رسوخ کند و با تمام وجود به سفارش‌های امام خود جامه‌ی عمل بپوشانند. بعضی از مسائل و اشیاء و افراد همیشه در یاد و خاطره انسان می‌ماند و همیشه با آنها مأنوس است؛ مثل لباس، زمین، دوست، ماشین و...؛ به عنوان مثال کسی که مشکلی برایش پیش آمده و برای حل آن به کمک دیگران نیاز دارد، قبل از هر چیز و هر کس به یاد دوستانش می‌افتد و تصمیم می‌گیرد که پیش آنها رود و از آنان کمک بخواهد. امام صادق علیه‌السلام نیز سخن خود را با نام و یاد مأنوس‌ترین و عزیزترین چیز در نزدشان آغاز می‌کنند. پس از آن می‌فرمایند: «عافیت را قبل از هر چیز و هر کس، از خدا بخواهید». کلمه‌ی عافیت در اصل به معنای سلامت بدنی است، اما توسعا در معنای کلی دوری از هر بدی نیز به کار می‌رود. [صفحه ۱۴]

خدا، اولین پناهگاه

اولین درسی که از نامه‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌آموزیم توجه به خدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام علیه‌السلام، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آن که از دیگران کمک خواسته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمک و راه چاره خواست. اگر بدهکاری، بیماری و یا کمبودی هست، اول باید در خانه خدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسی که بیمار است اول دعا کند، سپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسته است که بیماری او از طریق اسباب طبیعی مانند مراجعه به پزشک درمان شود. چنین کسی نباید بیماری‌اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواستن این نیست که مسیر عادی راه‌ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا شروع شود. «قل ما یعزبکم ربی لولا دعاؤکم [۴]؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.» کسی که می‌خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه بپردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی‌همتا و قدرت مطلق کمک بخواهد. بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می‌شود: «اللهم انی أعوذبک أن اضل و اضل و ازل و ازل و اظلم و اظلم و اجهل او یجهل علی، عز جارك و تقدست أسماؤک جل ثناؤک و لا اله غیرک [۵]؛ بار خدایا، به تو پناه می‌برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام‌هایت مقدس، ستایش بزرگ است و خدایی جز تو نیست.» خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت‌هایی که از جانب ائمه علیهم‌السلام وارد شده، با نام مبارک قادر بی‌همتا، آغاز شده [صفحه ۱۵] است. گاه انسان خیال می‌کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن که ضرر بزرگی برای او دارد. و این را فقط خدا می‌داند و فقط اوست که قدرت مهار و از بین بردن ضررها را دارد. «و علیکم بالدعۃ و الوقار و السکینه». «دعۃ» گرچه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع‌تری نیز برای آن گفته‌اند و آن عبارت است از این که انسان از چیزهایی که می‌داند برایش ضرر دارد یا احتمال می‌دهد ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه‌های خطر فهمیده می‌شود. مرحوم والد [۶] می‌فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشد تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شک داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

معنای وقار و سکینه

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و... آرامش و طمأنینه داشته باشد و می‌گویند شخص با وقاری است. پس مورد استفاده‌ی وقار اعضا و جوارح است. اما آرامش و قرار دل را سکینه می‌گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده‌ی سکون

است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد. ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه‌ی سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمده‌های سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید با همدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می‌کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که [صفحه ۱۶] این همان «سکینه» است. اگر انسان نتواند دلش را تحت تصرف خود در آورد، وقار ظاهری‌اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشد، سکینه‌ی دل نیز وجود نخواهد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل شده است که می‌فرماید: «ما أضمر أحدکم شیئا الا و أظهره الله علی صفحات وجهه و فلتات لسانه [۷]؛ هیچ کس چیزی را در دل نهان نمی‌کند مگر آن که در سخنان بی‌تأملش یا در چهره‌اش ظاهر می‌گردد.» اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سرانجام تأثیرات آن ظاهر می‌شود و همه از آن باخبر می‌شوند. حتی آنهایی که قوی النفس و با اراده هستند نیز در نهایت درونشان آشکار می‌گردد، اما دیرتر از دیگران. «علیکم» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. اما در این جا از شیعیان می‌خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدیت می‌خواهد و در هر کاری تمرین لازم است. پس کسی که می‌خواهد درون و بیرون خود را به صفت آرامش و وقار بیاراید باید بسیار تمرین کند و تلاش و استقامت فراوانی به خرج دهد.

محاسبه نفس

محاسبه‌ی نفس از بهترین تمرین‌ها برای کسب وقار و سکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمده است: «لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم [۸]؛ آن که هر روز نفس خود را محاسبه نکند از پیروان ما اهل بیت نیست.» و با تمرین و استمرار است که انسان پخته می‌شود و ظاهر و باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکمفرما می‌کند. اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می‌گویند: «اما [صفحه ۱۷] تری الحبل بتکراره، فی الصخره الصماء قد أثرا؛ آیا نمی‌بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟» دلوی که با آن از چاه آب می‌کشند به یک طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آن قدر بر روی این سنگ کشیده می‌شود و بالا-و پایین می‌رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می‌کند. می‌گویند علم از آن طناب لطیف‌تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت‌تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می‌توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس‌ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند. برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» در صدد بیان همین نکته‌اند. باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی‌رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلاهی خانه‌های خود قرار می‌دادند و هر بار که از نماز فارغ می‌شدند، آن را مطالعه می‌کردند. بر اثر عمل به این سفارش‌ها است که بزرگانی همچون ابن ابی عمیر، و محمد بن مسلم [۹] و دیگران پرورش می‌یابند. نباید از سختی کار ترسید، و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست. در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی‌آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی‌توانستند، اما تاریخ گواهی می‌دهد که کسانی توانسته‌اند بر قله‌های افتخار قدم نهند و [صفحه ۱۸] صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حد اعلای آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستی دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند، بر سر مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند. یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست رنجیده‌اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند. فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده خاطر خود را می‌دید سلام می‌کرد، اما جوابی نمی‌شنید. یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: «ایکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟ گفت: من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و می‌خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چند ساله‌مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دوباره لطف و صفا و دوستی را بنشانم. پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می‌تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره گردد و او را در بند کشد.

سرانجام نیک

زهیر بن قین [۱۰] کسی است که بنا به گفته مرحوم نمازی [۱۱] در مستدرک سفینه البحار [صفحه ۱۹] «تشریف بالسلام من الناحیه المقدسه» یعنی در زیارت ناحیه که منسوب به حضرت ولی عصر است آمده: «السلام علی زهیر بن القین». آری فخر عالم، منجی بشریت بر زهیر بن قین درود می‌فرستد. مگر زهیر که بود؟ در تاریخ آمده است که او عثمانی بود و با اهل بیت علیهم السلام جنگ و دشمنی داشت. عثمانیه جریانی بود که پس از کشته شدن عثمان به سرکردگی معاویه تشکیل شد و اساس آن بر این عقیده بود که سبب کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب بوده است. عثمانی‌ها ادعا داشتند اطرافیان علی بودند که عثمان را کشتند. آنان نه تنها علی بن ابی طالب را امام نمی‌دانستند که با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمنی هم داشتند. زهیر در کوفه یعنی مرکز اصحاب امیر مؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی می‌کرد، اما با این حال با آنان دشمنی داشت. ولی همین زهیر بن قیس عثمانی به مقام و مرتبه‌ای می‌رسد که امام غایب شیعیان بر او سلام می‌فرستد.

حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل بیت پیوست عیاشی [۱۲] است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه‌ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی [۱۳]. [صفحه ۲۰] نجاشی [۱۴]، دو رجالی معروف را می‌توان نام برد که کتاب‌های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است و اگر رجال کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی‌اعتبار می‌شد؛ زیرا از راویان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال کشی و نجاشی است. [صفحه ۲۱]

حیا و پیروی از صالحان

اشاره

و علیکم بالحياء و التزّه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و علیکم بمجاملة اهل الباطل [۱۵]؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا با اهل باطل سفارش می‌کنم. حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می‌گردد. انسان با حیا به معنای انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه‌ای در وجود همه هست. مقداری از حیا خدادادی است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه‌السلام از یاران خود می‌خواهند؛ که بر حیای ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین معنایی را اراده می‌کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی‌گرفتند. چیزی که خدا به ما عطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» و الزام نمی‌خواهد، و امر به تحصیل آن بی‌معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی. البته، در روایات آمده است که «الحياء يمنع الرزق» [۱۶]؛ حیا [بی‌حیا] مانع رزق و [صفحه ۲۲] روزی می‌گردد. گاهی حجب و حیا باعث می‌شود بعضی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسیار بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهد. ائمه علیهم‌السلام همیشه واقعیت‌ها را برای مردم می‌گفته‌اند و به هیچ عنوان سعی نکرده‌اند مردم را «العیاذ بالله» بفریند. سر سفره‌ای که عده‌ی زیادی نشسته‌اند، حق انسان با حیا پایمال می‌شود، اما چیزی مهم‌تر از رزق در اختیارش گذاشته می‌شود. در این باره ذکر قضیه‌ای خالی از لطف نیست. یکی از نزدیکان آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی، که پیرمرد بسیار با تقوایی بود نقل می‌کرد: «روزی در حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج دیناری پخش کرد [۱۷] که یکی از آنها روی شانه‌ی من افتاد. خواستم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصی از پشت سرم آن را از روی شانه‌ی من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهیم. حضرت در ادامه خطاب به پیروان خود می‌فرمایند: ببینید انسان‌های صالحی که قبل از شما زندگی می‌کرده‌اند، از چه اعمالی خودداری می‌کرده‌اند، شما هم از آن اعمال دوری کنید. اعمال انسانهای شایسته را سرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان پیروی کنند. گل سرسبد و صالح‌ترین اولیای الهی و شایسته‌ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند. در مرتبه‌ی بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلاً با آنها مانوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه‌تری در می‌یابد، و اگر این کار ادامه یابد ظرف مدتی [صفحه ۲۳] نه چندان طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می‌یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه‌ی صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه‌ی تربیت صالحانی دیگر است. اهمیت سفارش امام صادق علیه‌السلام به اندازه‌ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزموا» بیان کرده‌اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به ده‌ها، بلکه صدها مصداق و مثال بر می‌خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده‌اند. اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می‌طلبند: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن گیر اهل علم می‌شود. شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده‌روی است،

اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه نکند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند. مسلماً یک کوهنورد که در حال پایین آمدن از کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می‌باشد. بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ آن جا که می‌فرماید: «صل اللهم علی الدلیل الیک فی اللیل الألیل، و الماسک من أسبابک بحبل الشرف الأطول، و الناصع الحسب فی ذروه الكاهل الأعبل و الثابت القدم علی زحالیفها فی الزمن الاول [۱۸]؛ خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلت به بلندترین ریسمان شرافت [که قرآن باشد] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه‌ی بلند مقام‌ترین مردان قرار داشت و در [صفحه ۲۴] زمان اول (دوره‌ی جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پا برجا بود». علت ذکر این فقره از دعا در این جا است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویا است. «زحالیف» جمع «زحلوفا» یعنی جای سر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سرایشی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوفا گویند. آری، علما در میان زحالیف محاصره شده‌اند، مخصوصاً در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران به آنان روی می‌آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد. چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق علیه‌السلام و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ اصحابی که اهل علم بوده‌اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده‌اند.

امام علی و حکومت

در ایام حکومت سید صالحان، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عده‌ای از رؤسا می‌خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن عباس [۱۹] با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، عده‌ای از رؤسا قصد شرف‌یابی به حضور شما را دارند. حضرت که وضع ابن عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می‌زد، در وصف حکومت و بی‌ارزشی آن فرمود: «و الله لهی احب الی من امرتکم الا- ان أقیم حقاً أو أدفع باطلا [۲۰]؛ به خدا سوگند این [صفحه ۲۵] کفش‌های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم». آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حکومت روی کوه‌ی زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم نظیر است. آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین حکومت روی کوه‌ی زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش‌هایی است که از لیف خرما درست کرده است. مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و حریر، طلا، نقره، خانه‌های مجلل، غلام و کنیز داشتند. این یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» می‌باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند. باید ریاست در نفس انسان بی‌ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی‌شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان‌های معمولی سخت است، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «ألا و انکم لا تقدرون علی ذلک [۲۱]؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید». این یک واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیات داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط یک دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می‌فرماید: ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمریه [۲۲] و من طعمه بقرصیه [۲۳]؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است». آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و

همه‌ی اموال خود را ببخشد و با این که می‌تواند لباس‌های گران [صفحه ۲۶] قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند؟ به شخصی گفتند: چرا امام جماعت نمی‌شوی؟ گفت: من وقتی نماز جماعت می‌خوانم که نمازم در خانه با نمازم در مسجد فرقی نداشته باشد. اما هنوز نتوانسته‌ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم. البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده‌ای است و اقامه‌ی آن بسیار لازم است، اما گاهی اوقات یک مزاحم پیدا می‌کند و آن چیزی جز غرور نیست. واضح است که داشتن حضور قلب و نیت سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم‌تر است. انسان باید سعی کند با تلقین به خود، خواهش‌های نفس را کاهی دهد. درخت را یک دفعه نمی‌توان از جا کند، اما کم کم و با مرور زمان می‌شود آن را از ریشه درآورد. حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «خادع نفسک [۲۴]؛ [همان طور که نفس تو را فریب می‌دهد] تو نیز او را فریب ده». باید این گونه پیش رفت، تا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشه دوانده، کم کم ضعیف گردد. عایشه دختر ابوبکر بسیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضعف نمی‌کرد، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیرمؤمنان. قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضعف نکرده بود، در آن جا به ضعف و زبونی خود اعتراف نمود. پس از جنگ جمل، فاتح جنگ که خلیفه‌ی مسلمانان و امام مؤمنان بود در تأسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روز فتح مکه به سران مشرکان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ بروید که شما آزاد شدگانید» نه کسی را اعدام کرد و نه کسی را حبس نمود. عایشه با این که امیرمؤمنان علیه‌السلام را خوب می‌شناخت و می‌دانست هیچ خطری متوجه او نیست، به ضعف و زبونی خویش اعتراف کرد. آری، امیرمؤمنان دارای چنین قدرت و صلابتی بود. علی علیه‌السلام می‌فرماید: «و الله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذباً [۲۵]؛ به خدا سوگند که هیچ سخنی [صفحه ۲۷] را پنهان نداشتم و حتی یک دروغ هم نگفتم». شیعیان معتقدند که امامان معصومند و علی علیه‌السلام در رأس ائمه آنها قرار دارد، اما مسیحیان و یهودیان نیز گفته‌اند که علی حتی یک دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه‌ی اعمال خود قرار داد؟ مسئله دیگری که باید مواظب آسیب‌های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است. توجه به آفت‌های پول برای همه، خصوصاً برای اهل علم مهم است. سمره بن جندب [۲۶] شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا یک روایت جعل کند. وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می‌فروشدند.

ابن ابی‌عمیر

یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» ابن ابی‌عمیر است که پول او را از راه به در نبرد و در سخت‌ترین وضعیت فریفته‌ی پول و ثروت نشد. او عالمی دینی بود که زندگی‌اش را از راه کسب و معامله اداره می‌کرد و از همین راه ثروت زیادی به دست آورده بود. هارون الرشید او را به جرم طرفداری از ائمه به زندان افکند و مدت هفده سال از عمر خود را در زندان گذراند. علاوه بر حبس، به دستور [صفحه ۲۸] هارون تمامی اموالش نیز مصادره شد. شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نقل می‌کند که ابن ابی‌عمیر هنگام آزادی از زندان می‌گفت: به خدا قسم اکنون حتی محتاج یک درهم هستم. او قبل از آن که به زندان افتد به شخصی مبلغی قرض داد و طی سال‌هایی که در زندان به سر می‌برد، این شخص به او بدهکار بود. پس از آزادی از زندان، شخص بدهکار فهمید که ابن ابی‌عمیر از زندان آزاد شده و به سختی روزگار می‌گذراند. خانه‌اش را فروخت تا پول ابن ابی‌عمیر را برگرداند. ابن ابی‌عمیر مطالبه نکرده بود، اما او دلش سوخت و خانه‌اش را فروخت تا دین خود را ادا نماید. پول‌هایی را که از فروش خانه به دست آورده بود، در میان کیسه‌ای گذاشت و به در خانه‌ی ابن ابی‌عمیر آمد. گفت: این پول‌ها از آن توست. ابن ابی‌عمیر پرسید: بابت چه؟ گفت بابت بدهی‌ام. پرسید این پول‌ها را از کجا آوردی؟ املاک خود را فروخته‌ای؟ پاسخ داد: نه. پرسید: کسی به تو هدیه داده است؟ پاسخ داد: نه، گفت، پس این پول‌ها را از کجا آوردی [۲۷]. گفت: خانه‌ام را فروخته‌ام. ابن ابی‌عمیر با شنیدن این جمله گفت: به خدا قسم

من در وضعیتی به سر می‌برم که حتی به یک درهم نیز نیاز دارم، اما حاضر نیستم حتی یک درهم از این پول‌ها را قبول نمایم، و قبول نکرد. اگر ابن ابی‌عمیر پول‌ها را می‌گرفت از جهت شرعی هیچ اشکالی نداشت. چرا که اگر بدهکار خود با رضایت و بدون آن که اجباری در کار باشد، چنین کرد، گرفتن پول از او اشکالی ندارد. فقط یک نکته وجود دارد و آن این است که حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: «فأحبب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها [۲۸]؛ آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری نیز، پسند و آنچه برای خود ناپسند می‌داری برای او نیز مخواه». به هر حال ابن ابی‌عمیر پول‌ها را [صفحه ۲۹] نگرفت و به بدهکار گفت: برو و خانه‌ات را پس بگیر و معامله را فسخ کن. این روایت را شیخ طوسی در تهذیب و صاحب وسائل با چند سند در جاهای مختلف از جمله «كتاب القرض والدین» نقل کرده‌اند. گفته شد که امام صادق علیه‌السلام فرموده است: اعمال صالحان قبل از خود را، سرمشق قرار دهید. ابن ابی‌عمیر یکی از این صالحان است؛ فردی که در عین فقر و درماندگی حاضر نیست برادر مؤمنش، خانه و مسکن خود را برای ادای دین بفروشد. مسئله مال و ثروت بی‌اندازه مهم است و نباید از آن غافل بود.

حکایت

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمده بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیر قانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود. شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول‌ها را گرفته‌ای؟ در جواب گفته بود: «الحلال ما حل فی الکف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است». این آقا علی‌الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که «حلال» و «حل» با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و «حل» از ماده‌ی «حلول» و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی یک آخوند است و ابن ابی‌عمیر هم یک آخوند! آیا ابن ابی‌عمیر از روز اول چنین بوده است؟ خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه‌ای دست یافته است. در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن بسیار است و با مطالعه در این زمینه می‌توان نمونه‌های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام‌ها و درس‌های آموزنده‌ی این حکایت‌ها [صفحه ۳۰] را به کار بست. باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی [۲۹]، شیخ طوسی [۳۰]، سید بحر العلوم [۳۱]، مقدس اردبیلی [۳۲] و بسیاری دیگر که در مکتب پر بار تشیع تربیت یافته‌اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد. خوب بودن به هیچ وجه به عده‌ی خاصی منحصر نیست. خداوند فقط امامان معصوم علیهم‌السلام را استثنایی قرار داده است که نمی‌توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است. واضح است که دیگران نیز می‌توانند به مقام و منزلت ابن ابی‌عمیر دست یابند. بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن ابی‌عمیر می‌گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن ابی‌عمیر، حماسه‌ی مردانی است که حتی یک لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول علیهم‌السلام بر نداشتند. البته افتخارات شیعه منحصر به ابن ابی‌عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری [۳۳]، میرزا محمدتقی شیرازی و حاج [صفحه ۳۱] آقا حسین قمی برای شیعه مایه‌ی افتخارند. خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی یک دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است. اصولاً خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولاً زشت و زیبا را می‌بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر از هر کس می‌فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده‌ام. آقا حسین قمی مانند ابن ابی‌عمیر معاصر امامان معصوم علیهم‌السلام نبوده اما به درجه‌ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است. آیا دیگران نیز می‌توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیه‌السلام

فرموده‌اند: «الخیر عادة و الشر عادة؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است». یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرآفرینی. یکی عادت کرده است که خواهش‌های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می‌شود. همان‌طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می‌شوند. باید حب ریاست و ثروت را در نفس در هم کویید. البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر حسب ادله‌ای که به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود ریاستش را اعمال نماید و هر جا صلاح نبود از اعمال ریاست خودداری نماید.

خوش رفتاری با اهل باطل

«و علیکم بمجاملة اهل الباطل، تحملوا الضیم منهم [۳۴]؛ با اهل باطل با خوش رفتاری و مدارا رفتار نمائید و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید». «مجاملة» گرچه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می‌شود [صفحه ۳۲] که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله آن که باب مفاعله گاه به معنای تفعیل نیز می‌آید. در این جا مجامله به معنای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن. از طرفینی بودن مجامله دریافت می‌شود که اگر انسان با دشمن به نیکی رفتار کند، دشمن نیز سرانجام دلش نرم می‌شود و برخورد خود را با وی تطبیق می‌دهد. البته شاید در ابتدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می‌شود. حضرت امام صادق علیه‌السلام این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده‌اند؛ یعنی مؤمنان باید ملترزم باشند که با اهل باطل برخورد انسانی و خوبی داشته باشند. آری هدف اصلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می‌گردد. ناگفته نماند که ممکن است عده‌ای این فرمایش فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یا به عبارتی «مداهنه» کنند. اما بین «مجامله» و «مداهنه» فرق بسیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و اما با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پابندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله با انسان‌های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارند. وقتی امام صادق علیه‌السلام ما را به مجامله با اهل باطل سفارش می‌کند، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی باید چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله - بلکه مؤاخات و خدمت و احسان - را نگاه داریم. آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره‌ی انسانهای بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی‌شناسند تا به آن پایبند باشند. آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلماً در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکو یک طرفه [صفحه ۳۳] است. این دیگر از باب «هل جزاء الاحسان الا الاحسان [۳۵]؛ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» نمی‌باشد، بلکه از باب «و یدرءون بالحسنه السيئه [۳۶]؛ و بدی را با نیکی می‌زدایند» می‌باشد. کافر بدی می‌کند، اما مؤمن جواب نیکو می‌دهد. این زیبایی ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی «مداهنه» از دهن و به معنای نرمش به خرج دادن است. آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می‌کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می‌گویند: تدهین و مداهنه کرد. «مداهنه اهل الباطل» یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است: «خدای متعال به حضرت شعیب علیه‌السلام وحی کرد: صد هزار نفر از امت تو را نابود می‌کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند. عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می‌کنند». [۳۷]. این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می‌کردند. مثلاً می‌گفتند فلانی که گناه می‌کند جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیهات... در قرآن کریم نیز

به تدهین اشاره شده است: «ودوا لو تدهن فیدهنون [۳۸]؛ [ای رسول خدا، گناهکاران] دوست دارند در مقابل گناه آنها نرمش به خرج دهی تا آنها نیز نرمش به خرج دهند». اما آن جا که قادر متعال خطاب به رسول خود می‌فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم [۳۹]؛ پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم‌خو و پر مهر شدی؛ «لنت» دیگر «تدهین» نیست، بلکه مجامله است و مراد از «لهم» در این جا مؤمنان نیست، [صفحه ۳۴] بلکه منافقان و کافران است. خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می‌کنید. اینها بد بودند و بدی می‌کردند، اما شما با آنها رفتار نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شما نفرین می‌کردند، اما شما برایشان دعا می‌کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آن جا متبلور می‌شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می‌زنند و به او اهانت می‌کنند، طلب هدایت می‌کند و می‌فرماید: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [۴۰]؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند». «لا- یعلمون» به این معنا نیست که معذورند؛ به عبارت دیگر این «لا- یعلمون» در گفتار حضرت از باب «رفع ما لا- یعلمون [۴۱] نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند. بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند. باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه ده‌ها بار.

پیامبر، بهترین الگوی مجامله

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می‌کرد به او سلام می‌کرد و احوالش را می‌پرسید. وقتی با خبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آن که یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت بر می‌آمدند. باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این رو است که امام علیه‌السلام می‌فرماید: [صفحه ۳۵] «و تحملوا الضیم منهم؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید.» «ضیم» یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علیه‌السلام مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند. انسان گمراه با یک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف با یک گل بهار نمی‌شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن‌کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش‌ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می‌گویند: «حذف المتعلق یفید العموم». برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می‌گیریم: خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان [۴۲]؛ خداوند بندگان خود را به رعایت عدل و احسان امر می‌کند.» در این آیه‌ی شریفه متعلق احسان حذف شده و نوع احسانی که بندگان باید انجام دهند معلوم نیست. پس در این صورت، احسان سفارش شده، همه احسانها را در بر می‌گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق علیه‌السلام نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می‌دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

اصول مجامله

اصول مجامله در سه چیز است: ۱. مجامله در نیت؛ ۲. مجامله در قول؛ ۳. مجامله در عمل. مجامله در نیت، یعنی این که انسان نه تنها برای خود و مؤمنان، بلکه برای همه‌ی ابنای بشر حتی برای اهل باطل، نیت خیر داشته باشد. مرحوم علامه‌ی مجلسی [۴۳] در جلد‌های آخر بحار، در باب اعمال شب قدر مطلبی به [صفحه ۳۶] این مضمون از سید بن طاووس [۴۴] نقل می‌کند: «شب قدری، با خود گفتم چه عمل و عبادتی انجام دهم که از همه‌ی عبادت‌ها بالاتر باشد و چه دعایی کنم که از همه‌ی دعاها افضل باشد. آیا

برای فقرا دعا کنیم؟ یا برای مریض‌ها شفا بخواهیم؟ یا از خدا بخواهیم حوائج مؤمنان را برآورده نماید؟ دیدم فقرا، با فقر خود می‌گذرانند، و فقرشان هم همیشگی نیست. مریض‌ها نیز در حال امتحانند و خدا آنها را شفا خواهد داد. مؤمنان نیز از گوهر ایمان برخوردارند و این بالاترین نعمتی است که خدا به آنها عطا فرموده است. پس هر حاجت دیگری داشته باشند مهم نیست. ناگهان به ذهنم رسید آنهایی که بیش از همه به دعای من در این شب احتیاج دارند کافران و مشرکانند؛ چرا که آنها با سر آمدن عمرشان دچار عذابی ابدی می‌گردند که خلاصی از آن برایشان امکان ندارد. پس به دعا برای هدایت مشرکان مشغول شدم و از خدا خواستم که مشرکان و کافران را هدایت کند و به آنها توفیق دهد تا مؤمن شوند. «سید بن طاووس بسیار جلیل القدر است تا جایی که بعضی از مسائلی که ایشان و جد مادری‌شان، ورام بن ابی فراس [۴۵] نقل کرده‌اند، به غیر از گفته این بزرگواران هیچ مدرک و دلیلی ندارد، اما به دلیل اطمینان و اعتمادی که فقها و علمای شیعه به این بزرگواران داشته‌اند، فرموده‌ی آنان را به منزله مدرک شرعی تلقی کرده و براساس آن فتوا صادر کرده‌اند. به هر حال ممکن است سید بن طاووس این نحو دعا کردن را از روایت‌ها فراگرفته باشد و چنین عملی واقعا مستحب باشد. نقل شده است روزی که مشرکان مکه، پیامبر اکرم را سنگ زدند و آن حضرت را [صفحه ۳۷] دنبال کردند، پیامبر رو به درگاه الهی کرد و فرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون [۴۶]؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که نادانند». در جواب این همه اذیت و آزار، از خدا خواست که کافران و مشرکان مکه را هدایت کند و حتی از ناحیه آنها به درگاه خداوند عذر آورد و فرمود: «انهم لا يعلمون». معلوم نیست مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جهل واقعی باشد. ممکن است معنای «لا يعلمون» و جهل در این جا تجاهل باشد مانند آیه: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم [۴۷]؛ پیامبر را انکار می‌کنند حال آنکه در دل یقین دارند». معنای «لا- يعلمون» جهل قصوری و جهل مرکب نیست بدین معنا و با این حال بر باطل خویش پا فشاری می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای چنین کسانی دعا می‌کند و از خدا هدایت چنین افرادی را می‌خواهد در آیات و روایات نیز از «سفه» به جهل تعبیر شده است. معلوم نیست که جهل به معنای ندانستن واقعی باشد، بلکه شاید در جاهائی مثل «اذ أنتم جهلون [۴۸]؛ وقتی که نادان بودید» - که در آن نسبت جهل به برادران یوسف داده شده - مقصود آن باشد که آنها مرتکب کار جاهلانه شدند. خلاصه این که یک نوع مجامله، مجامله در نیت است، به این معنا که باید در دل برای اهل باطل نیت زیبا داشت و برای آنها دعا کرد. مؤمن باید برای پیروان مذاهب باطل و ادیان و خطوط منحرف دعا کند، چون که این‌ها نیز انسانند و خدا آنها را برای هدایت شدن خلق کرده است. «الا من رحم ربك و لذلك خلقهم [۴۹]؛ مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است». مجامله در نیت تحمل نمی‌خواهد چون امری نفسانی است، اما مجامله در قول و عمل تحمل می‌خواهد و طی آن مؤمنان باید با صبر و حوصله در برابر رفتار زشت و ناپسند اهل باطل، در قول و عمل با مجامله رفتار کنند. سخت‌ترین مرحله‌ی مجامله عملی است. در این مرحله مؤمن باید حاجت [صفحه ۳۸] کسانی را برآورده نماید که چه بسا با وی دشمنی نموده و برایش مشکل ایجاد کرده‌اند. این، کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است و آمادگی روحی بسیار بالایی می‌خواهد. بزرگان دین به ویژه ائمه اطهار علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بسیاری از گمراهان را با همین روش هدایت کردند. شخصی به حضرت باقر علیه السلام ناسزا گفت و العیاذ بالله نام مادر آن حضرت را به زشتی برد. در آن زمان اگر کسی چنین فحشی به دیگران می‌داد، سزایش قتل بود و چه بسیار کشت و کشتارها که بر سر چنین دشنام‌هایی به راه می‌افتاد، اما امام باقر علیه السلام به نرمی و لطافت جواب او را دادند و اهانت او را نادیده گرفتند. آن فرد نیز پشیمان و آگاه شد و ایمان آورد. آیا حیف نبود که این انسان مسلمان نشود و راهی جهنم گردد؟ آیا حیف نبود که حر بن یزید ریاحی به جهنم برود؟ حر بن یزید ریاحی به دنیا ثابت کرد که انسان در لحظه‌ی آخر می‌تواند از همه چیز بگذرد. او برای کسانی که می‌گویند نمی‌توانیم یا نتوانستیم توبه کنیم حجت است. حر انسانی عادی نبود، بلکه از نظر ثروت و مقام اجتماعی نزد خلیفه وقت احترام بسیاری داشت اما - با آن که می‌دانست که اموال و موقعیت خود را از دست خواهد داد - به یک باره از همه چیز گذشت. واقعا اگر کس دیگری به

جای امام حسین علیه السلام بود در مقابل عذرخواهی هر چه جوابی می داد؟ شاید می گفت: حال که کار از کار گذشته و ما را اسیر کرده ای، دیگر چه جای توبه است؟ حال که باعث شدی این همه مصیبت بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد آید، دیگر توبه چه فایده ای دارد؟ اگر حر توبه نکرده بود - با توجه به این که او باعث شده بود اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به چنگ لشکر یزید بیفتند - به یقین، بار گناهش بسیار سنگین تر از دیگران بود. باید این رفتارها سرمشق قرار گیرند. باید با خود بیندیشیم که در برابر کار ناپسند دیگران و عذرخواهی آنان چه کنیم؟

مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت

در مجموعه ی ورام بن ابی فراس ماجرای بین شرح درباره مالک اشتر نخعی نقل شده است: روزی مالک اشتر نخعی، فرماندهی ارتش بزرگ ترین کشور روی زمین، در حالی که [صفحه ۳۹] پیراهنی از کرباس بر تن داشت و عمامه ای از بقیه پارچه ی پیراهنش بر سر بسته بود از جایی می گذشت. شخصی برای خوشامد دیگران و تفریح و خنده یک هسته خرما یا ریگی (بندقه) به طرف او پرتاب کرد، مالک اشتر او را دید، اما توجهی نکرد و به راهش ادامه داد. پس از رفتن مالک مردم به آن شخص گفتند: آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: نه. گفتند: او فرماندهی ارتش اسلام و یار و یاور امیرمؤمنان علی علیه السلام است. وای به حالت! چرا این بی حرمتی را مرتکب شدی؟ با شنیدن این سخن لرزه بر اندام آن مرد افتاد و به دنبال مالک دوید تا آن که او را در مسجد در حال عبادت دید. در گوشه ای منتظر ماند تا نماز مالک اشتر تمام شد. پس از آن به پای او افتاده معذرت خواهی کرد که او را نشناخته است. مالک اشتر سوگند یاد کرد که من به مسجد نیامدم، مگر این که خواستم برای تو دعا کنم. باید توجه داشت مالک اشتر نخعی، فرماندهی دلاور و شجاع لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه مسلمانان، زمانی با چنین لباس ساده ای از بازار عبور می کند که فرماندهی لشکر معاویه در دیباج و زر می غلظد و در مقابلش صدها نفر تعظیم می کنند و اگر کسی جسارتی به مراتب کم تر از این، در حق او می کرد، سزایش اعدام بود. فرماندهی با عظمت و بزرگوار چون مالک در مقابل این گستاخی چه زیبا و با لطافت پاسخ می دهد و چنین با گذشت و بزرگواری با او برخورد می کند. مجامله در عمل این گونه است. اگر دیگری به جای مالک اشتر بود می گفت: نباید مردم را بی تربیت بار آورد. این که امروز به مالک اهانت کرد، فردا به امیرمؤمنان علیه السلام اهانت می کند. باید چنین و چنان کرد تا دیگران عبرت بگیرند. اما این حرفها و فکرها چیزی جز خط معاویه و عمر نیست. البته، اصل کلی در این مقام آن است که انسان با افراد نادان با مجامله رفتار کند اما گاهی لازم است خلاف این اصل عمل کرد که در آن موارد اندک نیز باید تابع دستور اهل بیت علیهم السلام بود. مالک اشتر به گفته مورخان، پیامبر خدا را درک کرده و از آن حضرت حدیث شنیده بود؛ در یکی از جنگها خطاب به لشکر امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: حدود صد تن از شما از «بدرین» هستید و در جنگ بدر شرکت داشتید. و لذا مالک از صحابه ی رسول [صفحه ۴۰] خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آمد. مرد عمل، زهد، و جهاد بود و در عین نیرومندی با اهل باطل مجامله می کرد و این داستان، نمونه ای از مجامله او با اهل باطل است. شیعیان می توانند مالک اشتر را به عنوان انسان کاملی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته به دنیا معرفی کنند و به او افتخار نمایند. کشوری که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر آن حکومت می کرد حدود پنجاه کشور امروز را در بر می گرفت که یکی از آنها ایران است. عراق، حجاز، یمن، مصر، از مرز چین گرفته تا قلب اروپا و از وسط آفریقا همه و همه جزو کشور اسلام بوده است. آری فرماندهی ارتش چنین کشور پهناوری با فردی گستاخ این گونه بزرگوارانه رفتار می کند. مالک قسم خورد که این کار تو باعث گردید من به مسجد بیایم و برای هدایت تو دعا و استغفار کنم. تو کار بدی کردی و نامه ی اعمال خود را سیاه کردی و گناهی به گناهانت افزودی. من از تو گذشتم، خدا از تو بگذرد. این رفتارها را باید آموخت؛ زیرا تا این تعالیم بلند را نیاموزیم توان به کار بستن آنها را هم نخواهیم داشت. [صفحه ۴۱]

تقوا و جایگاه آن

اشاره

فاتقوا الله و كفوا ألسنتكم الا من خیر [۵۰]؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از سخن نیک باز دارید. تقوا از «وقایه» به معنای حذر کردن، دوری جستن و احتیاط آمده است. برای مثال شخصی که در حال راه رفتن در جای بی خطری است شاید چندان لزومی نداشته باشد که احتیاط کند. اما آن که مشغول رانندگی است باید احتیاط و «وقایه» داشته باشد، چه رسد به این که در خیابان شلوغ و پر ترددی رانندگی کند. با این اوصاف اگر کسی بخواهد در حال رانندگی، هم صحبت کند و هم ببیند ماشینهایی که از کنار او عبور می کنند از چه نوع و مدلی هستند، به آسانی در معرض هلاکت قرار می گیرد. در امور اخروی نیز چنین است، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می کند، مانند شخصی است که در حال پیاده روی است. ما آنکه علاوه بر خود، مسئولیت دیگران را نیز بر عهده دارد و صاحب نعمتهای بیشتری است باید بیشتر احتیاط کند و تقوای بیشتری داشته باشد. فلسفه خلقت بشر آن است که در بهشت با اولیاء و انبیا هم نشین گردد، این هم نشینی جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه های معنوی در وجود بشر، میسر نمی گردد. [صفحه ۴۲]

دشواری های تقوا و اجتهاد

تقوا مانند اجتهاد [۵۱] مراتبی دارد. هزاران نفر کوشش می کنند تا به مرتبه ای اجتهاد برسند ولی از بین آنها عده ای کمی به این مقام دست می یابند. از بین صدها مجتهد نیز که کوشیدند به مقام اعلیت برسند در گذشته و حال فقط شمار اندکی موفق شده اند. خدا می داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلیت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشهای فراوان نتوانستند شروط اعلیت را فراهم کنند و بسیاری شروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سر راهشان ماند و موفق نشدند. ممکن است انسان در طول سال ده ها تصمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز ماند. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم. تقوا نیز کلمه ای است که به سادگی می توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار دشوار و طاقت فرسایی است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می کنند و از این میان عده بسیار کم تری موفق به تحصیل آن می شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می کنند، به درستی نمی دانند در این راه با چه موانعی برخورد می کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل بیت علیهم السلام بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند. در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل بیت علیهم السلام حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقوا است. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می شود که سراسر عمر را به تباهی می کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می شود، خداوند فرموده است: [صفحه ۴۳] «ثم کان عقبه الذین أساؤا السوای أن کذبوا بأیات الله و کانوا بها یستهزءون» [۵۲]؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»

بررسی اعمال

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه ناپذیر است. خورشید با این که هزاران بار از کره ی زمین بزرگ تر است و حرارت

آن به بیش از ده هزار درجه‌ی سانتیگراد می‌رسد، در طول هزاران هزار سال یک ثانیه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَأُنَبِّئُكُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّوْزُونٍ [۵۳]؛ و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانندیم». ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام، نزد خداوند به اندازه‌ی یک بال پشه ارزش ندارد «ان الدنيا لا تساوي عندالله جناح بعوضه [۵۴]؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه‌ای ارزش ندارد». در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه‌ی دو بال پشه ارزش ندارد؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می‌خورد و با آنها پرواز می‌کند دنیا حتی به اندازه یک بال پشه نزد خدای متعال ارزش ندارد. آیا خدای متعال که این دنیای بی‌ارزش را تا این حد با نظم و دقت اداره می‌کند، در کار آخرت دقت به خرج نمی‌دهد؟ یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می‌طلبد این آیه است: «و بدالهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون [۵۵]؛ و آنچه تصور [ش را] نمی‌کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می‌گردد». آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعد از این آیه بر می‌آید این است که وقتی انسانها می‌میرند و وارد جهان آخرت می‌شوند و دقت آنجا را می‌بینند در حیرت می‌مانند، چرا که هرگز گمان نمی‌کردند، آخرت و حساب و کتاب اعمال آنها تا به این حد، دقیق باشد. در آخرت حلال دنیا حساب دارد، چه رسد به حرام آن. خدای متعال بعضی از [صفحه ۴۴] چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، اما معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب ندارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسبه‌ی آن اذیت و آزار نیست، و کلمه به کلمه باید جواب داد. ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای الهی به ما گفته‌اند که باید از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ گاه ظلم نمی‌کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ کس را یارای آن نیست. تنها راه برای در امان ماندن انسان‌ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است. تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کدام با دیگری از جهات گوناگونی متفاوت است. در یک ماشین سواری، باید صدها شرط و جزء به هم پیوسته باشد، تا ماشین توان حرکت داشته باشد و درست کار کند. ممکن است از هزاران ماشین که خراب می‌شود هر کدام به علت متفاوتی خراب شده باشد. وقتی چیز ساده‌ای چون ماشین این همه اجزا و شروط داشته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می‌توان هم‌نشین امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام شد، جای خود دارد. امام هادی علیه السلام می‌فرمایند: «الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر الآخرون [۵۶]؛ دنیا بازاری است که عده‌ای در آن سود می‌برند و عده‌ای دیگر ضرر می‌کنند». آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده‌اند زیان کمتری می‌بینند و بیشتر سود می‌کنند. باید در بازار دنیا به توصیه‌های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی‌اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، استثناهایی در دنیا وجود دارد که آن هم براساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می‌کند. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «و الذين ءامنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمن ألحقنا بهم ذريتهم و ما ألتنهم من عملهم من شيء [۵۷]؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان در ایمان از ایشان پیروی کرده‌اند فرزندانشان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عملشان نمی‌کاهیم». ممکن است فردی چون پدر و مادر یا اجداد و نزدیکان او به درگاه الهی قریب داشته یا [صفحه ۴۵] دعایی کرده‌اند موفقیتی پیدا کند و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجداد نصیب او شده باشد. اما چنین مسائلی استثنا است و قانون کلی این است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی [۵۸]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». زیارتی از امام هادی علیه السلام خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است و مرحوم شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه‌ی حضرت امیر در روز غدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایره‌المعارف حضرت امیر علیه السلام بخوانیم سخن گزافی نگفته‌ایم. آن حضرت می‌فرماید: «قد یری الحول القلب وجه الحيلة و دونها حاجز من تقوی الله فیدعها رأی العین و ینتهز فرصتها من لا حریجه له فی الدین [۵۹]؛ مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می‌دانند در هر کاری چه حیل سازند، ولی امر و نهی خدا سد راه آنها است. اینان با آن که راه و رسم حيله‌گری را می‌دانند و بر آن توانایند، گرد آن نمی‌گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حیلتي به کار برند.» «حول القلب» یکی اصطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصطلاح با هم استعمال

شده است و شاید جایی پیدا نشود که «حول» یا «قلب» به تنهایی ذکر شده باشد. کلمه «حول» از ماده «حول» و به معنای حیل و چاره‌اندیشی است. کلمه «قلب» نیز از ماده «قلب» و گرداندن است و این اصطلاح را درباره کسی به کار می‌برند که هم حیل را خوب بلد است و هم ثقل امور را می‌فهمد. حضرت می‌فرماید چه بسا کسی می‌داند که چگونه سر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل او است که نمی‌گذارد چنین عملی از او سرزند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست. چنین کسی به خوبی می‌تواند مقاصد دنیایی و شهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار او است. «فیدعها رأی [صفحه ۴۶] العین» با این که می‌بیند مطامع دنیوی از دستش می‌رود اما آن را رها می‌کند. این رأی العین به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره‌ی شخصی که دارد شاخه‌ی زیر پای خود را می‌برد می‌گویند می‌بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می‌داند که می‌افتد و آن قدر این حدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است. «و ینتھز فرصتها من لا حریجه له فی الدین» اما کسی که درد دین و خداپرستی ندارد آن کار ناروا را دنبال می‌کند. امیرمؤمنان علیه‌السلام خلافت مشروط را رها کرد. [۶۰] اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنده ماجرا شده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و ستم را ترک می‌کند، اما آن که دین برایش بازیچه‌ای بیش نیست دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار می‌دهد.

امام علی و تقوا

تقوا را باید از امیرمؤمنان علیه‌السلام آموخت. با این که هیچ کس مانند آن حضرت لیاقت خلافت مسلمانان را نداشت و خلافت هم به آن حضرت رو آورده بود، ۲۵ سال از خلافت دور ماند، چرا که نمی‌خواست حتی یک لحظه از تقوای الهی دور باشد. وقتی عبدالرحمن بن عوف به حضرت گفت: «ابایعک علی کتاب الله و سنه رسول و سیره الشیخین [۶۱]؛ به شرطی با تو بیعت می‌کنیم که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین عمل کنی»، چون امام سیره شیخین را باطل می‌دانستند فرمودند: «بل علی کتاب الله و سنه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اجتهاد رأیی [۶۲]؛ کتاب خدا و سنت رسول خدا را می‌پذیرم، اما سیره شیخین را نمی‌پذیرم و به اجتهاد خود عمل می‌کنم». [صفحه ۴۷] امیرمؤمنان علیه‌السلام از دنیا و آنچه در آن است بالاتر و بزرگ‌تر است، بلکه این قیاس جسارت به ساحت مقدس آن حضرت است. درست مانند آن است که بگوییم فلان مرجع تقلید از پشه بزرگ‌تر است! هر چند این سخن حقیقت دارد، چنین قیاسی با شأن آن مرجع تقلید سازگار نیست و توهین تلقی می‌گردد. قیاس امیرمؤمنان با دنیا و با تمام نعمت‌هایش فقط به علت کمی معلومات ما است؛ چرا که اگر از دنیا و نعمت‌های آن چیزی بالاتر سراغ داشتیم آن حضرت را به آن قیاس می‌کردیم؛ کسی که در عین لیاقت رهبری جامعه، ۲۵ سال از عمر شریف خود را صرف کشاورزی و چاه کندن و بیل زدن کرد. به راستی اگر جز ماجرای زندگی آن حضرت هیچ دلیلی بر بی‌ارزشی دنیا نزد خدا وجود نداشت، همین یک دلیل برای اثبات بی‌ارزشی دنیا نزد خدا کافی بود. اگر دنیا برای ذات اقدس الهی ارزش می‌داشت، دنیا برای بالاترین بندگان چنین با زحمت سپری نمی‌شد. در احوال آن حضرت نقل شده است که در طول سال فقط یک بار گوشت میل می‌فرمود آن هم در روز عید قربان. منطلق علی علیه‌السلام این بود که رئیس مسلمانان باید در امور معیشتی با ضعیف‌ترین مسلمانان مساوی باشد. از این رو در روز عید قربان که همه گوشت نصیبشان می‌شد گوشت می‌خوردند. روزی امیرمؤمنان وارد منزل شدند و به وی جگر سرخ کرده به مشام مبارکش رسید. پرسیدند: این چیست؟ عرض کردند: بستگان یکی از همسران شما شتری نحر کرده و قدری گوشت و جگر آن را برای همسران هدیه فرستاده‌اند. حضرت با کمال متانت فرمودند گوارا باد. آنان که می‌خواهند اوج تقوای حقیقی را بنگرند به علی علیه‌السلام که حق مطلق است بنگرند. ایشان با آن که خویشتن را ملزم کرده بودند که در سال یک بار بیشتر گوشت نخورند، این امر را حتی بر نزدیک‌ترین بستگانشان تحمیل نمی‌کردند. البته ناگفته نماند که اگر همسر ایشان به آن حضرت اقتدا

می کرد کار پسندیده ای بود، اما علی علیه السلام در این خصوص امر نمی کرد و فشار نمی آورد، بلکه می فرمود: گوارا باد. به دنبال این فرمایش، همسرشان تا زنده بود هیچ وقت مریض نشد و حتی یک بار هم به سر درد معمولی گرفتار نشد. [صفحه ۴۸] متقی شدن نیاز به آموزش و آگاهی دارد و ملا-ک تقوا ائمه اطهارند. در غیر این صورت و بدون شناخت تقوای حقیقی چه بسا کار خوبی بد پنداشته شود یا کار ناپسندی در جامعه ی پسندیده ای جلوه کند. اما اگر اعمال آن بزرگواران الگوی ما قرار گیرد، دیگر چنین اشتباهاتی رخ نخواهد داد. امام کسی را مجبور نمی کند که از او تبعیت نماید. شاگردان مکتب او نیز به وی اقتدا می کنند. در حالات یکی از علمای زاهد آمده است که خودش در کمال زهد و تقوا زندگی می کرده، اما هیچ گاه بر اهل خانه و نزدیکانش سخت نمی گرفته و هیچ کاری را بر آنها تحمیل نمی کرده است. شاید گاهی اوقات نصیحتی می کرد، اما در چیزی که جزو واجبات نیست، هیچ گاه اصرار و الزام نمی کرد. در جایی که خدا الزام نکرده، بنده خدا هم نباید الزام نماید. این خود یک مسئله شرعی است و عموم مردم به آن مبتلایند و موظفند این مسئله را هر چند در رساله های عملیه نیامده، بیاموزند. هیچ کس حق ندارد انجام مستحبات و ترک مکروهات را بر اطرافیان خود الزام کند، مگر از باب تربیت. پس اگر الزام به کاری غیر واجب، مقدمه ای امر واجبی همچون تربیت باشد جایز است و الا جایز نیست. کسی حق ندارد فرزند خود مجبور به خواندن نماز شب یا نماز غفیله و یا گرفتن روزه ی مستحبی نماید. در این زمینه حتی به اندازه ی یک اوقات تلخی هم حق ندارد. شخصی می گفت: من خودم گاهی روزه ی مستحبی می گیرم و فرزندانم را نیز به این کار تشویق می کنم، اما آنها توجهی نمی کنند از همین رو با آنها قهر کرده ام. آیا چنین قهری جایز است؟ بنده خدا حق ندارد، چیزی را که خدا واجب نکرده واجب کند. در روایت آمده است: «و جعل لكل شيء حدا و جعل علیه دلیلا يدل علیه و جعل علی من تعدی ذلك الحد حدا [۶۳]؛ خداوند برای هر چیزی حد و حدودی قرار داده است و هر کس از این حدود تجاوز کند نیز حد و کیفر معینی دارد». دین اسلام آن قدر دقیق است که اگر قرار باشد هشتاد ضربه شلاق به کسی بزنند نباید [صفحه ۴۹] آن را به ۸۱ ضربه تبدیل کرد و اگر کسی چنین کند آن یک ضربه ی اضافه را به خودش خواهند زد. جایی که لازم است شلاق را از وسط آن بگیرند و حد جاری کنند باید این گونه باشد و در غیر این صورت قصاص خواهد داشت. مرحوم حاج آقا حسین قمی از مراجع تقلید عصر حاضر است. ایشان هر روز از کربلا به زیارت امیرمؤمنان علیه السلام در نجف می شتافتند، روزی شیخ محمد خراسانی که از منبرهای معروف آن زمان بود، حاج آقا حسین قمی را در صحن مطهر مرتضوی ملاقات کرد. آن بزرگوار که از لحاظ سنی از حاج آقا حسین قمی بزرگ تر بود، بدون آن که قصد اهانت داشته باشد به آقا حسین فرموده بود: آقا، وظیفه شما این نیست که هر چند روز یک بار به نجف بیایید. مرحوم حاج آقا حسین قمی نیز فرموده بود: چشم، و به نصیحت ایشان عمل کرده بود؛ چرا که دیده بود حرف درستی می زند. تقوا چیزی جز این نیست. رعایت حدود و وظایف، تقوا است. البته، در راه کسب تقوا محاسبه ی نفس و استقامت لازم است. خدای متعال لطف کرده و به مؤمنان نعمت ایمان ارزانی کرده است. آنها نیز در عوض باید بکوشند هر روز مقداری از شیطان فاصله بگیرند. خدا بر شیعیان منت نهاده و نعمت ائمه اطهار علیهم السلام را به آنها داده است که یک پارچه نور و مشعل هدایتند. دیگران جز مشتی خرافات چه دارند؟ شیعیان بر سر حوض اهل بیت علیهم السلام مهمان خواهند بود و این بزرگ ترین نعمتی است که خدا به آنها ارزانی داشته است، نعمتی که اگر همه درخت های روی زمین تبدیل به قلم، و تمام آب دریاها مرکب می شد و جن و انس می نوشتند هم چنان نمی توانستند ارزش و مقدار آن را بنویسند. حتی دیگر ادیان حتی یک هزارم افتخارات شیعیان را هم ندارند.

حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیا است، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است: خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره ی این درخت بخورید فوراً

می‌میرید. [صفحه ۵۰] آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره‌ی این درخت نمی‌خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید. گفت: آیا می‌دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می‌میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی‌خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه‌ی خوردن میوه‌های این درخت را نداده است. اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیدا است و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی‌فهمید. اگر از میوه‌ی این درخت بخورید می‌فهمید. آنها نیز از میوه‌ی آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتمان پیدا است؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره‌ی آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست. نتیجه این داستان این است که العیاذ بالله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی‌خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی‌خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعتها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است. [صفحه ۵۱]

نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها

اشاره

و ایاکم أن تذلقوا ألسنتکم بقول الزور و البهتان و الاثم و العدوان [۶۴]. مبدا زبانتان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمنی آلوده سازید. «ایاکم» در این روایت نهی نیست بلکه تحذیر است؛ به این معنا که حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ای مؤمنان، مواظب باشید که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشی است و باید همیشه هوشیار و مواظب باشد. «ذلاقت» به معنای فصاحت و زبان آوری و «زلاقت» به معنای لغزش است. عبارت بعد از «ایاکم» اگر «تذلقوا» باشد، معنای عبارت این است که از این که زبانتان به لغزش دچار گردد، و قول زور و بهتان بر آن جاری گردد حذر کنید، اما اگر «تذلقوا» باشد، یعنی خوش زبانی‌هایتان را در قول زور و بهتان قرار ندهید. کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی. همان طور که بدون آب زندگی ناممکن است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست. اگر زبان کنترل گردد جلوی بسیاری از گناهان گرفته می‌شود. انسان‌ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می‌کنند با زبان نیز مرتکب گناه می‌شوند، اما اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه‌ی گناهان زبان نمی‌شود. امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح [صفحه ۵۲] فیقول کیف أصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا... [۶۵]؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می‌پرسد: حال شما چطور است؟ آنها جواب می‌دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است...» زبان منشأ گناهان بزرگی چون دروغ، غیبت و تهمت است. زبان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل پوشاند. این زبان است که باعث می‌گردد یزید بن معاویه خلیفه مسلمانان شناخته شده، و امام حسین علیه‌السلام خارجی و سرکش معرفی گردد.

بنی‌امیه و اسلام

حسین بن علی بن ابی‌طالب، سبط پیامبر، فرزند زهرا و علی و کسی است که اگر نبود، بنی‌امیه در همان آغاز، بساط اسلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسلام و مسلمانی وجود نداشت، و کسی شهادتین را بر زبان جاری نمی‌کرد. این مسئله خود بحث بسیاری می‌طلبد و روایات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست، اما

همین قدر بدانیم که اگر حسین علیه السلام نبود، امروزه از اسلام نشانی نبود. یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سلامی خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض می کرد و می گفت: این نمازهایی که ما می خوانیم همه از برکت خون سیدالشهدا علیه السلام است و اگر حسین علیه السلام نبود پیامبر آخرالزمان نیز مانند هزاران پیامبر دیگری می شد که حتی اسم بعضی از آنها در سینه تاریخ نمانده است. می گویند خدای متعال برای هدایت ابنای بشر ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاده است، اما از این همه فقط نام چند تن در تاریخ آمده است. نه یزید و نه پدر و نه جدش حتی یک لحظه هم به اسلام و پیامبر ایمان نیاورند. ابوسفیان پیوسته می گفت: «تلقفوها تلقف الکرة [۶۶]؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران بریابید». معاویه پدر یزید نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بنی هاشم دائما [صفحه ۵۳] می گفت: «دفنا دفنا [۶۷]؛ به خدا قسم کاری می کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم تر از این کار رضایت نخواهم داد». و خود یزید می گفت: «لعبت هاشم بالملک فلا- خبر جاء و لا وحی نزل [۶۸]». بنی هاشم با حکومت بازی کردند. نه خبری از آن دنیا آمده و نه وحیی در کار است [بلکه همه این سخنان دروغی بیش نیست]». بنی امیه با شهادت حسین بن علی علیهما السلام گمان می کردند خیال خام خود را تحقق بخشیده و کار اسلام را یک سره کرده اند. اما ارادهی خدای متعال بر این تعلق گرفت که با ریخته شدن خون آن حضرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخرالزمان تا ابد بر صفحه روزگار نورافشانی کند و راه و آیین او و فرزندان گرامی اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

تصمیم و استقامت

انسان ها در طول زندگی با هزاران پستی و بلندی مواجه می شوند و به دست گرفتن مهار زبان در چنین جاهایی تصمیم و استقامت می خواهد. باید کم کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می کند تا مبادا حرف نادرستی بگوید. انسان ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش دانگ جمع می کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم. خدای متعال در وجود همه انسان ها قدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می خواهد و جوهره ی هر کاری تصمیم است. [صفحه ۵۴] حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من طلب شیئا ناله أو بعضه [۶۹]؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می رسد یا به بخشی از آن دست می یابد». با تصمیم و استقامت انسان به جایی می رسد که می توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار علیهم السلام خواند. در چنین حالتی انسان به درجه ای رسیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی کند و مصداق این فقره از زیارت وارث می گردد: «و التارک للخلاف علیکم [۷۰]؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم». هر قدر درک و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیک تر شود، ارزش بیشتری می یابد و اگر توانست در آن ارتفاع خود را نگه دارد، کارش اهمیت بیشتری می یابد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی لغزش هایش نیز بسیار خطرناک تر و بدتر است. در روایت آمده است: «زلّة العالم تفسد عوالم [۷۱]؛ گمراهی عالم، گمراهی عالم است». همان طور که عالم می تواند باعث نجات مردم گردد می تواند آنها را هلاک نماید. چه کسی مردم را علیه امام حسین علیه السلام بسیج کرد؟ علمای خود فروش و پست مانند شریح قاضی فتوا دادند که آن حضرت مهدورالدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می کنند و این عالم است که می تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می تواند میلیون ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد. امام حسین علیه السلام روز عاشورا، در گرما گرم جنگ، با صدای بلند گریه کردند؛ کاری که آن حضرت در جنگ های پیشین انجام نداده بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معرکه ی جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟ در روایات جواب این پرسش نیامده است، اما عده ای گفته اند که امام به حال

دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می‌دید که عده‌ی [صفحه ۵۵] زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند. آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زبون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت‌های جگر گوشه‌ی رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده‌ای بر طبل کوبیدند تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند. اما در عین حال عده‌ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سید الشهداء علیه‌السلام جان خود را فدا نمودند.

اثم و عدوان

«اثم» و «عدوان» دو واژه‌ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی [۷۲] و گاه با هم ذکر شده‌اند [۷۳] اما در آن جاهایی که با هم آمده‌اند بعضی از مفسران احتمال داده‌اند عطفی که بین آنها است، عطف تفسیر است؛ چرا که اثم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اثمی عدوان هم هست. [۷۴] برخی نیز احتمال داده‌اند که اگر عدوان پس از ماده‌ی اثم بیاید به معنای گناه بی‌اندازه است. امام صادق علیه‌السلام در این بخش از سخنان خود می‌فرماید «اثم» و «عدوان» را ترک کنید؛ چرا که اگر یک پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می‌لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می‌دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت‌تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می‌رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود. [صفحه ۵۷]

سکوت، گذرگاه تجهیز

اشاره

و علیکم بالصمت الا- فیما ینفعکم الله به من أمر آخرتکم و یا جرکم علیه [۷۵]؛ سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد. امام علیه‌السلام در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می‌دهد که دهان خود را ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در برداشته باشد؛ یعنی حتی فواید دنیوی را در چهار چوب آخرت بنگرید و از دایره‌ی آخرت وارد امور دنیوی شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می‌خواهد اما غیر ممکن نیست. چه بسیار سخن‌ها که از دهان انسان بیرون می‌آید و پس از آن گوینده در می‌یابد که هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در برنداشته است. امام علیه‌السلام سفارش می‌فرمایند که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است، سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه‌اند: یا مانند نماز خواندن، مستقیماً اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می‌شوند و قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی‌اند. به عنوان مثال در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمن يأکل بشهوة أهله و المنافق يأکل أهله» [صفحه ۵۸] بشهوته [۷۶]؛ مؤمن براساس میل خانواده‌اش غذا می‌خورد، ولی کافر خانواده‌اش طبق میل او غذا می‌خورند. یکی از علامات مؤمن این است که می‌کوشد طبق میل خانواده‌اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی کرد؛ چرا که این کار از خصلت‌های منافقان است. کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می‌شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می‌برند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی. نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم علیه‌السلام پرسید: عائله شما چند نفر است؟ امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن که عده زن و بچه‌ی آن امام همام بسیار کم‌تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت‌ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد.

کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه جنسی نیست، بلکه غریزه جنسی فقط یکی از مصداق‌های شهوت است، در زبان عربی به همه خواسته‌های نفس شهوت اطلاق می‌شود. در روایت آمده است: «من أكل التمر علی شهوة رسول الله اياه لم يضره [۷۷]؛ اگر کسی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرما را دوست داشت خرما بخورد، خدا زیان خرما را از او بر می‌دارد». شهوت در این جا به معنای اشتها و دوست داشتن آمده است. به هر حال مؤمن باید طبق میل خانواده غذا بخورد و این نوع غذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکو است که شخص در عین حالی که غذا میل می‌نماید در نامه‌ی اعمالش ثواب ثبت گردد. پس در چنین جاهایی، امور دنیایی با واسطه و غیر مستقیم به امر اخروی منتهی می‌گردند و مؤمن در عین حال که، غذا یا خرما می‌خورد، ثواب هم می‌برد. [صفحه ۵۹]

سکوت و سخن گفتن

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره امور که دوست دارد با دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان‌ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست. سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده‌ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلاً اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می‌داند که دیگران نمی‌دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی‌یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می‌شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند. محمد بن ابی‌عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی‌عمیر آمد در طول تاریخ بنی‌العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه‌ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را می‌خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می‌کرد. کافی بود ابن ابی‌عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی‌عمیر می‌گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن [۷۸] را دیدم که به من می‌گفت: «یا محمد بن ابی‌عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی‌عمیر، روزی را به یاد آر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی‌عمیر [صفحه ۶۰] شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود. مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم‌تری به میان آمد حکم عوض می‌شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می‌شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده‌ی اخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی‌تر است. گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله‌ای می‌پردازد و داد سخن می‌دهد، اما دریغ از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می‌خواهم بر زبان آورم، به درد آخرتم می‌خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می‌فرمودند و در بسیاری از مواقع علی‌رغم میل باطنی سکوت اختیار می‌کردند. نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی [۷۹] به مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می‌رفت و داستان‌های کتاب منازل الآخرة، نوشته‌ی شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می‌خواند و افراد

زیادی پای منبر او حاضر می‌شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می‌گوید: بین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام منبر می‌رود، چه زیبا موعظه می‌کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس قمی چیزی نمی‌گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می‌کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می‌شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است. [صفحه ۶۱]

دشواری سکوت

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل شهوت جنسی سخت‌تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت‌تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می‌شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می‌کرده‌اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می‌کرده‌اند می‌توان مرحوم حاج حسین قمی [۸۰] را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (۱۳۱۳ ش) از شیخ دعوت می‌کرد تا در منزل او منبر برود. مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی [۸۱] برای بنده نقل می‌کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می‌کردند و اهل علم گریه می‌کردند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: احسبوا کلامکم من أعمالکم [۸۲]؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می‌شود، و از اعمال انسان به شمار می‌آید، بدو خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه‌ی عمل ما گناه، و در مقابل موعظه‌ی دیگران ثواب نوشته می‌شود. [صفحه ۶۲] مرحوم والد [آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره] می‌فرمودند: وقتی می‌خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می‌گذارند و شما می‌مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می‌گویند یا نه. اگر دیدید در تنهایی قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می‌شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعا این جمله در پیچ و خم‌های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت‌های زیادی برایم به دنبال داشت. ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نا به جا شود و بر ممدوح بدون همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده‌اش را نصیحت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الذین ءامنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره [۸۳]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌ها است حفظ کنید». زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند. باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم. در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده‌اش، برایش ثواب تسبیح می‌نویسد. در روایت آمده است: «الندامة علی طول الصمت مره واحده خیر من الندامة علی کثره الکلام مرات [۸۴]؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته‌ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود». پیرمردی می‌گفت: پنجاه سال پیش با عیالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می‌آید، صدایش را بلند می‌کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می‌گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی‌آوردم. ممکن است انسان‌ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل [صفحه ۶۳] سکوت بسیار کم‌تر اتفاق می‌افتد تا پشیمانی به دلیل بر زبان آوردن یک سخن.

حکایت

مرحوم شیخ محمود عراقی [۸۵] که از شاگردان مبرز شیخ انصاری [۸۶] بوده است در قسمت پایانی کتاب دارالسلام قصه‌هایی را با

ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی [۸۷] است. یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است؛ چرا که شیخ انصاری متولد ۱۲۱۴ قمری است و میرزای قمی به سال ۱۲۳۱ چشم از جهان فروبست؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد، شیخ جوانی هفده ساله بود. این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد، اما از آن جا که می‌گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پر و بال نداده است، ذکر آن خالی از فایده نیست. شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود. در بین راه همیان پول خود را درآورده بود و داشت محاسبه می‌کرد که چقدر از [صفحه ۶۴] پول‌هایش خرج شده و چقدر مانده است. در همین حال متوجه می‌شود که شخصی از طبقه بالای کشتی او را می‌پاید. چند لحظه بعد همان شخص از بالای کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همیان پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همیان این زائر بیت الله الحرام را به آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقاً مشخصات همیان او را می‌دهد و می‌خواهد از این طریق پول‌هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الآن است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول‌هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسم. این بود که گفت: یا امیرمؤمنان، این پول‌های من نزد شما امانت باشد، و پول‌ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید. او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند. اما مجازات او هیچ فایده‌ای به حال این زائر بی‌نوا نداشت؛ زیرا پول‌هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام رفت و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم. من همیان خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می‌خواهم. شب حضرت علی علیه‌السلام را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی‌شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه‌اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه‌اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را برایش نقل کرد. میرزای قمی نیز همان همیان را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول‌ها دست نخورده است. میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته‌اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است. انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری [صفحه ۶۵] است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد. میرزای قمی که به این مقام رسیده بود، چنین نبود که اصلاً سخن نگوید. بلکه میرزا درس می‌گفته، بحث می‌کرده، و ریگ هم در دهانش نبوده است. ریگ دهان، عقل انسان است. در روایت آمده است که انسان باید «هش» و «بش» یعنی دارای چهره‌ی گشاد باشد. لازم نیست همیشه ساکت باشد، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد. البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی، منافع اخروی نیز در بر دارد. برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط یافت. کسب روزی به اندازه‌ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است. شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمودند: امور دنیوی و پول را برای چه می‌خواهی و آن را دوست داری؟ گفت: یابن رسول الله، می‌خواهم با پول صله رحم کنم، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم. حضرت فرمودند: این پول درآوردن کسب دنیا نیست، بلکه کسب آخرت است [۸۸]. کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد. تزکیه نفس واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست. البته، به موعظه باید به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می‌دانیم مقدمه واجب، واجب است. [صفحه ۶۷]

ذکر و انواع آن

اشاره

و اکثروا من التهليل و التقديس و التسييح و الثناء على الله و التضرع اليه و الرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر و قدره و لا يبلغ كنهه أحد فاشغلوا ألسنتكم بذلك [۸۹]؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستايند و تسييحش گوييد و ستايشش كنيد و به درگاهش زاری كنيد و از آن خير و خوبی كه در نزد اوست و قدرش كس نداند و دست كسی به حقيقتش نرسد فراوان بخواهيد. «اکثروا» يعنی زياد بگوئيد. اکتار و زياد انجام دادن کار يك امر مشکک است و نسبت به افراد و مواقع فرق می کند. تهليل و تقدیس و تسييح، يعنی بر زبان ذکر خدا را جاری کردن. بر زبان آوردن اسماء حسناى الهی، مدح خداوند است. هزار اسم از این اسما در دعای جوشن کبير آمده است. معروف است كه می گویند، خداوند متعال هزار و يك اسم دارد كه هزار تاي آن در دعای جوشن کبير آمده و يك اسم ديگر، كه همان اسم اعظم باشد از غالب مردم مخفی است. اما چنین حصري صحيح به نظر نمی رسد. چرا كه در دعاهاى ديگر، غير از دعای جوشن کبير اسم های ديگری از اسماء حسناى الهی آمده است، كه در دعای جوشن کبير نیست. [صفحه ۶۸] معنای دقيق و معادل فارسی «تضرع» [۹۰] خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است. تضرع، يعنی خواستن با مسكنت و با احساس احتياج. گاهی اوقات انسان خواسته ای دارد كه چندان برايش ضروری و سرنوشت ساز نیست مثلاً می خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می رود، اگر هم نشد نمی رود و این نرفتن خیلی برايش اهميت ندارد. در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگنا است و خواسته مهمی دارد كه اگر برآورده نشود، بیچاره می شود در این وضعیت، اگر علی رغم تلاش و تكاپو نتیجه نگیرد دست بردار نیست و دوباره دست به كار می شود و تلاش و پافشاری می كند تا به خواسته اش برسد. به چنین حالتی تضرع می گویند. امام صادق علیه السلام از شیعیان می خواهد كه در گاه الهی تضرع نمایند. «و الرغبة فيما عنده من الخير» و مؤمنان باید به خیرهایی كه در نزد کریم بی همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذي لا يقدر قدره و لا يبلغ كنهه أحد». كسی نمی تواند به عمق و كنه خیرهایی كه نزد خدای متعال وجود دارد پی ببرد؛ چرا كه این ديگر از امور دنیایی نیست كه ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی دانند كنه و عمق خیرهایی كه نزد خداوند وجود دارد چقدر است. مرحوم سيد عبدالله شير [۹۱] در كتاب مصابيح الأنوار فی حل مشكلات الأخبار، آورده است كه از یکی از معصومین عليهم السلام پرسیدند: حد و حدود خیری كه نزد خدا است چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدى نمی داند.

ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حكومتی بود كه هیچ چیز از سیطره ی قدرتش خارج نبود. هیچ كس قبل و بعد از او به چنین حكومتی نرسیده و نخواهد رسید. سلیمان بر بشر، پرنده گان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حكومت می كرد، و چنین حكومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ كس نخواهد رسید؛ چرا كه او از خدای متعال چنین [صفحه ۶۹] خواست: «رب اغفر لی و هب لی ملكا لا ینبغی لأحد من بعدی [۹۲]؛ پرورد گارا مرا ببخشا و ملكی به من ارزانی دار كه هیچ كس را پس از من سزاوار نباشد». از دایره ی ملك و پادشاهی سلیمان، فقط سرزمین سبأ خارج بود كه آن هم جزوش شد. روزی سلیمان از جایی عبور می كرد. با خود گفت: خداوند لطف بزرگی در حق من كرده كه حكومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است. ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند كه می گفت: ثواب يك «سبحان الله» گفتن از تمام این حكومت تو بیشتر است. از این جا معلوم می شود كه در آخرت چه حسرتی گریبان گیر انسان هایی می شود كه اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده اند؛ چه

رسد به این که خدای ناکرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زبان خود را به تسبیح مشغول کنید، هم چنین در روایت آمده است: «إذا قال العبد سبحان الله سبح معه مادون العرش [۹۳]؛ وقتی بنده‌ای تسبیح می‌گوید مادون عرش همه با او تسبیح می‌گویند».

تسبیح موجودات

لباسی که بر تن انسان‌ها است، قلمی که بر روی کاغذ می‌لغزد، سنگ، کوه، چشمه، دریا، مار، ماهی، مرغ، خروس، همه و همه تسبیح گوی پروردگار بی‌همتایند. خدای متعال می‌فرماید: «يسبح الله ما في السموات وما في الأرض [۹۴]؛ آنچه در زمین و آسمان‌ها است خدا را تسبیح می‌گویند». برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتبط با این مضمون را تأویل کرده و گفته‌اند این تسبیح، تسبیح تکوینی است. چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است. البته، به طور کلی نفی نمی‌کنیم، اما اینجا، مسئله کاملاً روشن است و نیازی به تأویل نیست. مراد از این آیه، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی‌جان تسبیح حضرت حق را [صفحه ۷۰] می‌گویند: «و ان من شيء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم [۹۵]؛ و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید». «شیء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می‌شود. هر چند در حاشیه‌ی ملا عبدالله آمده است که «امر» عام‌تر از شیء است، اما ظاهراً شیء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «ان» نافیه که در این آیه همراه شیء آمده است، شاید این آیه از آن عام‌هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «ما من عام الا و قد خص» [۹۶] نباشد. بعضی از عام‌ها هستند که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل «ان الله على كل شيء قدير [۹۷]؛ خدا بر هر کاری توانا است» در آیه «و ان من شيء الا يسبح بحمده» نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است. حتی شیطان هم تسبیح خدا می‌گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که بسیاری از بندگان هستند که مولایشان را می‌شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما در عین حال از فرمانش سرپیچی می‌کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می‌گویند، «ولكن لا تفقهون»، اما انسان‌ها تسبیح آنان را نمی‌فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لا تفقهون» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی‌کنید. این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می‌گویند: «سبحان الله»، اما انسان‌ها تسبیح گفتن آنها را در نمی‌یابند. «يسبح الله ما في السموات وما في الأرض الملك القدوس العزيز الحكيم [۹۸]؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک پاک ارجمند فرزانه است، تسبیح می‌گویند». از امام صادق علیه السلام پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب [۹۹]؛ بیشتر از ذرات خاک». تعداد دانه‌های یک مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک‌های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این [صفحه ۷۱] ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می‌گویند. انسان‌ها نیز باید تسبیح بگویند. در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوند، در بعضی جاها حیا می‌کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن [۱۰۰] فقها گفته‌اند: مکروه است قرآن را با خود دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه پدرم را می‌دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود؛ یعنی همیشه «لا اله الا الله» می‌گفت. در وقت ادای جمله‌ی «لا اله الا الله» لب‌ها روی هم نمی‌آید. «لا اله الا الله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می‌چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می‌شود. حال کسی که می‌خواهد به نعمت‌های بهشت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه السلام خشک شود چه اشکالی دارد. آنچه در زیر عرش الهی است تسبیح می‌گویند، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خدا می‌داند و اگر کسی صد سال هم تحقیق کند نمی‌تواند دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است. انسان به راستی موجودی ضعیف و کوچک است و با این که بزرگ‌ترین و بالا-ترین مخلوق خدا است و خداوند

درباره‌ی خلقت او فرموده است: «فتبارک الله أحسن الخلقين [۱۰۱]؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، اما در عین حال نسبت به دستگاه الهی بسیار کوچک است.

آثار ذکر

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیا است. انسان‌ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیامت باشند، به این درک می‌رسند که نعمت‌های این دنیا دائم و ماندنی نیست و این دنیا امتحانی بیش نیست. در قرآن آمده [صفحه ۷۲] است: «یومئذ یفرقون [۱۰۲]؛ آن روز [مردم] پراکنده می‌شوند» روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می‌افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست. جمله «لا اله الا الله» به طرق و اشکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است. خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجا و پناهگاه، و اساس تمام علت‌ها است. اما انسان‌ها از این معنا غفلت می‌کنند. مرحوم شیخ عبدالزهره کعبی شبی در مورد کلمه لا اله الا الله سخن می‌گفت. می‌فرمود: «آدم با زبان می‌گوید لا اله الا الله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می‌رود مگر خدا. آدم مقروض وقتی می‌خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می‌خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می‌گویند: آیا در خانه‌ی خدا هم رفتی یا نه، می‌گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟ از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست کم شخص را سزاوار عتاب می‌سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی‌گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی‌آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می‌شود من در دل تو جایی ندارم، و الا- یادت نمی‌رفت. حتی آنهایی که دائم الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می‌گویند، اما دل جای دیگری سیر می‌کند، و از صد ذکر که می‌گویند، نود و نه تای آن با دلی مشغول گفته می‌شود. نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهارم در حرم نشسته بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر علیه‌السلام حاجتی خواست، فوراً حاجتش برآورده شد. آن عالم ناراحت شد، اما گله نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب [۱۰۳] دید. حضرت از او پرسیدند: چه [صفحه ۷۳] می‌خواهی؟ گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می‌آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

حضور قلب

باید با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم‌السلام درخواست کرد. در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می‌کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی‌گردد. یکی از علما می‌گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می‌کنم! چنین شخصی نماز می‌خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می‌گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد. شیطان حربه‌های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می‌برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می‌خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حیل‌های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می‌شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته‌ام این کتاب را بنویسد! گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه تو است. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به در برم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سواد است

و اگر در مورد شیطان و بدی‌های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می‌تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین‌ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی‌شود من و شما هم کتاب ننویسیم، تا نکند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم. مرحوم صاحب عروه الوثقی [۱۰۴] فرموده‌اند: شیطان عده‌ای را از این راه بی‌دین و از فضایل دور می‌سازد و عده [صفحه ۷۴] دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند. یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می‌خواندیم، مجرد بود و حجره‌نشینی می‌کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی‌روید؟ گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی‌شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده‌ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود. شیطان عده‌ای را وادار می‌کند که کتاب ننویسند و فعالیت‌های مفید دیگر انجام ندهند، با این بهانه که نکند نیتشان خراب باشد. ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکری مقام انسان را بالا می‌برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

فوائد ذکر

جمیل بن دراج [۱۰۵] در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه‌السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده‌ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه‌های مجللی از خشت‌های طلا- و نقره‌اند. گاهی کار می‌کنند و گاهی دست نگه می‌دارند. از آنها پرسیدم: چرا دست از کار می‌کشید؟ گفتند: منتظر مصالح می‌مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می‌سازید چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر». و این خانه‌ها برای کسانی ساخته می‌شود که این ذکرها را می‌گویند. وقتی مصالح نمی‌رسد، ما دست نگه می‌داریم و منتظر می‌مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد. حضرت امام صادق علیه‌السلام به شیعیان امر می‌کنند که در ذکر گفتن اکتار کنند و بسیار ذکر بگویند. [صفحه ۷۵]

حکایت

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته‌اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می‌شود! و... سبحان الله یعنی این که خدا منزّه است از این نسبت‌های ناشایست که بدو می‌بندند. نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: اسئلونی عن الله ما خلا الذکر و اللحیة، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می‌خواهید از من پرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و... فقط این دو را بلد نیستم. واقعا این یاوه‌گویی‌ها و ادعاها، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی‌عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت‌ها منزّه است. قدوس، یعنی خدا از همه‌ی پلیدی‌ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان‌ها می‌افزاید. ذکر خدا و اکتار نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می‌کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی انسان به عنوان یک کار مستحبی می‌خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است. ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم‌تری تداخل و تراحم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند. اباضلت از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلما طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد. در روایات آمده است که امام صادق علیه‌السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی کجاست؟ گفتند: وضع کاسبی‌اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نماز می‌خواند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: به او بگویید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله رحم کند و به فقیران کمک کند و این کار بهتر است. این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت‌ترین مکان‌ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم‌تر را از دست بدهد. [صفحه ۷۷]

دوری کردن از حرص

اشاره

و ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء مما حرم الله علیکم فانه من انتهک ما حرم الله علیه هاهنا فی الدنیا حال الله بینه و بین الجنة و نعيمها و لذتها و کرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبد الآبدین [۱۰۶]؛ مبدا شیفته چیزی شوید که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت‌ها و خوشی و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که برای اهلش مقرر شده برای همیشه جدایی می‌افکند. «ایاکم» یعنی پرهیزید، حذر کنید، دوری کنید. «شره» به معنای حرص و مرتبه‌ای بالاتر از آن است. علامه مجلسی در تفسیر شره عبارت‌های مختلفی همچون «شده الحرص» و «اسوء الحرص» بیان کرده‌اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه می‌کند و در درون انسان رغبتی نسبت به آن چیز پیدا می‌شود، به دنبال به دست آوردن آن می‌رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطیع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شدیدتر شده، تبدیل به شره می‌شود. البته، این تفاسیر و تعبیر گاهی سبب، مسبب، لازم و یا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص یعنی این که انسان نعمت‌های الهی را بیشتر از حد نیاز برای خویشتن بخواهد. [صفحه ۷۸] ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه‌ای از شهوات و روحانیت در آمیخته است. به علت وجود شهوت در درون انسان، طبیعتاً خواسته‌هایی فرا روی او قرار می‌گیرد. این خواسته‌ها اگر در حد معمول و منطقی باشند و قوام زندگی به آنها بستگی داشته باشد، حرص نیست. چرا که شهوت خوراک، شهوت آسایش، شهوت جنسی و شهوت‌هایی از این قبیل از لوازم ادامه حیاتند و بقای نسل بشر به اینها بستگی دارد و کسی که غذا نخورد و آب نیاشامد، سرانجامی جز مرگ در انتظارش نخواهد بود. کسی که غریزه جنسی‌اش را ارضا نکند و شهوت خود را در این زمینه اشباع نکند دچار بیماری می‌گردد. خواسته‌های نفس در این حد و اندازه حرص نیست، بلکه از ضروریات قانون زندگی است. شارع مقدس نیز ارضای این نیازها را در حد معقول تایید کرده است.

نعمت‌های خداوند

گاهی در روایات به مطالبی درباره چگونگی استفاده از نعمت‌های خدای بزرگ بر می‌خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمده است: «من أكل التمر علی شهوة رسول الله اياه لم یضره [۱۰۷]؛ هر کس چون پیامبر خرما دوست داشت خرما بخورد، ضرر خرما گریبان گیر او نخواهد شد». آری، در روایات آمده است که رسول گرامی اسلام خرما را دوست می‌داشتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی یک بار هم شکم خود را از غذا سیر نکردند، خرما را دوست داشتند. درباره حضرت امیر علیه‌السلام نیز آمده است که خرما را دوست داشتند و از آن میل می‌فرمودند تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید. به هر حال برآوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است. یکی از علمای اخلاق می‌گوید: «هر چیزی که به دست انسان می‌رسد معنایش این نیست که مال خود او است و حتماً باید آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و [صفحه ۷۹] غذا و دیگر نعمت‌هایی که به دست او می‌رسد همه

و همه را به تنهایی مصرف کند. اگر کسی بخواهد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می شود و می میرد. نباید فکر کند هر چه پول در اختیار دارد مال اوست. پول و خوراک و نعمت های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می کند و آیا همه را برای خود می خواهد یا به فکر هموعان نیز هست. نعمت ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم کم به «شره» تبدیل می شود. حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شره باز داشته و فرموده اند: «ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء». فعل تشره، در این جا با «الی» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علی»، و در بیشتر جاها با «الی» متعدی شده است. در کلام بلیغ «الی» بر انتهای غایت دلالت می کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرت من الکوفه الی البصره». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده طلبی شره است. اما اگر با علی متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه طلبی و چیرگی خواهی است. در جایی که به «الی» اختصاص دارد، استفاده از «علی» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرت من الکوفه الی البصره» نمی توان به جای «الی»، «علی» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علی» بلامانع است و «سرت» با «علی» متعدی می شود. در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسکم» و فعل «شره» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می اندازد. نوع انسان ها معمولاً [صفحه ۸۰] از شره در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن که دارای درجات بالای علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید. شره در انسان ها به گونه های متفاوت نمود می یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است. در کتاب های روایی و اخلاقی همچون حلیه المتقین و بحار الانوار، حد و مرز هر یک از این غرایز به تفصیل بیان شده است. به طور کلی می توان گفت در هر غریزه اگر پا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می گردد و اگر این حرص مهار نشود و شدت یابد به شره منتهی می شود. شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمه ما خلا الحمی [۱۰۸]؛ همه بیماری ها به جز تب از پر خوری و سوء هاضمه است.» کسانی که پر خوری می کنند و هنوز غذای قبلی هضم نشده، غذای دیگری را به معده خود تحمیل می کنند، در نتیجه ی سوء هاضمه و مرض های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می گردند. همچنین افراط در غریزه جنسی منتهی به جنون می گردد. جوانی در همسایگی ما زندگی می کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسفانه بر اثر این کار، کم کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشید. از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خدا جوانشان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحات گوناگونی می بردند. اما طاقت نیاورد و مرد. همان گونه که گفته شد حد و مرز تمام غریزه ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شهوات گوناگون زیاده روی کرد. «ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء مما حرم الله علیکم». کلمه «شیء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می کند، هر چند ادات صریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنای جمله، معنای منفی است. «ایاکم» یعنی «احذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداوند حرام کرده دوری نمایید. مبدا حرص و [صفحه ۸۱] طمع و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند. «فانه من انتهک ما حرم الله علیه هاهنا فی الدنیا حال الله بینه و بین الجنة و نعمیها و لذتها و کرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبد الآبدین». «انتهاک»، یعنی پاره کردن پرده. خداوند پیرامون انسان ها حدود و پرده هایی قرار داده است. این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هستند در این بخش امام علیه السلام می فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه

حرام، گوش دادن به حرام، لمس حرام، فکر حرام، همه و همه حریم‌هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این‌ها نزدیک شود. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده‌اند. در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده‌اند که مؤمن نباید این پرده‌ها را بدرد و مرتکب حرام گردد. استفاده از کلمه انتهاک در این روایت، نوعی استخدام است، و استخدام از اقسام مجاز به شمار می‌رود. آن که مرتکب محرمات می‌شود و پرده‌داری می‌کند خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری قرار خواهد داد. کسی که با استفاده از قدرت و اختیار خدادادی حدود الهی را بشکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می‌کند: «فَضْرَبَ بَيْنَهُمُ بُيُوتًا»؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می‌شود. انسان می‌تواند خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیاندازد و برای این کار قدرت تکوینی دارد، اما شرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود. این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده‌ای قرار داده است. در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شده است که شره باعث از دست دادن آنها می‌شود: نعیم، لذت، کرامت. نعمت‌های بهشتی لذت می‌آورد و لذت همراه و مصحوب کرامت است. ولی دنیا چنین نیست و هیچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشته است. حتی حضرت سلیمان علیه‌السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او [صفحه ۸۲] قرار نداده است، قدرت و نعمت‌هایی که در اختیار او بود، این اوصاف را نداشت؛ چرا که نعمت‌های این جهان با نعیم جاودان آن جهان قابل مقایسه نیست. نعمت‌های این دنیا مانند صحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیستند؛ به عنوان مثال شخصی را تصور کنید که در حال میل کردن بهترین و خوشمزه‌ترین غذاها است، اما فکرش مشغول دادگاهی است که پیش رو دارد. چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت‌های دنیایی است، اما از این نعمت‌ها کم‌ترین لذتی نمی‌برد. یکی از تجاربزرگ می‌گفت اهل علم از دنیایشان لذت بیشتری نسبت به ما می‌برند، چون صبح نان و پنیر و چای شیرین ساده‌ای می‌خورند و لذت هم می‌برند، اما میز صبحانه ما آن قدر شلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی‌دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم. اگر بخواهیم سر همان میز شش کیلو غذا در معده جا بدهیم می‌توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صبحانه لذت نمی‌بریم؛ چرا که اول صبح دل مشغولی‌های ما نیز شروع می‌شود. چون رادیو همزمان با وقت صبحانه قیمت اجناس را اعلام می‌کند و ما هم در حال خوردن صبحانه گوش می‌دهیم. تا می‌گویند قیمت فلان چیز سقوط کرد ما با خود می‌گوییم ای وای! چقدر ضرر کردیم. ای کاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم! و مرتب در حال فکر و خیال هستیم. آری، نعمت‌های دنیا این چنین است و گاهی انسان از داشتن آنها لذتی نمی‌برد، اما نعمت‌های بهشت چنین نیست و با کامل‌ترین لذت‌ها همراه است. آیا حیف نیست آن نعمت‌های ابدی را با لذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟ چهار روز دنیا در مقابل میلیاردها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت‌ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی‌ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد. کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی‌کند. از این گذشته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می‌شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت‌هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست. [صفحه ۸۳] حضرت می‌فرمایند شره پیدا نکنید تا از این نعمت‌های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می‌کرد که روزی سر سفره فلان شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلی که از منبری‌های معروف بود، مهمان بودند. روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک. آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می‌خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری‌هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم. دنیا همین است گاهی نعمت‌هایش لذتی در بر ندارند. شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می‌کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می‌گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و

خمیر می‌خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی‌توانم بخورم. آن که پا را از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق علیه‌السلام خدای متعال بین او و نعمت‌ها و لذت‌ها و کرامت بهشت که دائم و مهیا است حایل ایجاد می‌کند. «الدائمة» یعنی مستمر. «القائمة»، یعنی آماده و حاضر. یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسند و پشت سر هم ادامه دارند. در دنیا اگر کسی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواند آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت‌های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیا است. لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت‌های آن را بخوانند، تا شوق بهشت به عنوان یک جزء سبب، مانع از دست و پا زدن آنها در باتلاق و زباله‌دان دنیا شود. نعمت‌های بهشت جاوید و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابد در جهنم ماندگارند. در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می‌کنند و به آنها می‌گویند این مرگ است. این حیوان را به جایی می‌برند که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببینند و آن گاه بین بهشت و جهنم آن را سر می‌برند. و به [صفحه ۸۴] بهشتیان و دوزخیان اعلام می‌شود، دیگر مرگ نیست [۱۱۰]. طبق مضمون روایتی: اگر مرگ وجود داشت اهل بهشت از شدت اندوه و اهل جهنم از شادمانی می‌مردند [۱۱۱] چرا که نعمتهای بهشت برای بهشتیان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناک خلاصی ندارند. کلید این خوشبختی و بدبختی در حال حاضر در دست ما است. این کلید از دست مردگان گرفته شده و پرونده هایشان بسته شده است، اما آنها که در قید حیاتند پرونده هایشان هنوز باز است. [صفحه ۸۵]

مسلمانان و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

فاتقوا الله ايتها العصابة الناجية ان اتم الله لكم ما اعطاكم به، فانه لا يتم الامر حتى يدخل عليكم مثل الذي دخل على الصالحين قبلكم، و حتى تبتلوا في أنفسكم و أموالكم [۱۱۲]؛ پس از خدا بترسید ای گروه نجات یافته اگر خدا نعمتی را که به شما داده است کامل کند؛ چرا که این کار کامل نگردد مگر این که آنچه به صالحان پیشین رسید به شما نیز برسد و با جان و مالتان آزموده شوید. در زبان عربی به دستمالی که به پیشانی می‌بندند عصابة می‌گویند. امروز نیز این کار در بین بعضی از عرب‌های بادیه مرسوم است. عصابة در اصطلاح به گروهی می‌گویند که روش و تفکر ویژه‌ای داشته باشند، مثل احزاب و امثال آن، اما مراد از عصابة در این عبارت شریف شیعیانند که آن روز شمارشان فراوان نبوده است. در این جا امام صادق علیه‌السلام ابتدا از شیعیان می‌خواهند تقوا داشته باشند. نشانه تقوا داشتن این است که مؤمنان خدای متعال را در کارهایشان حاضر و ناظر بدانند. حضرت، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را عصابة ناجیه یا گروه اهل نجات خطاب می‌کند. در این جا به مباحث فراوانی که درباره‌ی فرقه ناجیه مطرح است کاری نداریم، فقط اشاره می‌کنیم که از اطلاق عبارت در این جا مطالب بسیاری استفاده می‌شود؛ از [صفحه ۸۶] جمله این که کلام حضرت خطاب به تمام شیعیان در تمام ادوار و مراتب است. در مورد «به» در عبارت «ما اعطاكم به» در منابع گوناگون احتمالات مختلفی آمده است، اما مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول این کلمه را تفسیر نکرده‌اند. به هر حال «به» در این جا دو حالت ممکن است داشته باشد: اول، این که ضمیر در «به» به عصابة ناجیه برگردد که در این صورت استخدام لفظی صورت گرفته و از نکات بلاغی است. احتمال دوم آن است که مرجع ضمیر در «به» تقوا باشد. احتمال اول از دو جهت بهتر به نظر می‌رسد: نخست این که عصابة به ضمیر نزدیک‌تر است و اصل آن است که مرجع با ضمیر فاصله زیادی نداشته باشد. البته، این قاعده در صورتی است که در کلام قرینه‌ای قوی‌تر از اقربیت نباشد. جهت دوم، آن است که اگر به تقوا برگردد در این صورت باید تقوا مفروض التحقق محسوب شده باشد و حال آن که حضرت در کلام خویش نجات را مفروض التحقق به حساب آورده‌اند، نه تقوا

را. حضرت می‌فرمایند: شیعیان اهل نجاتند، به شرط آن که خدای متعال آنچه به آنها داده (نجات) کامل نماید. حال باید دید به چه چیز نجات شیعیان کامل می‌گردد. «فانه لا يتم الأمر حتى يدخل عليكم مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم و حتی تبتلوا فی أنفسکم و أموالکم؛ نعمت نجات برای شیعیان کامل نمی‌گردد مگر آن که آنان نیز همانند صالحان قبل از خود در اموال و انفس مورد امتحان قرار گیرند»، بی‌شک صالحان پیشین کسانی جز ائمه اطهار علیهم‌السلام و اصحاب آن بزرگواران نیستند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امامان معصوم علیهم‌السلام و اصحاب این بزرگواران چگونه و با چه وسیله‌ای امتحان می‌شدند؟ شیعیان و پیروان آنان نیز تا این امتحانات را پس ندهند نجاتشان کامل نمی‌شود. [صفحه ۸۷]

نمونه‌ای از ابتلاات گذشتگان

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه‌ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند و به او امان و پناه می‌دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می‌کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می‌برد به او پناه می‌دادند و چه بسا او را احترام می‌کردند. این مسئله در سابق بیشتر رعایت می‌شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده‌ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده‌ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می‌شود. در بحارالانوار آمده است که «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج فی الموسم یعرض نفسه علی القبائل» [۱۱۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می‌کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره‌ای که بدان جا می‌آمد، پیامبر نزد آنها می‌رفت و می‌فرمود: آیا اجازه می‌دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم یقبله أحد منهم» [۱۱۴] کلمه احد، نکره‌ی در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند. یعنی احدی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه چنین کاری را نمی‌داد؛ زیرا مشرکان مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودند که با پیامبر گفت و گو نکنند. در تمام تاریخ جزیره العرب فقط یک نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی‌شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سید صالحان، پیامبر اسلام، با آن سیمای جذاب و نورانی و ملاحه و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می‌کردند که به سخنان آن حضرت گوش دهند، دست رد بر سینه‌اش می‌زدند. در بحار [صفحه ۸۸] آمده که «فجعل یعرض نفسه علی قبائل العرب فاذا أتاها قالوا کذاب امض عنا» [۱۱۵] نعوذ بالله، به پیامبر می‌گفتند: «دروغ‌گویی از کنار ما رد شو». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می‌شد و عرب‌ها حتی با یک قاتل چنین رفتاری نمی‌کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی‌حرمتی و اهانت ابا نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت‌ها دست از تبلیغ بر نداشتند. از میان این همه قبایل و با این همه خون دل خوردن فقط عده‌ای انگشت شمار ایمان آوردند. اما چنین کسانی بسیار نادر بودند و «النادر کالمعدوم؛ چیزی که کمیاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است». اما از آن جا که این کار از طرف خدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می‌کردند. هر سال فقط افراد نادری به اسلام می‌گرویدند و بعضی از سال‌ها هیچ کس اسلام نمی‌آورد. در یکی از این سال‌ها عده‌ای از مشرکان قبیله‌ی خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت [۱۱۶] خانه‌ی خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می‌دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن. پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

اسلام آوردن عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون [۱۱۷] یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در [صفحه ۸۹] قبرستان بقیع زیارتگاه است. عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می‌کند: «در مکه بودم. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند و به من فرمودند: عثمان نمی‌خواهی ایمان بیاوری؟ گفتم: نه. روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم چنان جواب منفی دادم. چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد، تا این که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم: این برادر زاده‌ات دست بردار نیست. آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می‌کشم. ابوطالب به من گفت: عثمان، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است». ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود، اما کم کم ایمان در او مستقر شد و از جمله‌ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد [۱۱۸] و این خود نشانه‌ی بزرگواری عثمان است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنابر وظیفه‌ای که داشتند، در راه تبلیغ دین اسلام انواع ابتلائات را تحمل می‌کردند و این نمازی که مسلمانان امروزه می‌خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است. خدای متعال می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة [۱۱۹]؛ قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است». مؤمنان باید اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سرمشق قرار دهند. باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند، ولو این که [صفحه ۹۰] سال‌ها طول بکشد تا سخنانشان تأثیر لازم را بگذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است. خدای متعال چون می‌خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بپوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام ابنای بشر به طفیل وجود مقدس رسول اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین نزد خداوند متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می‌گیرد. چرا؟ این آیه شریفه جواب را می‌دهد: «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة [۱۲۰]؛ تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.» مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کنند و در مراحل بعدی همسایه، هم شاگردی، دوست و آشنا را تا جایی که می‌توانند و صدایشان می‌رسد، به تقوا و راستی فرا خوانند ولو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت. این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت‌ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی‌خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی‌کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می‌گوید نمی‌خواهم بشنوم، در محضر خدا دلیل می‌آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانستند این مشرکان علی رغم کوشش‌های ایشان ایمان نمی‌آورند؟ می‌دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده‌ای می‌گویند: وظیفه‌ی نبوت پیامبر چنین اقتضا می‌کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبی در کتاب‌های مختلف آمده است: صاحب شرایع [۱۲۱] آنها را تا پانزده [صفحه ۹۱] خصلت [۱۲۲] ذکر کرده، و صاحب جواهر [۱۲۳] نیز، این خصایص را در جواهر الکلام [۱۲۴] آورده است. همچنین علمای دیگری در کتاب‌های خود به این خصایص اشاره کرده‌اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده‌اند. اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می‌شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة» [۱۲۵] یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی‌های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان خصایص النبی از آنها یاد شده است. اما غیر از این موارد، قول و فعل پیامبر اکرم لازم الاتباع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت است که باید سرمشق پیروان آن حضرت قرار گیرد. ایشان دو بار با قبیله‌های عرب گفت و گو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می‌کردند، و بار دوم

هنگامی بود که مشرکان در کمین آن حضرت نشسته بودند و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودند. این گفت و گوی دوم، هم در مکه و هم در مدینه اتفاق افتاد. پیامبر نیز به دنبال این تصمیم مشرکان، از قبیله‌های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند. [صفحه ۹۲]

مسئله شرعی

بنابر فتوای اکثر قریب به اتفاق فقها، یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، تجویز التأثير است؛ یعنی آمر به معروف و ناهی از منکر باید احتمال بدهد که مخاطب به گفته او عمل می‌کند و گر نه اگر چنین احتمالی منتفی باشد نهی از منکر لازم نیست. این فتوا از مقنعه‌ی شیخ مفید [۱۲۶] گرفته تا کتاب‌های فقهی امروز در باب امر به معروف و نهی از منکر، آمده است، درباره این قید دو مطلب گفتنی است: اول این که در مستند الشیعه نراقی، شرح لمعه، الریاض، این قید ذکر شده اما هیچ جا در مقابل اطلاق «لتأمرن بالمعروف» قید تأثیر نیامده است. بنابراین احتمال التأثير یا تجویز التأثير دلیل شرعی ندارد و تنها یک دلیل عقلی دارد که لغویت باشد؛ بدین معنا که اگر به یک تارک الصلاة بگویند: نماز بخوان تأثیر ندارد و از طرفی دستور شارع حکیم باید بر اسلوب عقلانی حمل گردد. آن جا که امر به معروف اثر ندارد، گفتن و امر و نهی از لحاظ عقلی جایز نیست. مطلب دوم آن که مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی کتابی به نام دو از یاد رفته دارد که در آن، به شدت وجود دلیل شرعی برای تجویز التأثير در باب امر به معروف و نهی از منکر را رد می‌کنند و می‌فرماید تنها دلیل این قید، دلیل عقلی است. به هر حال باید به وسیله امر به معروف و نهی از منکر حجت بر همگان تمام شود. «لیهلک من هلك عن بینة [۱۲۷]؛ تا کسی که [باید] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک شود». اتمام حجت خود مطلب مهمی است. اگر ما آن را مهم نمی‌دانیم خداوند چنین خواسته است. امروزه مسئله اساس دین مردم است؛ دینی که ریشه در وجود آنها دارد اما در پی تبلیغات شیطانی شرق و غرب ضعیف شده است. اعتقاد به واجب بودن نماز دارند، اما نماز نمی‌خوانند و اساس ایمان در دل‌های آنها سست شده است. با امر به معروف و نهی از [صفحه ۹۳] منکر دین آنها محکم‌تر می‌شود. امروزه سختی‌های زمان پیامبر وجود ندارد. دیگر لازم نیست از صد قبیله اجازه‌ی سخن گفتن گرفته شود و کار به مراتب آسان‌تر است. البته، اگر سختی و اهانتی در این راه دامنگیر مؤمن شود باید رسول خدا را که عالی‌ترین مصداق صالحان است به یاد آورد که تمام این بلاها بر سرشان می‌آمد، ولی هم چنان ادامه می‌دادند و از ابلاغ پیام خدا باز نمی‌ایستادند. [صفحه ۹۵]

جایگاه صبر در اسلام

اشاره

سمعتم قول الله عزوجل لنبيكم صلى الله عليه و آله و سلم (فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم) [۱۲۸] ثم قال و (و ان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك، فصبروا على ما كذبوا و أودوا) [۱۲۹] فقد كذب نبي الله و الرسل من قبله و أودوا مع التكذيب بالحق، فان سرکم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل من الكفر الذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل و من الذين سماهم الله في كتابه في قوله (و جعلهم أئمة يدعون الى النار) [۱۳۰] فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فانه من يجهل هذا و أشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما أمر الله به و نهى عنه، ترك دين الله و ركب معاصيه، فاستوجب سخط الله فأكبه الله على وجهه في النار [۱۳۱]؛ این گفته خدای متعال را شنیده‌اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان

بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند». بدین ترتیب پیغمبر [صفحه ۹۶] خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می‌شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری می‌کنند) - پس در آنچه گفتیم تدبیر و اندیشه کنید و آن را ندانسته نگیرید؛ زیرا هر کس این امر و دیگر چیزهایی را که خدای متعال در کتابش بدان امر و نهی فرموده است نادیده بگیرد، دین خدا را فرو نهاده و از فرمان او سر پیچیده و سزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند. ان در «ان سرکم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خشنود می‌کند تدبیر و تعقل کنید و سفیه نباشید. امام علیه‌السلام ابتدا داستان صبر پیامبران اولوالعزم [۱۳۲] را با استفاده از آیات قرآنی یادآوری می‌کند و می‌فرماید: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می‌کردند. سپس، به مؤمنان می‌فرماید: اگر صبر این بزرگان، شما را خوشحال می‌کند، تدبیر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت نزنید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود. براساس فرمایش امام باید در داستان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی‌ها را به جان می‌خیرند. باید سرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می‌کردند. در ادامه، شیعیان را به تدبیر، تعقل و دوری از جهل امر می‌کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سفه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی‌کند، بلکه این کار فقط از سفیه بر می‌آید. [صفحه ۹۷] اراده‌ی معنای سفه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است. مانند: «انی أعظک أن تكون من الجهلین [۱۳۳]؛ به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی». گرچه مخاطب آیه رسول خدا است ولی در واقع دیگران مورد نظرند. به قول عربها: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» [۱۳۴] جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم چنین در آیه‌ی دیگر خدای متعال می‌فرماید: «أن تصیوا قوما بجهل» [۱۳۵]؛ مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید». آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است. حضرت از شیعیان می‌خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تأسی جسته، خود نیز صبر و تحمل پیشه کنند. البته صبری که پیامبران به خرج می‌دادند از ما بر نمی‌آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم [۱۳۶]. امام می‌فرماید: «مما افترض الله علیه فی کتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می‌کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می‌شود. بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می‌گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر انسان می‌آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می‌گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است. همان طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هر کس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می‌گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاکبه الله علی [صفحه ۹۸] وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت». روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی و داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا- انظر فی وجهک أبدا؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی‌کنم» منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب‌های روایی بررسی کرده‌ام، قضیه همان جا خاتمه یافت و پیامبر هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا

حکم زدن همسر را «اضربوهن» [۱۳۷] را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خلق خوش محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان‌ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می‌باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

حکایت

در تفسیرها و کتاب‌های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام غنائم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند [۱۳۸] در گیر و دار تقسیم، یک قطیفه‌ی سرخ رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان‌ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می‌خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می‌آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دو دستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می‌دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعا اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می‌کرد. من در این جا [صفحه ۹۹] به خوانندگان توصیه می‌کنم که حتما این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه [۱۳۹] و در آن دقت کنند. در میان خصوصیت‌های اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خسته و مأیوس نشدن از کوشش، از دیگر ویژگی‌های ایشان برجسته‌تر بود. یکی از مسلمان‌ها [۱۴۰] می‌گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم. پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می‌کردند بی‌درنگ اسلام می‌آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می‌کردند. عده‌ای نیز به رغم کوشش‌های پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می‌آوردند. همه افراد مثل هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه‌ها را برای امتحان بشر نهاده است. با صبر و شکیبایی پیروزی حاصل می‌گردد. تزکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از تزکیه نفس خود مأیوس می‌گردند، یأسشان به سبب خستگی است. آری، درست است که صفات پسندیده با یک بار و دو بار تمرین به دست نمی‌آیند، اما با صد بار و هزار بار، به دست می‌آیند! بر اثر تمرین بسیار سرانجام موفقیت حاصل می‌شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می‌کردند، به سختی مطلبی یاد می‌گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می‌نوشتند، تا به دست من و شما برسد. بنده به دلیل علاقه شخصی از قدیم الایام کما بیش در این موضوع مطالعه داشته‌ام و موارد بسیاری از این زحمات و مرارت‌ها را که علما متحمل می‌شدند خوانده‌ام. پشتوانه این همه زحمت چه بوده است؟

داستانی در این باره

مرحوم شیخ جواد بلاغی [۱۴۱] از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب‌های نفیس و گران قدری، همچون الرحلة المدرسیة و الهدی الی [صفحه ۱۰۰] دین المصطفی [۱۴۲] را در رد آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر در آورده است. کتاب‌های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب‌ها است. در این کتاب‌ها به تحریف‌های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتاب‌های ایشان فوق‌العاده ارزش دارد. اگر یک صفحه از این کتاب‌ها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن یک شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت. شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می‌آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مرد. اما این که چطور این کتاب‌ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیة‌الله میرزا مهدی شیرازی] [۱۴۳]، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب‌ها نیاز به

فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب‌ها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه‌های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می‌گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی‌ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی‌ها و بچه‌هایشان در آن به زبان مادری‌شان یعنی عبری گفت و گو می‌کردند. ایشان ابتدا می‌خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی‌دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می‌کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می‌شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی‌آمد و همه در سرداب‌ها مشغول استراحت بودند، به محله‌ی یهودی‌ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می‌خرید و به بعضی از این بچه یهودی‌ها که از سر کم [صفحه ۱۰۱] عقلی بیرون مانده بودند می‌داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند. در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می‌رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتی در حرم عسکرین علیهما السلام هم کسی پیدا نمی‌شد و از گرما ضریح داغ می‌شد تا جایی که نمی‌شد بر آن بوسه زد. عده‌ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می‌گذاشتند و روی عبا را می‌بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می‌گرفت و از بچه‌ها معنای کلمات آن را می‌پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت. مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبیری که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه‌های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت. عبری لغتی است که هر چند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر صبر و کوشش خستگی‌ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلاً قابل قیاس نیست. آن بزرگوار با چنین مشقت‌های طاقت فرسایی کتاب‌های الهی و الرحله را نوشت. من ده‌ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده‌ام، اما واقعاً این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته‌اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده‌اند. این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می‌گذارند؟! امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم. حضرت امام صادق علیه السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده‌اند. ماجرای حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پند است. خدای متعال در چندین جای قرآن به پیامبر می‌فرماید: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می‌شدند: «کذبت رسل من قبلک فصبروا» [۱۴۴]؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند». در بعضی از این آیات کلمه [صفحه ۱۰۲] «رسل» با «أل» آمده است که جمع محلائی به الف و لام از جمله صیغه‌های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه‌های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می‌شدند. البته هم چنان که اشاره شد این سفارش‌ها از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» [۱۴۵] است. درست است که مخاطب این آیات، رسول خدا است، اما مخاطب اصلی تمامی انسان‌ها می‌باشند. یعنی ای انسان‌ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می‌خواهد. اگر کسی تصمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی‌شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنید دچار عذاب الهی می‌شوید. در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که شما را نمی‌شناسد، و مغزش از اندیشه‌های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئناً با یک بار دعوت کردن مسلمان نمی‌شود و گفته شما را نمی‌پذیرد. پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تکرار داده‌اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده

است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه‌ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت و هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: «و حجدوا بها و استیقنوها أنفسهم» [۱۴۶]؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند». آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه‌ای ندارد، اما تا بخواهد به این جا برسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است. [صفحه ۱۰۳] بسیاری از منبری‌ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می‌کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند. اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟ روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟ شخصی برای بنده نقل می‌کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می‌رفت. تصمیم گرفته بود ده شب دربار فضیلت نماز شب سخنرانی کند. پس از آن ده شب تمامی اهل آن جلسه نماز شب خوان شدند. در مورد نماز شب آیات، روایات و قصه‌های بسیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید. انسان باید صبر را جزء زندگی خود قرار دهد؛ صبر در مقابل پدر و مادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر. این‌ها همه لازمه‌ی زندگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سخره می‌گیرند، گاهی به آنان ناسزا می‌گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. «یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون» [۱۴۷]؛ دروغا بر این بندگان! هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می‌کردند». خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشته باشند که پیامبران را ریشخند کنند، ولی در تشریع از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است. [صفحه ۱۰۵]

آثار دعا

اشاره

أكثر من أن تدعوا الله فان الله يحب من عباده المؤمنين أن يدعوه و قد وعد عباده المؤمنين بالاستجابة و الله مصير دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملا يزيدهم به في الجنة [۱۴۸]؛ به درگاه خدای متعال فراوان دعا کنید؛ زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها وعده اجابت داده است. خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت عملی در می‌آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می‌افزاید. دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و آرزوها است. هیچ کدام از این دو کار بر دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می‌رساند، درست مانند دو رشته سیم که با یکدیگر لامپ را روشن می‌کنند. همان خدایی که فرموده است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی» [۱۴۹]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و «و أن سعیه سوف یری» [۱۵۰]؛ [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می‌فرماید: «قل ما یعبوا بكم ربی لولا دعاؤکم» [۱۵۱]؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند». هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که [صفحه ۱۰۶] کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده‌ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده‌ی خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو با یکدیگر اثر داشته باشند. در سیره معصومین علیهم السلام نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لولاک لما خلقت الافلاک» [۱۵۲]؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم»، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی‌داشتند و همواره مشغول تبلیغ

اسلام و آماده سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند. حضرت امام صادق علیه السلام در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می خواند. انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا نماید و دعا کردنش استمرار داشته باشد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می کند. دعا کردن باید به گونه ای باشد که انسان خود باور کند که دست کم پایین ترین درجه ی دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است. در جمله «اکثروا من ان تدعوا الله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده ای است. «فان الله يحب من عباده المؤمنين...»، مرحوم علامه مجلسی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بندگان مؤمن او انجام می دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده ای را که دعا می کند دوست دارد. ظاهر عبارت نیز نظیر ایشان را می رساند. البته، این منافات با آن ندارد که خداوند اعمال دیگری را نیز دوست داشته باشد، ولی این یک شاخص است و در همین حد می توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد. [صفحه ۱۰۷]

چگونگی استجابت دعا

گاهی اوقات هر قدر دعا کرده ایم، دعایمان مستجاب نشده است. امام صادق علیه السلام در اشاره به این مسئله می فرماید: این دعاها از بین نرفته و باقی می ماند و در روزی که احتیاج شما بیشتر است، مستجاب می شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداوند دعای مستجاب نشده ی مؤمنان را نگه می دارد و بیشتر از آنچه فکر می کردند و توقع داشتند در بهشت به آنها خواهد داد. فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطرار از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ مورد نظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم. ماجرای دعا و استجابت آن نیز چنین است. ممکن است بنده ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد. شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آرزوها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه ای مستجاب می شوند که انسان آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاها در دنیا مستجاب نمی شد. شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است. روایتی از ابن فهد حلی [۱۵۳] در عده الداعی نقل شده است که در بحارالانوار و مستدرک سفینه البحار نیز آمده است: «فیما أوحی الله الی داوود: من انقطع الی کفیته و من سئلنی أعطیته، و من دعانی أجبته و انما أؤخر دعوته و هی معلقه، و قد استجبت لها حتی یتیم قضائی، فاذا تم قضائی أنفذت ما سأل. قل للمظلوم انما أؤخر دعوتک و قد استجبت لها لک علی من ظلمک لضروب کثیره غابت عنک، و اننا [صفحه ۱۰۸] أحکم الحاکمین. اما أن تكون قد ظلمت رجلا فدعا علیک فتکون هذه بهذه لا لک و لا علیک [۱۵۴]؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود این بود: هر کس از غیر من قطع امید کند، او را بی نیاز کنم و هر کس از من بخواهد به او عطا می کنم و هر کس مرا بخواند اجابت می کنم، هر چند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سرآید خواسته اش را جامه ی تحقق پوشم. به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می شود و نه به سودت چیزی مستجاب می شود و نه به زیانت». گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل داعی کرده باشد. نقل شده

است که عده‌ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می‌کردند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی‌شد. یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین علیهم‌السلام را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوة مستجابة» یعنی شما قبلاً ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعاهای شما مستجاب نمی‌شود. انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود. استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند، پدر و مادر نباید به فرزند ظلم کنند. در تمام روابط باید به این موضوع توجه داشت همان‌طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبدا ظلمی از ما سرزند. در ادامه روایت پیشین آمده است: «و اما أن تكون لك درجة في الجنة لا تبلغها عندی الا بظلمه لك [۱۵۵]؛ و چه بسا درجه‌ای برایت در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن [صفحه ۱۰۹] دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی». تنها قسمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختی‌هایی است که انسان در دنیا متحمل می‌گردد. اگر منزلت کسی در بهشت دارای ۱۸۰۰ درجه باشد، ممکن است پنجاه درجه به سبب عبادت، صد درجه به سبب خیرات، و دویست درجه آن به پاس حسن خلق باشد، اما هزار درجه به دلیل فشار و مظلومیت در دنیا است. در دنباله همین روایت می‌فرماید: «لأنی أختبر عبادی فی أموالهم و أنفسهم؛ زیرا من بندگان را در مال و جان‌شان آزمون می‌کنم».

شروط استجاب دعا

«عن أبي عبد الله، قال: كان بين قوله قد اجيبت دعوتكما و بين أن اخذ فرعون أربعون سنة [۱۵۶]؛ از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: بین این گفته خدا که فرمود: دعای شما مستجاب شد، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید». خدای متعال به موسی و هارون علیهما‌السلام می‌فرماید: «دعای شما مستجاب شد»، اما این استجاب چهل سال طول کشید. «ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال ادع الله أن يستجیب دعائی فقال اذا أردت ذلك فأطب کسبک [۱۵۷]؛ مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ایشان خواست تا از خدا بخواهد دعای او مستجاب گردد. رسول خدا فرمودند: اگر می‌خواهی خدا دعای تو را مستجاب نماید، کسب خود را پاکیزه کن و در جامعه غل و غش نکن». این یکی از شروط استجاب دعا است. بنابراین کسی که می‌خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد. [صفحه ۱۱۰] «روی أن موسی رأى رجلا يتضرع تضرعا عظیما و يدعوا رافعا یدیه و یبتهل [۱۵۸]؛ روایت شده است که حضرت موسی علیه‌السلام شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست‌هایش را بلند کرده، با زاری به درگاه خدا دعا می‌کند». ابتهال انواعی دارد. یکی از آنها این است که انسان دست‌هایش را به سوی خدای متعال بلند نماید و آنها را از یکدیگر باز کرده، دعا نماید. حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می‌کرد به حضرت موسی وحی شد که: «لو فعل کذا و کذا لما استجبت دعائه، لأن فی بطنه حراما، و علی ظهره حراما و فی بینه حراما [۱۵۹]؛ این مرد هر قدر دعا کند دعای او را مستجاب نخواهم کرد چرا که لباسش حرام، خوراکش حرام و در خانه‌اش نیز حرام است». کنایه از این که وسایل خانه‌اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می‌داده است. به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسئول است، و الا اگر در حرام نقشی نداشته باشد عقوبت ندارد. غرض این که استجاب دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد. کسی که می‌خواهد ازدواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می‌گذارد، آن که می‌خواهد خانه‌ای معامله کند با شرط و شروط معامله می‌کند. هر کاری شرط و شروطی دارد و استجاب دعا نیز از این قاعده بیرون نیست. نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ان الله یحب السائل اللحوح [۱۶۰]؛ خدای متعال بنده‌ای را که در خواهش خود پافشاری می‌کند، دوست می‌دارد». بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخ‌شان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببیند به ستوه

می آیند. اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد. پس اگر چیزی از خدا خواستید و یک بار، دو بار، سه بار، ده بار، یا صد بار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید [صفحه ۱۱۱] و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجاب دعا است. در همین زمینه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «و الله لا یلح عبد مؤمن علی الله فی حاجه الا قضاها له [۱۶۱]؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند».

موانع استجاب دعا

حضرت امیر علیه السلام مشغول خواندن خطبه‌ای بودند. در میان خطبه شخصی درباره قول خداوند متعال که می فرماید: «ادعونی أستجب لکم [۱۶۲]؛ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» پرسید و به حضرت عرض کرد: «فما بالنا ندعو فلا یجاب [۱۶۳]؛ چرا ما دعا می کنیم، ولی مستجاب نمی شود؟» حضرت در جواب آن شخص فرمودند: «ان قلوبکم خانت بثمان خصال؛ هشت چیز است که مانع استجاب دعای شما است: «أولها انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما أوجب علیکم فما أغنت عنکم معرفتکم شیئا؛ اول اینکه خدا را شناختید، اما حق معرفت او را ادا نکردید. از این رو این شناخت سودی به شما نرساند.» شخصی که به ما احسان می کند، فراموش نمی کنیم و همیشه سعی می کنیم در حد توان، احسان او را جبران کنیم خدای کریم به ما بسیار احسان کرده و آنچه داریم از جانب او است. پس باید در حد توان خویشتن به فکر جبران باشیم و این کار تأمل و تدبیر می خواهد. خدا در قرآن با تعبیر مختلفی چون «افلا- یتدبرون»، «افلا- یتفکرون»، و «افلا- یعقلون» مردم را به تدبیر و تعقل بیشتر فراخوانده است. «و الثانیه انکم آمنتم برسوله، ثم خالفتم سنته، و أتمم شریعتہ، فأین ثمره ایمانکم؛ دوم این که ابتدا به رسول خدا ایمان آوردید، سپس به مخالفت با او پرداختید و شریعت آن حضرت را از بین بردید، پس فایده ایمان شما چه بوده است؟» [صفحه ۱۱۲] انسانها باید خود را با سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق دهند و ملاحظه نمایند که چند درصد از شریعت در وجود آنها زنده است؟ «و الثالثه انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم، فلم تعملوا به و قلتم سمعنا و أطعنا، ثم خالفتم؛ سوم اینکه آیات کتاب خدا را قرائت کردید، اما به آن عمل نکردید و به مخالفت با قرآن برخاستید.» «و الرابعه قلتم انکم تخافون من النار و أنتم فی کل وقت تقدمون الیها بمعاصیکم، فأین خوفکم؛ چهارم این که گفتید از آتش دوزخ می ترسید، اما همیشه با ارتکاب گناه به سوی آن پیش می روید. پس ترستان کجاست؟» «و الخامسه انکم قلتم انکم ترغبون فی الجنه و أنتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فأین رغبتکم فیها؛ پنجم این که گفتید بهشت را می خواهید اما همیشه مرتکب اعمالی می شوید که شما را از بهشت دور می کند. پس علاقه شما به بهشت کجاست؟» طلبه‌ای که بیشتر اوقاتش را بیهوده می گذارند نمی خواهد عالم شود. فرد کاسبی که در روز فقط پانزده دقیقه مغازه اش را باز می کند کاسب نیست و در حقیقت نمی خواهد کاسبی کند کسی که خواهان بهشت است، اما عملی برای آخرت خویش انجام نمی دهد، در واقع نمی خواهد به بهشت راه یابد. «و السادسه انکم أکلتُم نعمه المولی و لم تشکروا علیها؛ ششم اینکه از نعمت های الهی استفاده می کنید، اما شکر آن را به جا نمی آورید.» تمام اطراف شما و حتی وجود انسانها را نعمت های الهی فرا گرفته است: نعمت زبان، گوش، دست، پا و... انسان در حالت عادی متوجه نعمت ها نیست و تنها در هنگام از دست دادن نعمت است که قدر آن را می فهمد. کسی که زبان ندارد، نمی تواند خواسته هایش را تفهیم کند. کسی که گوش ندارد، نمی تواند بشنود. اعضای بدن نعمت های خدا هستند. در روایات آمده است که این کوتاه فکری و کوتاه بینی است که فقط نعمت های ظاهری خداوند را به حساب آوریم. «و السابعه أن الله أمرکم بعداؤه الشیطان و قال: (ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا) [۱۶۴]، [صفحه ۱۱۳] فعادیتموه بلا قول [بالقول] و الیتموه بلا مخالفه [بالمخالفه]؛ هفتم آن که خدا شما را به دشمنی با شیطان فرمان داد و فرمود: «شیطان دشمن شما است پس او را دشمن بدارید.» ولی شما با او از در دوستی در آمدید. با زبان گفتید که شیطان را دشمن به

حساب می آورید، اما با اعمال زشت دوست او هستید. «و الثامنة أنكم جعلتم عيوب الناس نصب عيونكم و عيوبكم وراء ظهوركم؛ هشتم آن که عیب های مردم را پیش رو و عیب های خود را در پشت سر خود قرار دادید». «تلمون من أنت أحق باللوم منه فأى دعاء يستجاب لكم مع هذا وقد سددتم أبوابه و طرقه؛ کسی را ملامت می کنید که خود برای ملامت از او سزاوارترید با این اوضاع و احوال که درهای استجابت را بسته اید دیگر چطور انتظار دارید دعاهايتان مستجاب گردد؟» اگر کسی یکی از این عیب ها را داشته باشد، استجابت دعایش مشکل است، چه رسد به این که مشکلات و گناهانش دو چندان باشد. حضرت در ادامه، راه بیرون شدن از این مشکل را چنین تصویر می کنند: «فاتقوا الله و أصلحوا اعمالكم و أخلصوا سرائركم و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر فيستجيب الله لكم دعائكم [۱۶۵]؛ اعمال خود را اصلاح، درون خود را خالص کنید و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورید تا خدا دعای شما را مستجاب کند». امام صادق علیه السلام در حدیثی درباره موانع استجابت دعا می فرماید: «التي ترد الدعاء و تظلم الهواء عقوق الوالدين [۱۶۶]؛ از جمله کارهایی که باعث مردود شدن دعا و تیرگی هوا می شود نافرمانی والدین است» عقوق به معنی ترک است. از آن رو به گوسفندی که برای بچه سر می برند «عقیقه» می گویند که او را از بلا دور می کند. معنای عاق والدین فقط این نیست که پدر و مادر، فرزند خود را عاق نمایند. انجام دادن کاری برخلاف میل پدر و مادر نیز، بین آنها فاصله ایجاد می کند و مانع از استجابت دعا می گردد. احترام پدر و مادر و تأمین خواسته های آنان بسیار مهم است. خدای متعال در قرآن می فرماید: [صفحه ۱۱۴] «و ان جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما و صاحبهما في الدنيا معروفا [۱۶۷]؛ و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن». فقط در جایی که فرزند را امر به شرک می کنند اطاعت از آنها لازم نیست. در بقیه موارد تأمین نظر آنها لازم است. کسی که با پدر و مادرش تندی می کند، دعایش بالا نمی رود و مستجاب نمی شود. «عن نوف عن امير المؤمنين عليه السلام، قال: ان الله أوحى الى عيسى بن مريم... قل لهم اعلموا اني غير مستجيب لأحد منكم دعوة و لأحد من خلقى قبله مظلمة [۱۶۸]؛ خداوند به عیسی بن مریم می فرماید: ای عیسی، به بنی اسرائیل بگو: اگر کسی به افرادی ظلم کند تا زمانی که ظلم باقی باشد دعای کسی مستجاب نمی شود». در دنباله همین حدیث حضرت می فرماید: «یا نوف، ایاک أن تكون عشارا أو شاعرا أو شريطا أو عريفا [۱۶۹]؛ ای نوف، مبدا مأمور ستاندن مالیات، شاعر، پاسبان، یا نماینده ظالم باشی». شاید منظور از شاعر در این جا شاعرانی باشند که مدح اهل باطل می کنند و به دروغ شعر می سرایند. ائمه علیهم السلام شعرا را به سرودن شعرهای خوب ترغیب می کردند و به آنها جایزه می دادند تا شعر خوب بسرایند. شاعری [۱۷۰] نزد امام کاظم علیه السلام بود امام علیه السلام فرمودند: این شعر از شما است: فالان صرت الى امیة و الأمور الى مصائر [۱۷۱]. این شعر که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده شعر طولانی است که می گوید: خلافت [صفحه ۱۱۵] امروز به بنی امیه رسید و بنی امیه برای خلافت درست شده و سزاوار خلافتند. شاعران بد در برابر مال بی ارزش دنیا ارباب زر و زور را می ستایند. خدا دعای چنین شاعرانی را مستجاب نخواهد کرد. «عریف» یعنی کسی که مردم را نزد ظالم معرفی می کند و «شرطه» کسی است که مظلوم را جلب می کند. «فان نبی الله داود خرج ذات ليلة فنظر الى السماء فقال انها الساعة التي لا ترد فيها دعوة الا دعوة عریف أو دعوة شاعر أو دعوة عاشر [۱۷۲]؛ حضرت داوود شبی به آسمان نگاه کرد و گفت در این شب دعای همگان مستجاب خواهد شد الا دعای عریف و شاعر و عاشر». مختصر این که دعا باید با عمل همراه باشد و دعای بدون عمل و عمل بدون دعا فایده ای ندارد. مقام دعا مقام بسیار بلندی است که خدای متعال به انسان عطا فرموده است. شخصی که عالم یا پولدار می شود، دیگر مردم را به ملاقات خود راه نمی دهد، اما خدای بزرگ که مالک همه هستی است، به انسانها اجازه داده است که دعا کنند. اگر خدا رخصت دعا کردن را به انسان ها نمی داد، چه راهی برای ارتباط با خداوند وجود داشت؟ اما این مقام که خداوند به انسان عطا کرده، شرطهای متعددی دارد که به جای آوردن آنها کار مشکلی است و اگر کسی بتواند کتابی بنویسد و در آن موانع استجابت دعا را گردآوری کند که بسیار پسندیده ای انجام داده است. این کار باعث می شود که مردم بفهمند به سبب چه اعمالی

دعای آنها مستجاب نمی‌گردد. مرحوم سید بن طاووس در مهج الدعوات یکی از شروط استجاب دعا را چنین بیان کرده است: «أن لا يكون عاذرا لظالم على ظلمه [۱۷۳]؛ این که توجیه کننده ستم ستمگران نباشد». توجیه کار ظالمان و عذر تراشیدن برای آنان باعث می‌شود که دعای انسان مستجاب نگردد. [صفحه ۱۱۷]

احسان به خویشان

اشاره

و أحسنوا الى أنفسكم ما استطعتم، فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و ان أسأتم فلها و جاملوا الناس [۱۷۴]؛ تا می‌توانید به یکدیگر نیکی کنید؛ زیرا هر چه خوبی کنید به خود کرده‌اید و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده‌اید. در کتاب‌های بلاغت، اصطلاحی به نام «تقابل جمعی» آمده است، یعنی جمله ظهور در کل فرد داشته باشد، مثلاً وقتی گفته می‌شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این است که افراد قوم هر کدام به طور جداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آن گاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند. فرمایش گران‌بهای امام علیه‌السلام نیز در این جا مصداق تقابل جمع است. به این معنا که منظورشان این بوده است که هر کدام از شیعیان باید در حق نفس خویشان نیکی نمایند، یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم. امام علیه‌السلام در این بخش از سخنان خویش از شیعیان می‌خواهد که به خود نیکی کنند. اما منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب روشن است و نیاز به گفتن ندارد. ولی امام در دنباله روایت آیه‌ای را می‌خواند که تا حدودی منظور ایشان را از احسان روشن می‌کند: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و ان أسأتم [صفحه ۱۱۸] فلها [۱۷۵]؛ اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده‌اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده‌اید». امام صادق علیه‌السلام، قبل از ذکر این آیه می‌فرماید هر اندازه می‌توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می‌برند. در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده‌اند. استطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معنا است که تا هر قدر می‌توانی انجام بده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: «فاتقوا الله ما استطعتم [۱۷۶]؛ تا جایی که می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید» یعنی هر چقدر که می‌توانید تقوا داشته باشید، مگر در جایی که نمی‌توانید، که در آنجا دیگر استثنای منفصل است. و «و لله على الناس حج البيت من استطاع [۱۷۷]؛ حج این خانه برای خدا بر کسی که می‌تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده است که در آن می‌فرماید: «أخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت [۱۷۸]؛ برادر تو دین تو است پس هر چه می‌توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشته است و انسان نمی‌داند پاک است یا جنس، بهتر است از آن پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان دهنده‌ی آن است که هر اندازه که می‌خواهی این کار را انجام بده. در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است. ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی وجوب، و در امور غیر اقتضایی استحباب را می‌رساند. در هر صورت امام در اینجا فرموده‌اند: «ما شئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می‌خواهد به خود احسان کنید، بلکه احسان به خویشان را امری لازم دانسته‌اید که در صورت امکان انسان‌ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند. [صفحه ۱۱۹] حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه‌ای از قرآن را شاهد آورده‌اند که نشان می‌دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده‌ام و کسی در حق من بدی نکرده است». عرض شد: یا امیرمؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده‌اید و

افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده‌اند. حضرت فرمودند: «هر چه احسان کرده‌ام به خود کرده‌ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است». انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمک و نیکی می‌کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گر چه طرف مقابل از نیکی ما سودی می‌برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می‌شود. در ظاهر آن که از ما درس می‌آموزد، عالم می‌شود، آن که از ما پول می‌خواهد مشکلش حل می‌شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت می‌گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنها از نیکی ما برده‌اند. چرا که در آخرت این نیکی‌ها خریدار دارد و به کار می‌آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است. کسی که در مقابل تندخویی برادر مؤمنش بردباری می‌کند و شکیبایی از خود نشان می‌دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشتن احسان کرده است. باید نیکی به دیگران در ما ملکه شود. باید در تمام ادوار زندگی، در توانگری و تنگدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی و اندوه، این جمله در ذهن ما باشد: «واحسنوا الی انفسکم؛ به خود احسان کنید». مراد حضرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخورید، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنید، بلکه می‌فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شده است که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره [۱۷۹] زمانی که زعامت حوزه علمیه با آن همه مسئولیت‌ها و سختی‌ها بر عهده‌ی ایشان بود فرموده بودند: «از این که از اول ماه تا آخر ماه از مردم پول بگیرم و قبض‌ها را مهر کنم، دستانم خسته می‌شود!» با این که ایشان با آن پول شهریه طلاب را می‌دادند و قاعدتا باید از وصول این وجوه خوشحال می‌شد؛ چرا که اگر این پول‌ها نمی‌رسید باید [صفحه ۱۲۰] قرض می‌کردند و با مشکل مواجه می‌شدند. در عین حال فرموده بودند، پول دادن برای من آسان‌تر از پول گرفتن است. انسان وقتی پول را می‌گیرد، مسئولیتی را پذیرفته است و وقتی آن پول را، البته با رعایت ضوابط، می‌دهد از مسئولیت رهایی می‌یابد و بارش سبک می‌شود.

خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جا ببرد و در آن جا به شما باز گرداند فوراً احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست. پول در دنیا خیلی کارها می‌کند، و برای پول‌دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملاً منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می‌شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می‌کند و بودجه آخرت خود را تأمین می‌کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می‌شود. این است معنای احسان به خویشتن، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می‌شود ارزش دارد و بقیه‌اش ضرر است. در کتاب‌های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می‌آورد. این کار، کار جاهلانه و بی‌ارزشی است که حکایت از بی‌عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول‌هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال آن که می‌توانست با مقدار اندکی از آن پول‌ها میلیون‌ها استکان چای بنوشد. عمری که، صرف خوش گذرانی می‌شود حکایت همان اسکناس‌هایی است که برای به جوش آمدن سماور مصرف می‌شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صرف تأمین آخرت گردد و با آن مایحتاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه‌اش تباه کردن سرمایه گران‌بهای عمر و جوانی [صفحه ۱۲۱] است. تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی‌کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه‌ی عمر می‌توان آخرت را آباد کرد و صرف عمر در عیاشی و خوش گذرانی نابود کردن پربهاترین سرمایه در راه‌های بی‌ارزش است. کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می‌دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می‌کند به مراتب

بی‌خردتر است. «و أحسنوا الی أنفسکم ما استطعتم» استطاعت یعنی توانستن، یک شرط عقلی است، نه شرعی. فرض کنیم شخصی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشته باشد. آن شخص می‌توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهد، اما این کار را نکرده و بیمار او در گذشته است. اگر از او پرسند: آیا نمی‌توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می‌توانستم. این معنای استطاعت است. کسی که برای امرار معاش خود کاسبی می‌کند اگر یک روز اصلاً کاسبی نکند و به خانه بیاید، به اهل و عیال خود بگوید: من امروز کاسبی نکرده‌ام، در نتیجه شما هم غذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟ آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟ معصومین علیهم‌السلام از ما خواسته‌اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

صدقه و بی‌نیازی

در روایت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و به آن حضرت عرض کرد: من فقیر هستم و چیزی ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: یا رسول الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده. او نیز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با این کار هم مشکل دنیایش برطرف شد و هم ثوابی برای آخرت ذخیره کرد. البته، کار خیر را نباید با منت گذاشتن از بین برد. اگر کسی پول هنگفتی برای خودش در بانک پس انداز کند آیا درست است که بر دیگران منت گذارد؟ این کار خنده‌آور و مضحکی است. آن که برای دیگران کار خیری انجام می‌دهد و به دنبال آن بر آنها منت می‌گذارد، کار مضحکی انجام داده است. هم چنان که بارها اشاره شد ایجاد ملکه در [صفحه ۱۲۲] وجود انسان نیاز به تکرار فراوان دارد، باید بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسیار سرکش است و حتی بعد از آن که رام شد گاهی یادش می‌رود و سرکشی می‌کند، ولی باید به آن فشار آورد تا اگر یک بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

استجاب سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می‌کرد. می‌گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فوراً حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال‌ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می‌کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبدا استجاب سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب خالی از لطف نیست. یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه‌ای بدهد، فوراً خانه‌دار شدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روز گار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. یک حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم بدهد صاحب خادم و عبد شدم. عرض کرد: یابن رسول الله، می‌ترسم این چیزها را که خداوند به من داده است از باب استدراج باشد. در عربی به پله «درج» می‌گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم‌نشین نماید، او را استدراج می‌کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می‌رساند. البته نه این که اجباراً او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می‌دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می‌شود. از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می‌شد می‌ترسیدند که مبدا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد. حضرت امام صادق علیه‌السلام به آن شخص فرمودند: حال که می‌ترسی مستدرج باشی چه کار می‌کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، خدا را شکر می‌کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم. حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک‌تر از این «الحمد لله» است که تو [صفحه ۱۲۳] می‌گویی انسان در زندگی باید همیشه به فکر آن چیزهایی باشد که دارد، نه چیزهایی که ندارد. همیشه با خودش

بگوید: «الحمد لله» که من نعمت‌های فراوانی در اختیار دارم، نه این که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسیار بیشتر از حاجات دنیایی است. به راستی اگر اقوال و افعال معصومین علیهم السلام، نبود، انسان راه به جایی نمی‌برد. سرنخ تمام خوبی‌ها گفتار و کردار ائمه علیهم السلام است و همه خوبی‌ها نیز از آنها سرچشمه می‌گیرد.

امام سجاد و نیازمند

امام سجاد علیه السلام از انگور خوششان می‌آمد. یکی از خدمتکاران ایشان از بازار عبور می‌کرد. دید انگور خوب و تازه‌ای آورده‌اند. بدون این که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد. حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه‌ای از انگور را در دهان مبارکشان بگذارند که ناگهان فقری در زد و عرض کرد: وقت افطار است و من گرسنه‌ام، غذایی به من بدهید. حضرت به آن خدمتکار فرمود: این انگورها را بردارید و به او بدهید. خدمتکار عرض کرد: یابن رسول الله، آن شخص همه انگورها را لازم ندارد، مقداری از این انگورها را به او بدهید و بقیه را خودتان میل کنید. حضرت فرمودند: همه‌ی را بردار و به او بده. خدمتکار نیز به امر حضرت این کار را کرد و ایشان با غذای دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه‌دار بودند. خدمتکار مجدداً به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد حضرت نیز مجدداً اظهار خرسندی کردند و خواستند با انگور افطار کنند که مجدداً فقیر دیگری در زد و غذا خواست. امام مجدداً تمام انگور را به خدمتکار دادند که به فقیر بدهد. روز سوم نیز خدمتکار به بازار رفت و انگور خرید و در وقت افطار انگور را در مقابل امام نهاد مجدداً فقری در زد و غذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب [صفحه ۱۲۴] فقری نیامد و حضرت از آن انگور میل کردند [۱۸۰] احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سخن به میان آمده است همین است. این کار تصمیم و نیز دعای قبل از تصمیم می‌خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی‌توانیم تزکیه نفس کنیم و باید از خدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کند. همان طور که برای امور دنیایی دعا کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم. بسیاری کسان که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می‌خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا را بخواند تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری‌های دنیا هر چه باشند بر طرف می‌شوند و حتی اگر بر طرف نشوند باکی نیست، اما مشکلات اخروی که حل شدنی نیست. صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و بر طرف نمی‌شوند. یکی از مراجع تقلید گذشته برای بنده نقل می‌کرد: قبل از این که مرجع تقلید شوم، کم‌تر با مردم محشور بودم و وقتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله‌ای داشته باشم و نه توقع. به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلاً اگر کسی بعد از سال‌ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند. نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد. این یک عمل درونی است. انسان معمولاً از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی‌گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می‌ریزد. به هر حال کسی که به دیگران خدمت می‌کند، پول می‌دهد، کار خیر انجام می‌دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درک آن مشکل است. [صفحه ۱۲۵]

تقدیر الهی و رضایت

اشاره

اعلموا أنه لن يؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره، و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره [۱۸۱]؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز به مقام ایمان [کامل] نمی‌رسد مگر این که نسبت به مقدرات الهی راضی باشد، چه مورد پسند او باشد و چه نباشد. خدای متعال هرگز نسبت به بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی‌دهد و مقدرات او از آنچه می‌پسندند و نمی‌پسندند برایشان بهتر است. ایمان بنده خدا کامل نمی‌شود مگر آن که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که ایمان درجاتی دارد و اگر کسی به مقدرات الهی رضایت نداشته باشد در درجه بالای ایمان قرار ندارد، و ایمان او ایمان کاملی نیست. البته، این معنا با قرار دادن آیات و روایات دیگر در کنار این روایت و مقایسه آنها به دست می‌آید. «عبید» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است. کلمه عبید همیشه در جاهایی استعمال می‌شود که بار منفی داشته باشد به خلاف کلمه عباد که استعمال آن در معانی منفی و مثبت است یعنی به هر دو معنا استعمال می‌شود؛ به عنوان مثال خدای متعال در قرآن می‌فرماید؛ «ما ربک بظلم للعبید [۱۸۲]؛ پروردگار تو [صفحه ۱۲۶] هرگز به بندگان [خود] ستم روا ندارد». در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله‌ای ناپسند است، کلمه «عبید» به کار برده شده و از عباد استفاده نشده است. این جمله در قرآن بارها آمده و در تمام موارد لفظ عبید به کار رفته است. معنای این آیه چنین است: اگر بلایی به سر بندگان خدا می‌آید، در واقع خود آنها مقصرند و خدا در حق آنها کوتاهی نکرده است. در این جا حضرت با استفاده از «لن» در جمله، سلب ایمان ابدی را افاده می‌کند. در این دنیای فانی هر کس ممکن است در ادوار مختلف، دستخوش اوضاع گوناگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانی، ثروت، زن، فرزند، جایگاه اجتماعی و موفقیت را دوست دارند و در مقابل، فقر و بیماری و مظلومیت را دوست ندارد. امام علیه‌السلام می‌فرمایند: مؤمن کسی است که به همه اینها راضی باشد. یعنی چه در حال خوشی و ثروتمندی و سلامت، و چه در حال فقر و بیماری و بدبختی به مقدرات الهی راضی باشد. مطلب شایان تامل در آیه پیش گفته آن است، که امور نامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود او است. در کلام و لغت عربی ظرافت‌های زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می‌دهد. در همین قسمت از روایت لفظ «صنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است. ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنای نیکی و خوبی است، اما اگر با حرف «ب» متعدی شده باشد به معنای بدی و امور ناخوشایند است. به عنوان مثال اگر خداوند به کسی سلامتی داده باشد می‌گویند: «صنع الله الیه العافیة» و اگر سلامتی را از کسی سلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می‌گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صنع الله الیه» مربوط به «ما أحب»، و «صنع به» مربوط به «کره» است. انسان باید به خودش بقبولاند که وضعیتی که در آن قرار دارد، به مصلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی‌پسندد و از وضعیت خویش دل خوشی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضی به رضای او هستم. درست [صفحه ۱۲۷] است که این وضعیت خوشایند من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم. هرچه از دوست رسد نیکو است.

رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد، «لن» برای افاده نفی ابدی به کار می‌رود. خداوند حکیم براساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می‌کند و از روز اول که آنها را خلق کرده، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می‌دهد. سخت‌ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهداء علیه‌السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری‌های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت

امام علیه السلام در این بود، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت‌ها تعلق گرفت. صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد. سپس، براساس همه اینها مصلحت او مشخص شود. انسان‌ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می‌بندند؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد، به پس‌انداز خود دست نمی‌زند و آن را خرج نمی‌کند. بنابراین، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است. کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی‌اش با هر بنده‌ای طبق مصلحت او رفتار می‌نماید. آنچه بر سر بندگان می‌آید قطعاً به صلاح آنها است، چه با آن موافق باشند چه نباشند. ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می‌دهد، و انسان است که باید در مواقع و مراحل که خوشایند او نیست بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد.

تفاوت صبر و رضا

بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است. گاهی اوقات بنده‌ای از خداوند گله می‌کند که چرا چنین است و چرا فلان کار را در حق من کردی و چرا و چرا. چنین بنده‌ای نه صابر است و نه راضی. اما گاهی بنده از [صفحه ۱۲۸] خداوند گله نمی‌کند و این سکوت او نیز ناشی از عقل و فهم و تحمل او است، اما در عین حال راضی هم نیست چنین بنده‌ای با این که صابر است، راضی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این که به در خانه خدا شکوه نمی‌برد، شکر خدا را نیز به جا می‌آورد و «الحمد لله» می‌گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده‌ای را صابر و راضی گویند. شخص محترمی نقل می‌کرد که: چنان دچار فقر و بی‌چیزی شده بودم که تحمل آن برایم دشوار بود، اما در عین حال آبروداری می‌کردم و نمی‌خواستم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده‌ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی‌خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند. نقل می‌کرد در همان روزها یک بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضریح حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رفتم و بدون آن که سلام کنم یا زیارت بخوانم، در مقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیرمؤمنان، شما می‌شنوید و علم دارید. سپس این آیه را خواندم: «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین [۱۸۳]؛ خدا است که خود روزی‌بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیرمؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی‌فهمم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده‌ام. این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد. شخصی می‌گفت: دعای ابوحمزه ثمالی را می‌خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می‌فرماید «و رضنی من العیش بما قسمت لی؛ و مرا در زندگانی به هر چه قسمتم کرده‌ای راضی گردان.» آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است. انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی‌ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمد لله» می‌گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام علیه السلام بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می‌شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست [صفحه ۱۲۹] و انسان به راحتی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. «لیس للانسان الا ما سعی [۱۸۴]؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». هم چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است. امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: یک بار نسبت به بندگان خدا و یک بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می‌فرمایند: حاشا که خداوند کاری خلاف مصلحت انجام دهد. به یکی آن قدر فرزند می‌دهد که از عهده مخارج آنها بر نمی‌آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می‌کند که صاحب بچه شود، اما بچه‌دار نمی‌شود. مسلماً مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

حکایت

یکی از علما می‌فرمود: سال‌ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیدی قرار داشتم. روزهای زیادی بود که از مغازه‌دارها نسیه خرید می‌کردم. یک روز به قصد آن که برای بچه‌هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایام یخچال نبود که بتوان خوراک چند روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می‌کردند. می‌گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکر کردم از کدام مغازه دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تا نانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودند، اما خجالت می‌کشیدم دوباره از آنها نسیه بخرم. با خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده‌ام که نمی‌توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر می‌کردم نمی‌توانستم راهی پیدا کنم. ناگهان این حدیث به ذهنم [صفحه ۱۳۰] خطور کرد: «ان الله تعالى قد تكفل لطالب العلم برزقه خاصه عما ضمنه لغيره [۱۸۵]؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم خدایا، من تا جایی که می‌توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی‌توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم. مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد. خیلی نگران شدم؛ چون زن‌ها در مواقع عادی این کار را نمی‌کردند و به مدرسه نمی‌آمدند. با خود گفتم: نکنند اتفاق بدی افتاده باشد. از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می‌آمد و در مقابل کمکی که به بچه‌های من می‌کرد، ناهار یا شامی می‌خورد و می‌رفت. کلفت نبود، اما گاهی اوقات می‌آمد و کمک می‌کرد. گفت: فلان همسایه می‌خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی‌ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم. به خانه که رسیدم، بچه‌هایم سؤال کردند: چرا چیزی نخریده‌ای؟ گفتم: بعدا می‌خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می‌رفتند پول‌های خود را نزد شخص امینی به امانت می‌گذاشتند. خانم گفت: می‌خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری رویه [۱۸۶] دارم که می‌خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم. گفتم: اجازه می‌دهی اگر محتاج شدم در این پول‌ها تصرف نمایم؟ گفت: بله اشکالی ندارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی‌خوری. خدا حافظی کردم و چند رویه از آن پول‌ها را برداشتم و تمام بدهکاری‌هایم را ادا کردم. آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضی. مثل آن شخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر علیه‌السلام برود. [صفحه ۱۳۱] رسیدن به این مقام کار ساده‌ای نیست. هنر می‌خواهد که انسان قدرت گله کردن داشته باشد ولی شکوه نکند و این بدون کمک خدا و سعی خود انسان امکان‌پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد. بسیارند اموری که اگر بی‌استعانت و توسل انجام شوند چندان ثمربخش واقع نمی‌شوند، هر چند با کوشش فراوان توأم باشند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابد ولی در آخر نداند که حکم خدا کدام است. بی‌استعانت از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟ خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می‌کند تا انسان امتحان شود. یکی از منسوبان ما زن صالح و مؤمنی بود که می‌گفتند سالها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می‌کرده است، اما هیچ وقت با هم مشکلی نداشته‌اند. خیلی مهم است که یک عروس و یک مادر شوهر در یک خانه با هم زندگی کنند و در نهایت هر دو نیز به بهشت بروند. چهل سال پیش که این بنده خدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسیده بودند: حالت چگونه است؟ گفته بود حال خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه‌ات [۱۸۷] را می‌بینی؟ گفته بود: آری می‌بینم.

پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می‌کند و می‌تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی‌توانم به دیدن او بروم. خدای متعال او را در درجه‌ی «راضین بقضاء الله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است. حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده‌اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته‌اند «واو» ظهور در اثبیت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می‌کند که رضا غیر از صبر است «و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله» ظاهراً «هو» در این عبارت به «من» بر می‌گردد، انسانی که سحر بیدار می‌شود و با این که خوابش می‌آید وضو می‌گیرد و مشغول عبادت می‌شود، در واقع پا روی نفس خویش گذاشته است این شخص با کسی که خوابیده و عبادتی انجام نداده فرق می‌کند، و مطمئناً پاداش این دو نفر در نزد خدا یکسان نیست. [صفحه ۱۳۲]

منشأ بلاها

انسان معمولاً به منشأ گرفتاری‌ها اهمیتی نمی‌دهد و زمانی که بلایی به سرش می‌آید نمی‌داند چرا در این محصله گرفتار آمده است. حال آن که هیچ یک از این امور بی‌سبب نیست و چه بسا در لحظات حساس استقامت نکرده است. اگر در کتاب‌های روایی جست و جو کنیم و روایاتی را که در این زمینه آمده است کنار هم بگذاریم، حجمی به اندازه یک کتاب پیدا می‌کند. انبیا و اولیا و صدیقین هنگامی که بلایی بر سرشان می‌آمد از خداوند می‌پرسیدند: خدایا، آیا خطایی از ما سر زده که به این روز افتاده‌ایم؟ پاسخ چنین پرسشی گاهی مثبت و گاهی منفی است. بیشتر بلاهایی که بر سر مؤمنان می‌آید نتیجه کوتاهی آنها است. گم شدن حضرت یوسف علیه‌السلام برای حضرت یعقوب بسیار سخت و دردناک بود؛ چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داشت. او در فراغ یوسف آن قدر گریه کرد که دیدگانش را از دست داد. این عذاب فقط بدان سبب بود که حضرت یعقوب علیه‌السلام گرسنه‌ای را رد کرده بود. تشخیص پروردگار بسیار دقیق است و هیچ چیز از یادش نمی‌رود. همه کارهای ایزد منان از روی دقت است. خوب است دیگران نیز بدانند بلاهایی که سرشان می‌آید، نتیجه اعمال خودشان است. فقط فرق انسان‌های معمولی با پیامبران در این است که آنها علم انبیا را ندارند و نمی‌دانند از چه رو این بلاها به سرشان آمده است. البته در روایات متواتر، ذکر شده است که چه چیزهایی از جانب خداوند و چه بلاهایی از جانب خود انسان‌ها است. خدای متعال می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ [۱۸۸]؛ هر چه خوبی به تو می‌رسد از جانب خدا است و هر بدی که به تو می‌رسد از خود تو است». بر حسب روایات و احادیث ملائکه این است که اگر انسان به وظایف خود عمل کرد و با این حال به فقر و گرفتاری مبتلا گردید، این گرفتاری‌ها امتحان الهی است، اما اگر در ادای وظایف خویش کوتاهی کرد، بلاهایی که بر سرش [صفحه ۱۳۳] می‌آید نتیجه اعمال خود اوست. در روایت آمده است که خداوند دعای دو نفر را مستجاب نمی‌کند: یکی آن که دنبال کسب و کار و تحصیل روزی نمی‌رود و اهل کار و زحمت نیست و با این حال می‌گوید خدایا، تو رزاقی، پس روزی مرا برسان، دیگری مریضی که دنبال مداوا نمی‌رود، اما از خدا می‌خواهد که او را شفا دهد. حضرت موسی علیه‌السلام به خداوند عرض کرد: خدایا، علاجم کن. خطاب آمد که نزد طیب برو و با دارو و درمان معالجه کن. اگر در حد توان و امکان به دنبال طیب و دارو و درمان رفتیم، اما شفا پیدا نکردیم، این جا دیگر باید از خدای متعال شفا بخواهیم. قانون الهی این است. شخصی که توان دفاع از خویشتن در برابر ظلم را دارد، اما از خود دفاع نمی‌کند، دعایش مستجاب نمی‌شود. ماجرای مظلومیت امیرمؤمنان علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام استثنا است و دلیل خاصی داشت. آن حضرت به منظور بقای اسلام و ادای وظیفه‌ی خاصی که بر عهده داشتند، این مصایب را تحمل نمودند و گرنه حضرت علی علیه‌السلام می‌توانست عکس‌العمل نشان دهد. کسانی که با امیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت کرده بودند می‌بایست امتحان پس می‌دادند. روایت‌های متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طریق شیعه و سنی نقل شده است که در آنها پیامبر اسلام حضرت علی علیه‌السلام را محک اسلام خوانده‌اند. در صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شیعه نیز

آمده است که اگر حضرت امیر علیه السلام در آن زمان دست به شمشیر می بردند امت پیامبر امتحان پس نمی داد. سکوت ایشان وظیفه ای خاص، و برای بقای اسلام لازم بود.

حکایت ابوتراب با ابوسفیان

پس از غصب خلافت از سوی ابوبکر، ماجرای بین حضرت علی علیه السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است. در ایامی که حضرت امیر علیه السلام خانه نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند: و لا یقیم علی ضیم یراد به الا الأذلان غیر الحی و الوتد [صفحه ۱۳۴] هذا علی الخسف مربوط بر مته و ذا یشج فلا یرثی له أحد [۱۸۹]. اعراب جاهلیت وقتی می خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می خواندند. معنای اشعار چنین است: غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی نشیند. این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه گویی ندارد. الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می شود، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه روزی بر در خانه نگه می دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می شده است. «ضیم» یعنی ظلم و «اذلان» نیز صیغه افعال التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است. صیغه افعال التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می رود که قوی ترین وجه آن زمانی است که با الف و لام بیاید؛ مانند: «زید الأفضل»؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست. صیغه افعال التفضیل یا به «من» و یا به اضافه مختوم می شود دایره ی برتری آن یا در مجرور من و یا در مضاف الیه است. وقتی می گویند: «زید افضل من عمرو» یعنی فضیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی رساند. گاهی هم می گویند: «زید أفضل علماء هذا البلد» یعنی زید از علمای این شهر افضل است، اما همان طور که اشاره شد وقتی می گویند «زید الأفضل»، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی ترین نوع افعال التفضیل است. «وتد» یعنی میخ. «رمه» یعنی بندی که با آن حیوان را می بندند. ابوسفیان نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت: مگر ما واقعی غدیر یادمان رفته است؟ به پا خیز و قیام کن. «لأملأنها لك خيلا و رجلا؛ به پشتیبانی از تو مدینه را پر از سواران و مردان جنگی می کنم». برخیز و شمشیر به دست بگیر و از حقت دفاع کن. امام علی علیه السلام می دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده اش را می دهد مطیع ایشان نیست، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است [صفحه ۱۳۵] در گرما گرم جنگ، ابوسفیان دستور قتل ابوبکر و حضرت علی علیه السلام را با همدیگر صادر کند و خود بر مسند امور بنشیند و بار دیگر، مردم را به بت پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه ی خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می بایست همان ظواهر اسلام رعایت می شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل های بعدی برسد. در غیر این صورت، همه این چیزها از بین رفته بود و دیگر امروزه اثری از مقدس اردبیلی و شیخ کلینی نبود. هم چنان که بیشتر امت ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیر مؤمنان علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند که اگر می خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد. همه ائمه اطهار علیهم السلام براساس وظیفه ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست که وظیفه مان را انجام ندهیم. بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن گاه به قسمت الهی رضایت داد. «و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا- ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره» [۱۹۰]. همان طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیه السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می خواند، یعنی علاوه بر آن که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می کند، باید راضی نیز باشد. مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می زند بهتر از چیزهایی است

که خود او دوست دارد یا بدش می آید. انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت‌های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیه‌السلام در این جا می‌فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می‌افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح او است. در روایت دیگری این معنا [صفحه ۱۳۶] به «الرضا بما قسم الله» یاد شده است که از «الرضا عن الله» خاص‌تر است. فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد، من پنج برابر خسارت آن را به تو می‌دهم. در این صورت خیال آن شخص آسوده می‌شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است، چرا که اگر مخارج درمان دستش صد هزار تومان باشد، می‌داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید. چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می‌خرد. این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی‌کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می‌کند. مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد؛ زیرا معنویات و مادیات، بهشت و دوزخ، دنیا و آخرت، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند. در قرآن کریم آمده است: «فلا- و ربك لا يؤمنون حتی یحكموك فیما شجر بینهم ثم لا- یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیمًا [۱۹۱]؛ چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی‌آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند». از میان دو طرف متخاصم که با هم اختلاف دارند، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد. خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه قسم یاد کرده است که مؤمنان به درجات بالای ایمان دست نمی‌یابند، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد، آن که حکم علیه او صادر شده است، رضایت داشته باشد، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید. مقام رضا به سادگی میسر نمی‌گردد. اما انسان چاره‌ی دیگری ندارد؛ چرا که فقط رضا [صفحه ۱۳۷] به قسمت الهی است که سعادت اخروی را تأمین می‌کند. نوع انسان‌ها در زندگی خویش کم و کاستی‌هایی دارند. یکی فرزند ندارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است. به طور کلی هر کسی در زندگی با امور ناخوشایندی رو به رو است، اما آیا انسان در برابر این ناگواری‌ها رضایت دارد یا نه؟ کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش‌های والا را به سبب داشتن رضایت می‌دهند. پاداشی که به نمازگزار می‌دهند، به اندازه‌ی رضایت موجود در نماز است. نمره‌ای که به حسن خلق می‌دهند، در مقابل رضای نهفته در آن است. باید به آنچه خداوند حکیم قسمت انسان کرده است رضایت داشت. آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، قسمت خواهد بود. حضرت علی علیه‌السلام خطاب به فرزند گرامی‌شان امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرمایند: «بنی انک لا تعلم ماذا خبأ لك الدهر؛ تو نمی‌دانی دنیا برایت چه چیزی پنهان کرده است». درست است که این فرمایش مولای متقیان خطاب به امام حسن علیه‌السلام است، اما در واقع مخاطب این سخن تمام انسان‌ها می‌باشند.

تفاوت انسان‌ها در قسمت و تقدیر

ویژگی‌ها و روحیات انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن یک ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد. روحیات و استعدادها با هم فرق می‌کند. شخصی که ۱۷۰ سانتی‌متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او ۱۹۰ سانتی‌متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان‌ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی‌ها و روحیات و مقدرات نیز با

یکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند. شخصی می گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می برم. می گفت: من همه چیز را زود می فهمم و گوشه و کنایه ها را خیلی سریع درک می کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولاً انسان اگر همه چیز را بفهمد [صفحه ۱۳۸] خوشحال می شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود. خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت با دیگر بندگان در نظر گرفته و دائماً از آنها امتحان به عمل می آورد.

حکایت

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب [۱۹۲] دیدند و از او پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت حالم خوب است، ولی یک بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفתי آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن ها را به خوبی درک می کنند. در علم اصول فقه، آنهایی که می گویند لقب مفهوم ندارد، یعنی دائماً مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی کند، به عبارت ساده ترین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست برخلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است. در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفתי آن روز خوب است. البته پرسیدن این سؤالها مقام و مرتبه بالایی را می طلبد که در بین انسان های معمولی یافت نمی شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می شود. اگر ده لیوان شربت و چای، روی فرشی که رنگش کدر است بریزند کسی متوجه نمی شود؛ چرا که رنگ فرش از رنگ شربت و چایی تیره تر است. اما اگر شیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم [صفحه ۱۳۹] روی شیشه عینک می نشیند و شیشه کدر می شود؛ چرا که شیشه عینک شفاف است. سؤالاتی که در قیامت از انسان ها پرسیده می شود براساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده اند. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دست آوردن آنها برای همگان میسر است. آن که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می تواند به تدریج خود را بالا برد و به مدارج بالاتر دست یابد. تاریخ نگاران در مورد حضرت ابوذر نوشته اند، که قبل از اسلام، دزد سرگردنه بوده است. این دزد سرگردنه به تدریج بالا رفت تا آن که جزو اهل بیت علیهم السلام شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: «یا اباذر انک أنت منا اهل البیت [۱۹۳]؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی». این جمله در روایتی آمده است که در آن بیش از صد و پنجاه بار لفظ «یا اباذر» تکرار شده است. در این روایت مطالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده اند. حضرت ابوذر می فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام نیست. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرماید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نصایحی فرمودند و در بین این سخنان فرمودند: «ای ابوذر تو از ما اهل بیت هستی». فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنید به کسی که با یک خانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همدیگر را بسیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی. بلکه این سخن به این معنا است که روح ما با یکدیگر تناسب دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ربطی به عصمت ندارد، اما نشان از مقام بسیار بلندی برای ابوذر دارد. آری، می شود انسان آن قدر بالا رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او چنین جمله ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می توان به این مقام دست یافت. [صفحه ۱۴۰]

مراتب رضا در انسان ها

اگر اعضای یک خانواده به اتفاق همدیگر به مهمانی بروند و بر سر سفره‌ای بنشینند، ممکن است هر کدام از آنها برای حضور در این مهمانی انگیزه‌ی خاصی داشته باشند. فرزند کوچک‌تر از این رو به مهمانی آمده است که شربت و شیرینی و ناهار خوشمزه‌ای بخورد و پیوسته در این فکر است که چه موقع شیرینی و ناهار می‌آورند. خیلی از انسان‌ها نیز مانند این طفل از معنویات فقط به دنبال فواید مادی آنند و وقتی به فواید دنیوی معنویات دست یابند راضی می‌شوند. البته، این هم به نوبه خود مرتبه‌ای است و به عنوان پله اول ترقی مورد قبول است، اما نباید پله آخر تلقی باشد. برادر بزرگ‌تر به امید این که فلان کس را آنجا ببیند به مهمانی می‌آید، مادر خانواده از این رو آمده که می‌داند اگر به مهمانی نیاید، صاحب خانه نیز دعوت او را برای مهمانی آینده نمی‌پذیرد. پدر خانواده نیز در این مهمانی به دنبال آن است با فلان پولدار که در مهمانی حاضر شده است آشنا شود تا در آینده بتواند از او کمک بخواهد. ممکن است یک نفر هم از بین خانواده پیدا شود که چون خدا اجابت دعوت مؤمن را دوست دارد، در آن مهمانی حاضر شده باشد. تمام اعضای این خانواده از این مهمانی استفاده برده‌اند، اما هدف و مقام هر کسی با دیگری تفاوت دارد. فضیلت رضا نیز در میان انسان‌ها مراتب گوناگون دارد و هر کس به فراخور درک و مرتبه خود، بهره‌ای از این حالت معنوی دارد.

محاسبه در دادگاه الهی

در دستگاه الهی «مثقال ذره» [۱۹۴] نیز به حساب می‌آید، درست مانند دستگاه نوار قلب که کوچک‌ترین حرکت قلب را نشان می‌دهد. دستگاه عدل الهی حتی از دستگاه نوار قلب نیز دقیق‌تر است. در حال صحبت کردن ممکن است بارها و بارها در پی کم و زیاد شدن میزان رضایت، نشانگر دستگاه سنجش رضایت بالا و پایین برود. نه تنها در هنگام سخن [صفحه ۱۴۱] گفتن، بلکه در تمام مواقع مانند فکر کردن، زیارت، نماز، و معامله این قانون برقرار است. از عالمی خواستند به زیارت برود، ولی ایشان از رفتن به زیارت خودداری کرد. علت را که جویا شده بودند گفته بود: چون تازه ناهار خورده‌ام و شکمم سیر است. اگر بخواهم زیارتنامه بخوانم باید بعد از هر کلمه یک نفس بکشم و این حالت برای زیارت مناسب نیست. این آقا درک کرده است که باید با چه حالی زیارت رفت. اما بسیاری از مردم تا آخر عمر هم درک نمی‌کنند که با چه حالتی باید به عبادت و زیارت پردازند. در مورد کسانی که قاصرند حرفی نیست، اما گاهی اوقات برخی افراد از این مسئله آگاهند ولی اعتنا نمی‌کنند و به چنین اعمالی می‌پردازند. آری، این «مثقال ذره» ها، در لابه‌لای اعمال ما بسیار زیاد است که در قیامت جمع می‌شود و به میلیاردها مثقال می‌رسد. در روایات آمده است: شخصی که در حال خواندن نماز است، تا زمانی که قلبش به خدا توجه داشته باشد خدا نیز به او اقبال می‌کند، اما اگر رویش را از خدا برگرداند، خدا هم رویش را از او بر می‌گرداند. اگر بار دوم به خدا روی آورد خدا دوباره به او اقبال می‌کند و رحمت و فیض خود را نصیب او می‌گرداند و اگر تا چهار بار توجه خود را از دست داد و مجدداً به سوی خدا رو کرد، خدا مجدداً به او توجه می‌کند. اما بار چهارم که رویش را برگرداند، خدا دیگر به او توجه نمی‌کند. آن وقت گاهی اتفاق می‌افتد در نماز چهل بار انسان دچار بی‌توجهی می‌شود و فکرش مشغول جاهای دیگری است. البته، اگر از اول نماز فکرش جای دیگری نباشد. خدا نکند که انسان روز قیامت متوجه شود که نماز و درس خواندن او چنین بوده است. القای هنری کلام و پرداختن به وجوه لفظی هنگام سخنرانی برای تأثیر گذاری، بسیار کار پسندیده‌ای است و گاهی هم واجب است؛ چرا که تأثیر، مقدمه انسان سازی است و به قول علما تأثیر مقدمه وجود است. اما در عین حال باید دید ذهن و فکر سخنران کجا سیر می‌کند؟ در بین اهل منبر مرسوم است که می‌گویند: فلان کس منبرش را دست و پا شکسته تمام کرد که خیلی چشمگیر نباشد. این حرف واقعا اشتباه است. ریا و تکبر و جلوه‌گری لفظی خوب نیست، اما این کار هم نادرست است. ملاک این کار را می‌توان با [صفحه ۱۴۲] تأمل در گفتار معصومین و پیشوایان دین به دست آورد اگر در بیانات نغز و پر مغز معصومین علیهم السلام دقت شود، خواهید دید که کلام خود را به زیباترین شکل بیان می‌کردند. پیشوایان دین وقتی می‌خواستند کلامی بر زبان آورند، آن را با زیباترین الفاظ و هنرمندانه‌ترین شیوه بیان

می کردند. حضرت زهرا علیها السلام با آن مقام عصمت و با آن همه جلال و عظمت، در خطبه‌ای که در مسجد خواندند نکات ظریف و دقیقی را با عبارات رسا و زیبا و نغزی بیان فرمودند. فرمایش آن حضرت در آن مجلس از درک بسیاری از حضار مجلس بالاتر بود. نفس گرم آن حضرت مؤثر افتاد و در آهن دل‌هایشان اثر گذاشت. بحث آن حضرت علمی و عاطفی بود. در مقام هدایت انسان‌ها باید سعی کرد تا جایی که می‌شود کلام را زیبا و متین بیان کرد. باید مطالبی را که تأثیر گذارند جمع‌آوری، و آنها را در جامه زیبایی از الفاظ بیان نمود؛ چرا که هدف از منبر تأثیر گذاری است.

حضرت زهرا و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه‌هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه‌ها و مظاهر زبانی رضا است. انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می‌خرد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصیبتی که از جانب خدا بر سر او می‌آید بردبار و خشنود است. زندگی حضرت زهرا علیها السلام پر از مشکلات و فراز و شیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است. دشمنان آن حضرت چه‌ها که نکردند!... اثر جراحت و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد. مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله‌ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است. ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر زن‌های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را [صفحه ۱۴۳] فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می‌خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید. روایات متواتری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: «یا فاطمه ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک [۱۹۵]؛ ای فاطمه، خدای تبارک و تعالی با غضب تو غضبناک، و با رضایت تو راضی می‌شود». نیز فرمودند: «و اعلم یا علی انی راض عن رضیت عنہ ابنتی فاطمه [۱۹۶]؛ یا علی، بدان که هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، من نیز از او راضی‌ام». از این گونه سخنان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضرت فاطمه علیها السلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می‌شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند. ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا علیها السلام پیوند زده است. فقط حضرت زهرا است که رضایش ملازم رضای خدا است و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می‌شود. فقط در مورد زهرا علیها السلام تعبیر «الانسیة الحوراء» [۱۹۷] آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این روایت می‌فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان‌ها کرده و حضرت زهرا علیها السلام را به دنیا آورده است. ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا علیها السلام یاد بگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل و قول حضرت زهرا علیها السلام در ایجاب و سلب، از طرف خداوند امضا شده است. حضرت زهرا علیها السلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناک کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می‌کنم». آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به [صفحه ۱۴۴] کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضی نیستند. خدایی که خالق است و با مخلوق قیاس نمی‌شود، رضای خود را در رضای بنده قرار داده است. رضای خدا مقرون و ملازم رضای فاطمه علیها السلام است. این همان عصمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته‌اند، اما عصمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیچ آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می‌شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا علیها السلام آموخت. حضرت امام حسن علیه السلام به

عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضمانت می‌کنم اگر کسی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ گاه سؤالی نکند، دعایی نمی‌کند مگر آن که مستجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین علیهم‌السلام نیست، بلکه برای انسان‌های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشکل است. ممکن است کسی از آن رو در پی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است. رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می‌بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله‌ای برسد که درخواست‌هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند. نقل شده است که حضرت علی علیه‌السلام به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می‌بخشیدند و چیزی نمی‌خوردند. روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا علیها‌السلام فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده‌اند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است. این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می‌بخشیدند و ایثار می‌کردند. اگر روزه‌داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می‌گوید من نمی‌توانم نمازم را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می‌شود؟ دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و [صفحه ۱۴۵] فرمودند: «بار خدایا، پیامبر تو به مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم». آن گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می‌خواستند، خداوند به آنها می‌داد. البته، خداوند هم نخواست است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان‌هایی پایین‌تر از حد و منزلت معصوم است این امتحان کوچک برای آن است که انسان‌ها به این بزرگواران اقتدا نمایند و آنها را الگوی خویش سازند. رضا مرتبه‌ای بس گرانبها است که انسان باید به دنبال کسب آن باشد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشد به درد آخرتش می‌خورد و اگر اهل دنیا باشد به کار دنیایش می‌آید و فوائد بسیاری عایدش می‌شود. هر چند کسب رضا برای تحصیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پر ارزش به قیمتی ناچیز است. درست مانند آن که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون‌ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شخص که برای به جوش آوردن آب سماور اسکناس‌های فراوانی را به شعله‌های آتش می‌سپرد. [صفحه ۱۴۷]

اطاعت، تنها راه موفقیت

اشاره

و اعلموا أنه ليس بين الله و بين أحد من خلقه ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا من دون ذلك من خلقه کلهم الا طاعتهم له، فاجتهدوا فی طاعة الله ان سرکم ان تکنوا مؤمنین حقا حقا و لا قوة الا بالله [۱۹۸]؛ بدانید که میان خدا و هیچ یک از بندگان - چه فرشته مقرب باشد، یا نبی مرسل یا بنده‌ای فروتر - چیزی جز اطاعت نیست. پس اگر به راستی دوست دارید که مؤمن حقیقی حقیقی باشید، در اطاعت خدا بکوشید و [بدانید که] هیچ نیرویی جز به مدد خدا نیست. امام صادق علیه‌السلام در این بخش از فرمایش خود می‌فرماید، بین خداوند و بندگان او یک راه بیشتر وجود ندارد. آن هم طاعت خداوند است و در این راه بیم ملک و نبی و هیچ آفریده‌ی دیگری، عالم باشد یا جاهل، مرجع تقلید باشد یا واعظ، استاد باشد یا کاسب فرقی نیست. «أحد» در عبارت فوق نکره در سیاق نفی است. معنای نفی نیز از کلمه «لیس» استفاده می‌شود؛ یعنی استثنایی وجود ندارد، همه و همه برای ارتباط با خدا راهی جز طاعت ندارند. حتی پیروی و اطاعت از پیامبر و امامان نیز از این رو است که پیمودن راه آنها اطاعت از خدا است. حال که اطاعت تنها راه است در این راه تمام تلاش خود را به کار [صفحه ۱۴۸] گیرید. مؤمن حقیقی راهی به جز اطاعت از باری تعالی

ندارد. سپس حضرت می‌فرمایند: «لا قوة الا بالله». هیچ قدرت و نیرویی وجود ندارد، مگر آن که از خداوند سرچشمه گرفته است و کسانی که در راه اطاعت خداوند کوشش می‌کنند نیز تلاش و کوششان با استعانت خدای متعال است و بدون کمک الهی قدرت انجام چنین عملی را ندارند. انبیا و اولیا با آن همه طاعت و صدقی که داشتند، از آخرت می‌ترسیدند. ترس و بیم امام معصوم ناشی از این است که می‌داند تنها راه ارتباط با خدا طاعت است.

طاعت و عبادت

ماه‌های رجب، شعبان و رمضان بر ماه‌های دیگر برتری دارند و در روایات تعبیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه‌ها به وجود می‌آورد در این ماه‌ها می‌توان خود را به گونه‌ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می‌توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه‌ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد. در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابك فان الشيطان لا يفتح بابا [۱۹۹]؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته‌ای را نمی‌گشاید». شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی‌شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می‌شود و در صورت ورود دزد به خانه‌ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی‌تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت علیهم السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این [صفحه ۱۴۹] ماه‌ها بازار عبادت داغ‌تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه‌ها که بازار خرید و فروش داغ‌تر است، سود بیشتری می‌برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس‌های زمستانی، و در تابستان بازار جنس‌های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب‌های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام یک از این ماه‌ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت‌ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین [۲۰۰] روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه‌های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام یک از این ماه‌ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه‌ها است. انسان باید در این ماه‌ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده طاعت نماید و این کار آسانی نیست.

رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی‌خواهم به واسطه‌ی رفاقت با تو به جهنم بروم. تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هدایت نماید. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسان فشار می‌آورد که انسان العیاذ بالله، از عبادت کردن بیزار می‌شود و گاهی نیز او را چنان مشغول مستحبات و مکروهات می‌کند که از واجبات باز ماند، و هر دو راه منتهی به جهنم می‌شود. در حالات یکی از علما نقل می‌کنند که هر کس هر چه از او می‌خواست انجام می‌داد و هیچ وقت «نه» نمی‌گفت، ولی در عین حال هیچ کس نمی‌توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد [صفحه ۱۵۰] نداشت مجبور سازد. این یک الگو است و دیگران نیز باید سعی کنند این گونه باشند. باید مواظب بود تا ریاست و آقایی دنیا با بهشت معامله نشود و انسان راهی جهنم نشود؛ چون مالکیت تمام دنیا در مقابل رفتن به جهنم، هیچ ارزشی

ندارد.

همت بلند

یکی از اصحاب معصومین علیهم السلام روزی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، سال‌های سال است که در خدمت شما هستم و تاکنون چیزی از شما نخواستهم. حضرت فرمود عیبی ندارد، از ما حاجتی بخواه. عرض کرد: می‌روم تا فکر کنم چه چیزی از شما بخواهم. پس از مدتی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من از شما می‌خواهم بهشت را برایم ضمانت کنید. حضرت مقداری تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت دیگری داری بگو. عرض کرد: یابن رسول الله، من در مورد خواسته‌ام بسیار فکر کردم. دیدم اگر از شما پول بخواهم، سرانجام آن را در این دنیا بر جای می‌گذارم و می‌میرم. اگر طول عمر بخواهم، سرانجام همه مرگ است. بنابراین، تصمیم گرفتم که آخرت را از شما بخواهم.

تأمل در جواب

وقتی علما به روایتی می‌رسند که در آن معصومی برای جواب دادن به سؤال دیگران تأمل به خرج می‌دهد، احتمالات زیادی برای این تأمل بیان می‌کنند. شکی نیست که امام همه چیز را می‌داند و بر تمام مسائل احاطه دارد. پس این سکوت و درنگ دلیل خاصی داشته است. شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: چگونه است که هر چه از شما می‌پرسند، بدون درنگ پاسخ می‌دهید؟ حضرت از آن شخص پرسیدند: انگشتان دست من چند تا است؟ فوراً جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداری برای پاسخ دادن فکر نکردی؟ عرض کرد: یا امیرمؤمنان، پاسخ بسیار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل برای من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است. [صفحه ۱۵۱] روزی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤالی پرسیدند. ایشان مقداری تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: یا رسول الله، مگر پاسخ سؤال این مرد را نمی‌دانستید؟ چرا فوراً جواب ندادید و تأمل کردید؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنین است.

یک سؤال و دو گونه جواب

معصومین علیهم السلام، قبل از انسان‌ها خلق شده‌اند. تمرینهای بسیاری دیده‌اند و فشارهای فراوانی را تحمل کرده‌اند تا به این درجه و مقام رسیده‌اند. آنها مانند خورشید و ماه نیستند که فقط یک تکلیف داشته باشند. بلکه تکلیف‌های متعدد دارند و با هر کس به فراخور حال خودش رفتار می‌کنند. معاویه بن عمار و اسماعیل بن جابر هر دو از یاران امام صادق علیه السلام بودند. روزی معاویه بن عمار از حضرت پرسید: یابن رسول الله، آیا می‌توانم نماز روز را در شب قضا نمایم؟ امام پاسخ دادند: آری، می‌توانی. بعد از مدتی اسماعیل بن جابر خدمت حضرت رسید و همان سؤال را از حضرت پرسید. امام پاسخ دادند: نمی‌توانی. عرض کرد: یابن رسول الله، چرا به معاویه بن عمار پاسخ مثبت و به من جواب منفی دادید؟ حضرت فرمودند: «ان ذاك يطيق و انت لا تطيق» [۲۰۱]؛ او می‌تواند، اما تو نمی‌توانی».

دشواری‌های عصر غیبت

کسانی که به خدمت ائمه علیهم السلام می‌رسند مسائل برایشان حل می‌شد؛ چرا که آنها راهنمایانی بودند که بر عالم غیب احاطه داشتند و تکلیف مراجعه کننده را به روشنی مشخص می‌کردند. اما در زمان غیبت امام علیه السلام وضع طور دیگری است. اگر

کسی از مراجع بزرگ تقلید [صفحه ۱۵۲] همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و یا سید بحر العلوم بپرسد که آیا این احکامی که شما گفته‌اید حکم خدا است؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخیص داده‌ایم و معتقدیم که آنچه گفته‌ایم حکم خدا است. اگر شما به این احکام عمل کردید و مطابق با واقع درآمد که بسیار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعی بود معذورید و راهی به جز این وجود ندارد. فقدان امام در بین مصیبت بزرگی است. این مسئله تقدیر الهی است و ما دخالتی در آن نداریم. پس باید به تکلیف عمل کنیم. مرحوم محقق خراسانی از منبری‌های خوب بود که آن وقت‌ها (چهل سال پیش) به کربلا و عتبات می‌آمدند و منبر می‌رفتند و من هم گاهی از منبرهای ایشان بهره می‌بردم. شبی در مدرسه صمیمیه منبر رفتند و فرمودند از این که در زمان غیبت هستید، خیلی تأسف نخورید، گرچه نعمت بسیار بزرگی را از دست داده‌اید. در این زمان برای حل مشکلات دینی خود نمی‌توانید به امام معصوم مراجعه کنید و باید از مراجع تقلید بپرسید. آنها نیز خواهند گفت: ما نمی‌دانیم احکامی که استنباط می‌کنیم مطابق واقع است یا نه، و فقط وظیفه خود را انجام می‌دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می‌کردید، کار بسیار مشکل‌تر می‌شد. کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

معرفت خدا و نبی و امام

شناخت خدا و نبی و امام از جمله لوازم پیروی از خدا است و باید آن را هر چند با دعا و زیارت هم که شده به دست آورد. در مجموعه‌های حدیثی آمده است که لوازم طاعت خداوند سه چیز است: معرفت خدا، معرفت نبی و امام، و نیز اصابت السنه. منظور از معرفت و عرفان، عرفانی است که در روایات وارد شده است، نه عرفان اصطلاحی. عرفان اصطلاحی فنی است همانند فن هواپیما سازی، با این تفاوت که فن هواپیما سازی کسی را از راه مستقیم دور نکرده و نمی‌کند و نوعی خدمت به مردم است. [صفحه ۱۵۳] خدمت به مردم هیچ وقت انسان را از خداوند دور نمی‌سازد. اما عرفان اصطلاحی چون از اساس چیزی جدا از اهل بیت علیهم السلام بوده بسیاری از مردم را گمراه ساخته است. عرفانی که در روایات آمده است، همان معرفت و تصحیح اعتقادات خود و دیگران است. اعتقاد درست و عمل از مهم‌ترین عبادت‌ها است. دعاهایی که در ماه‌های رجب، شعبان و رمضان وارد شده انسان را آماده عمل به فرائض و طاعت می‌نماید: «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الا لک [۲۰۲]؛ کسی که بر غیر تو درآید ناکام، و آن که به غیر تو رو کند زیان کار است». این مطالب، انسان را آماده می‌سازد تا اعتقادات خود را تصحیح کند. برای تصحیح اعتقاد کمک لازم است و این دعاها انسان را یاری می‌کنند تا اعتقادات خود را بازسازی کنند. انسان نباید واجبات و فرائض را فدای مستحبات و نوافل کند. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لا- قربۀ بالنوافل اذا أضرت بالفرائض [۲۰۳]؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، باعث تقرب به خدا نمی‌شود». در روایت دیگری آمده است: «اذا أضرت النوافل بالفرائض فافضوها [۲۰۴]؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، مستحبات را رها کنید». قسمت اعظم اعتقادات، روایات، واجبات و محرمات از طریق شیخ صدوق، شیخ طوسی، و شیخ کلینی به دست ما رسیده است. اگر شیخ طوسی میلیون‌ها سال نماز شب می‌خواند، این اندازه که با نوشتن کتاب اجر و ثواب برده، ثواب نمی‌برد. نمی‌خواهم ثواب نماز شب را کم بشمارم. در فضیلت نماز شب همین بس که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «فلا- تعلم نفس ما أخفی لهم من قرۀ أعین [۲۰۵]؛ هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که روشنی‌بخش دیدگان است برای آنان اندوخته شده است». خود همین نماز شب عمده احکام آن از طریق این سه بزرگوار به دست ما رسیده است. [صفحه ۱۵۴]

نابودی اعمال

در روایات آمده است: روز قیامت بسیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهده نمی‌کند؛ مثلاً می‌بیند خمسی که پرداخته یا نماز و روزه‌ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشده، و این مطلب را زمانی در می‌یابد که بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد. تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سفر را می‌شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصد می‌رسد متوجه می‌شود پول‌هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می‌شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می‌کند؟ چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلد است رساله عملیه را ببیند و اگر مجتهد است ادله را بازبینی نماید. مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمودند: نکند علم عالم، علم سینه به سینه [یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله] باشد. اگر دقت و تأمل به خرج دهیم چه بسا معلوم شود که اشتباهات زیادی در آموخته‌هایمان وجود دارد. بارها در قرآن کریم آمده است: «أفلا يتدبرون [۲۰۶]؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟» برای مثال بسیاری از ما گمان می‌کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه‌ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال می‌فرماید: «قوا أنفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره [۲۰۷]؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها است حفظ کنید». در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند. قسمتی از این هدف [صفحه ۱۵۵] با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می‌شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگوی کوچک‌ترها باشد. اگر خود انسان دروغ نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می‌گیرند. شکی نیست که خداوند در حد قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است. مؤمن باید پشت کار را از کاسب‌ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از یک کاسب بپرسند: آیا می‌دانی که امروز ضرر می‌کنی یا سود می‌بری؟ می‌گوید: نه نمی‌دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می‌روی؟ می‌گوید: چاره‌ای جز این نیست، یک روز ضرر می‌کنم و روز دیگر سود می‌کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته‌اند: کاسب هستیم و مثلاً هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده‌ایم و می‌خواهیم خمس بدهیم. ممکن است شخصی با یک بار گفتن و ده بار گفتن اثری در فرزند خود نبیند، اما باید به امید این که روزی این گفتن‌ها به عمل تبدیل شود هم چنان ادامه دهد. در کتاب‌های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این که «ما من عام الا و قد خص؛ هیچ عامی نیست مگر آن که استثنایی داشته باشد». در کتاب معالم [۲۰۸] آمده است که خود این عام نیز تخصیص خورده است؛ چرا که عام‌هایی وجود دارد که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل: «ان الله علی کل شیء قدیر [۲۰۹]؛ و خدا بر همه چیز توانا است». این عامی است که تخصیص نخورده و قدرت الهی مافوق همه چیز است. خداوند بر همه موجودات قدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضرت می‌فرمایند: هیچ کس راهی به جز عبادت و طاعت ندارد، و بعد در ادامه برای تأکید بیشتر، موجودات و الا- مرتبه‌ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته‌اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته [صفحه ۱۵۶] عموماتی است که تخصیص نخورده است.

کوشی و مقام طاعت

برای طاعت، جست و جو و کوشش لازم است. آن که مجتهد نیست باید رساله عملیه را بخواند. البته، تمام مسائل مورد نیاز در رساله‌های عملیه نیامده است. هزاران مسئله مورد ابتلا وجود دارد که در رساله‌های عملیه نیست باید این قبیل مسائل را پرسید و یاد گرفت؛ زیرا این مسائل به خودی خود برای انسان کشف نمی‌شوند. اگر شخص در یادگیری مسائل مقصر باشد زیان و کیفر اخروی

را به جان خریده و اگر قاصر باشد دچار حسرت و پشیمانی خواهد شد. کسی که می‌خواهد به سفر برود یا معامله‌ای انجام دهد، چون خودش خبره نیست از این و آن می‌پرسد تا چیزهایی که نمی‌داند یاد بگیرد. هدف از این پرسیدن‌ها آن است که می‌خواهد متضرر نشود. مسائل شرعی نیز از این قاعده بیرون نیست و برای جلوگیری از ضرر اخروی باید مسائل مورد نیاز خود را بیاموزیم.

احتیاط، نشانه ایمان

به امام صادق علیه‌السلام عرض کردند که فلان شخص انسان بسیار خوب و مؤمنی است و نمازهایش را دو بار در روز می‌خواند تا مبدا نمازهایش کاستی‌هایی داشته باشد. حضرت فرمودند: «هل يشك في الزكاة فيعطيه مرتين [۲۱۰]؛ آیا زکات اموالش را نیز دو مرتبه می‌دهد؟» شخصی در کربلا بود که خمس مالش را چند مرتبه می‌داد. البته، پولدار نبود و خمسش در نهایت پنجاه یا صد فلس می‌شد. یک بار که خمس می‌داد، شک می‌کرد که آیا فلان چیز را حساب کرده است یا نه، و دوباره خمس اموال خود را حساب می‌کرد. [صفحه ۱۵۷]

دعای «یا من أرجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا من أرجوه لکل خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید [۲۱۱] خوب است انسان در شبانه‌روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خدا است یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟ اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

نیرنگ‌های شیطان

قرآن یک کلمه گفته است که کاری کنید که جهنم نروید، اما به جا آوردن این کار، مستلزم انجام دادن هزاران کار دیگر است. اطراف انسان پر از تله‌های شیطانی است؛ قلاب‌های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان بر گردن آدمی می‌اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می‌کند. در اطراف هر یک از انسان‌ها شیاطین بسیاری وجود دارد. در روایت آمده است که در قلب انسان ۲۵ شیطان، و در کنار آنها نیز ۲۵ فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع‌تر از انسان عمل می‌کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تا توان مقابله با آنها را داشته باشد. آنها خواب و خوراک ندارند و بابت این کارها وقتی صرف نمی‌کنند، اما انسان‌ها گرفتاری‌های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ‌ها محتاج آموزش و یادآوری است. انسان‌ها چه بسا در طی روز با صدها نفر سر و کار داشته باشند، اما شیاطین فقط با یک نفر کار دارند. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت‌فرسایی است. [صفحه ۱۵۸] در قرآن کریم بارها و بارها آمده است: «أكثرهم لا يعقلون [۲۱۲]؛ بیشتر آنان نمی‌اندیشند»، «أكثرهم لا يعلمون [۲۱۳]؛ بیشتر آنان نمی‌دانند». شیطان وسواس الخناس است، گاهی مطلبی را در دل انسان می‌اندازد تا برای او شک و شبهه ایجاد کند. من با چشم خودم کسی را دیدم که لب حوض نشسته بود و بیش از هفتاد بار دستش را داخل آب می‌برد و بیرون می‌آورد. بنده خدا می‌خواست دست خود را بشوید، ولی دچار وسواس بود. این شخص فکر می‌کرد چنین کاری دقت در اعمال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می‌کند و این همان زنجیر جهنمی است که بر گردن انسان‌ها می‌اندازد. قرآن کریم درباره چنین افرادی که می‌پندارند عبادت می‌کنند اما در واقع شیطان بر آنها سوار شده است، می‌فرماید: «و هم يحسبون أنهم يحسنون صنعا [۲۱۴]؛ و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند». همچنین آنان را

«الأخسرین أعملاً [۲۱۵]؛ زیانکارترین مردم» خوانده است. افعّل التفضیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می‌آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شمول بیشتری دارد. در این آیه «اخرین» با الف و لام آمده است. «اخرین» در بین همین انسان‌ها و امثال من و شما هستند. کسی بودند که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و بیست و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌جنگید، اما عاقبتش چه شد؟

غفلت و عبرت

در میان اخرین نیز مراتب فرق می‌کند و چه بسا برخی وضع بدتری نسبت به دیگران داشته باشند. ما اهل علم نیز بسته به میزان غفلتمان دچار خسرانیم و باید به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم. انسان‌های عادی اگر مرده‌ای ببینند تا چند روز وضعیتشان متحول [صفحه ۱۵۹] می‌شود، اما مرده‌شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده‌شورها اهانت نشود، چرا که کار واجب انجام می‌دهند و به تکلیف عمل می‌کنند. انسان‌ها نیز عادت کرده‌اند موعظه بگویند و موعظه بشنوند، اما این گفتن‌ها و شنیدن‌ها هیچ تأثیری ندارد. مانند مرده‌شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت‌ها است، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند. در یکی از زیارت‌های سیدالشهدا علیه‌السلام آمده است: «و اجعل سریرتی خیرا من علانیة [۲۱۶]؛ خدایا، نهان مرا بهتر از آشکارم قرار ده (که اگر کسی در ظاهر یک خوبی از من سراغ دارد باطن من بهتر از آن باشد)». به راستی که چه گوهرهایی در این زیارت‌ها آمده است، و چه خوب است انسان در طول عمر حتی یک بار هم که شده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد. [صفحه ۱۶۱]

تسلیم در دین

اشاره

و اعلموا ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام، فمن سلم فقد اسلم، و من لم يسلم فلا اسلام له [۲۱۷]؛ و بدانید که اسلام یعنی تسلیم و تسلیم یعنی اسلام. پس کسی که تسلیم شد مسلمان است و آن که تسلیم نشد مسلمان نیست. از نظر ادبی ظاهر کردن ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زید هو الشاعر»، «هو» که ضمیر فصل است حصر را می‌رساند [۲۱۸] در این قسمت از رساله امام علیه‌السلام فرموده‌اند: «الاسلام هو التسليم». اگر می‌فرمودند: «ان الاسلام التسليم» معنا مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر آن در واقع مبتدا و خبرند. اما با آوردن هو بین این دو، اسلام منحصر در تسلیم شده است؛ یعنی عمل به احکام و تعالیم اسلام بدون داشتن تسلیم فایده‌ای ندارد، و چنین اسلامی، اسلام درست و کامل نیست. در ادامه می‌فرمایند: «و التسليم هو الاسلام». این تکرار برای تأکید بیشتر است. «فمن سلم فقد اسلم» این قسمت تأکید پس از تأکید است. هر کس تسلیم احکام تکوینی و تشریعی خدا بود مسلمان است. «و من لم يسلم فلا اسلام له»، آن که تسلیم نشد مسلمان نیست. اسلام منحصر در یک عمل نیست، بلکه اجزا و شرایط و موانع بسیاری دارد که همه آنها با همدیگر مجموعه اسلام را می‌سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چیز [صفحه ۱۶۲] نیست. همین طور روزه و حج رکنند، اما همه‌ی اسلام نیستند. شاید بتوان مجموعه‌ی اسلام را به هواپیما تشبیه کرد. هواپیما برای پرواز نیاز به شرایط و اجزای خاصی دارد و با نبود هر یک از این اجزا و شرایط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضعیت به پرواز درآید، سرنشینان آن از بین می‌روند. کسانی که روز عاشورا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به شهادت رسانیدند، اهل نماز و روزه و حج بودند، و آنها که در جنگ جمل، صفین و نهروان بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شوریدند، چه

بسا بیش از دیگران به نماز و روزه می پرداختند. عیاشی ذیل آیهی شریفه: «فلا وربک لا يؤمنون حتی یحکموک فیما بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما [۲۱۹]؛ چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند». روایتی را از ابی ایوب خزاز نقل کرده است که چنین است: «لو أن قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و أقاموا الصلاة و أتوا الزکاة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشیء صنع الله أو صنع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ألا صنع خلاف الذی صنع أو وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین [۲۲۰]؛ اگر قومی خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند». مشرک فقط به ملحد گفته نمی شود که احکام فقهی ویژه ای دارد و جزو نجاسات شمرده می شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می پرستد و ستایش می کند، نیز در مرتبه ای از شرک قرار گرفته است. شخصی نزد من آمده بود و می گفت: خانه ای از فلان کس خریده ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می دانم. گفتم: [صفحه ۱۶۳] پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می گفت: پس پولی که داده ام چه می شود؟

دین فروشی سمره بن جندب

همان طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هر کس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمره بن جندب دین خود را به چهارصد درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل ۱۵۰ کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول ها زندگی خوبی کرد، اما هر چه بود پول ها تمام شد و سمره نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تا قیامت گرفتار خواهد بود.

دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده ای نیست، اما چاره ای جز آن نیست. کسی که می خواهد در آن دنیا هم نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد. در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام کسی را نصیحت می کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می کنی با این اعمال روز قیامت هم نشین موسی بن جعفر می شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا دارد؟ اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه ی بسیار تمیز و با شکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می کند. شخص دیگری که سر تا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می کند، آیا کسی حاضر می شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟ اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بر تن نماید. [صفحه ۱۶۴] انسان باید در مقابل تکوین و تشریع تسلیم باشد. آن که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل تر است. به ثروتمندی گفته بودند: خمس اموال را پرداخت

کن، گفته بود: می فهمی چه می گویی؟ من اگر بخواهم خمس بدهم می دانی چقدر باید پول بدهم؟ پول زیاد این گونه است و تسلیم شدن به هنگام ثروت کار مشکلی است. تسلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت های دنیا چنین کند.

سرگذشت علی بطائنی

علی بن حمزه بطائنی عالم دین و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود. در ایام زندانی شدن امام کاظم علیه السلام، سی جاریه [۲۲۱]، چند هزار درهم و دینار و هم چنین مقداری گوسفند و شتر در نزد او جمع شد. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام دلش نیامد این اموال را تسلیم حضرت رضا علیه السلام کند. در نتیجه امامت امام رضا علیه السلام را رد کرد و برای خود مذهبی به نام واقفیه درست کرد و با این کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا علیه السلام از واقفیه با عبارت «کلاب ممطوره» [۲۲۲] یاد کرده، یعنی سگی که زیر باران خیس شده است. باران همه چیز را پاک می کند، اما سگ را نجس تر می کند. کسی که از کنار یک سگ خیس عبور کند با عجله می گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامی که خشک است اگر به بدن یا لباس برسد نجس نمی کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرایت می کند. ابن ابی العزاقر شخصی بود که مدت بسیاری تسلیم حق تعالی بود، اما در یک جا دچار لغزش شد و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد. درباره یکی از همین بدعت گذاران آمده است: «احذروا الصوفی المتصنع» [۲۲۳]؛ بر حذر باشید از صوفیان بدعت گذار». [صفحه ۱۶۵] اسلام در عین سختی بسیار آسان است. مشکل آن جاست که بعضی مواقع باید از منافع دست شست و تسلیم گردید. قرآن نمی گوید که فقط تسلیم باش، بلکه می گوید علاوه بر آن که تسلیم شدی، شکایت هم نکن و راضی باش. نباید بگویی اسلام دستم را بسته و الا فلان کس را چنین و چنان می کردم. امام صادق علیه السلام سه مرتبه قسم یاد می کنند که اگر کسی عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته شرک مراتب گوناگونی دارد.

زاهد و ترس از گناه

پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می شود. اگر در هر روز فقط یک گناه مرتکب شده باشم می شود بیست هزار گناه. بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می توانم جواب دهم. در این افکار غوطه ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سخته کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی ها سخته می کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت ها سخته می کند و می میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سخته می کند. همام نیز پس از شنیدن صفات متقین از زبان امیرمؤمنان علیه السلام تاب نیاورد و جان مشتاقش از کالبد تن خاکی بیرون رفت. «فصعق همام صعقة کانت نفسه فیها» [۲۲۴]؛ همام فریادی کشید و جان داد». یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وارث دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله ای کرد و مرد. [صفحه ۱۶۷]

احسان به نفس

اشاره

و من سره أن يبلغ الى نفسه في الاحسان فليطع الله فانه من أطاع الله فقد أبلغ الى نفسه في الاحسان، و اياكم و معاصي الله أن تركبوا فانه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الاساءة الى نفسه و ليس بين الاحسان و الاساءة منزلة، فلأهل الاحسان عند ربهم الجنة و لأهل الاساءة عند ربهم النار [۲۲۵]؛ هر که خوش دارد در نیکی به خویشتن به حد نهایی رسد، باید خدا را فرمانبرداری کند؛ زیرا هر که فرمان خدا برد در نیکی به خود به حد نهایی رسید. مبدا خدا را نافرمانی کنید؛ زیرا هر که پرده نافرمانی خدا بدرد و مرتکب معصیت شود، نهایت بدی را در حق خود کرده و میان نیکی و بدی جایگاه سومی نیست برای نیکوکاران نزد خدا بهشت، و برای بدکاران دوزخ مقرر شده است. مراتب احسان به نفس متفاوت است. تحصیل، به دست آوردن پول برای داشتن زندگی مرفه، خوش رفتاری با مردم و احترام گذاشتن به آنها، به اندازه خوردن برای جلوگیری از سوء هاضمه و بیماری، رعایت بهداشت دهان و دندان و بسیاری دیگر از کارهای انسان‌ها در طول زندگی احسان به نفس، و هدف از انجام دادن آنها به دست آوردن آسایش است. ولی امام صادق علیه السلام در این قسمت از فرمایش خویش، طاعت خداوند را بالاترین و بلیغ‌ترین احسان به نفس دانسته و در مقابل، گناه کردن و نافرمانی [صفحه ۱۶۸] خدای متعال را شدیدترین ظلم به نفس شمرده است. «بیلغ» فعل متعدی است مفعول آن مقدر است؛ یعنی «بیلغ درجه عالی». از سوی دیگر حذف متعلق افاده عموم می‌کند. در این جا نیز مفعول ذکر نشده و معنای کلام چنین است: هر کسی که تمام درجات احسان به نفس و بالاترین آنها را می‌خواهد طاعت خدا را به جا آورد. «الی نفسه» متعلق به احسان، و از این رو تقدیر کلام به این صورت است: «أن يبلغ في الاحسان الى نفسه». جمله «فقد أبلغ الى نفسه في الاحسان» در کلام امام دو بار تکرار شده و دارای بار بلاغی است؛ چرا که مطلب مهم است و تکرار تأکید را می‌رساند. حضرت می‌فرماید طاعت خدا بهترین راه راحتی نفس است. یک عمر رنج و فقر، هر چند بسیار دشوار باشد، در مقابل به دست آوردن نعمت جاوید آخرت مسئله‌ای نیست. همان طور که اشاره شد احسان به نفس در دنیا با پول و سلامتی و فرزند و عشیره و امثال اینها میسر می‌شود و اگر کسی بخواهد در چارچوب دنیا با عزت و سربلندی و احترام زندگی کند، به ناچار باید از این امتیازها برخوردار باشد. اما همه‌ی این امتیازها تا وقتی وجود دارند که انسان زنده است، و همین که روح از بدن جدا شد همه چیز تمام می‌شود. ولی اگر انسان بخواهد علاوه بر دنیا، در آخرت نیز آسوده باشد، تنها راه طاعت خداوند است. البته، کمی تأمل و تفکر لازم است تا انسان به این نتیجه برسد. غفلت انسان را گمراه می‌کند و برای رسیدن به این ذهنیت موانع بسیاری در دنیا وجود دارد، ولی انسان عاقل در هر صورت به این نتیجه خواهد رسید و پس از این نتیجه‌گیری سعی می‌کند وسائل آرامش و آسایش خود را در آخرت - که نعمت‌ها و عذاب‌های آن با دنیا مقایسه شدنی نیست - فراهم سازد. درک وسعت آخرت و نعمت‌های آن از عهده انسان خارج است و آگاهیه‌ای ما از آخرت، منحصر به همین روایات مأثوره است، اما این که آخرت چیست، نمی‌دانیم. در روایت آمده است: «و لا خطر على قلب بشر [۲۲۶]؛ و هرگز به فکر بشری خطور نکرده است». انسان تا با آخرت مواجه نشود آن را درک نمی‌کند؛ درست مانند کسی که با یک مریض بد حال مواجه می‌شود، و آن وقت است که می‌فهمد واقعا [صفحه ۱۶۹] خداوند چه نعمت بزرگی به نام سلامتی به او داده است. نعمت‌های الهی به شمار نمی‌آید و نمی‌توان همه را به ذهن آورد. گاهی اوقات به نعمت‌هایی برخورد می‌کنیم که تا آن لحظه نمی‌دانستیم چنین نعمتی هم داریم. مدتی پیش به عیادت مریضی رفتم و حال او را جویا شدم. گفت: «به مریضی مبتلا شده‌ام که تا آخر عمر باید تشنه باشم؛ زیرا بدن من قدرت دفع کردن آب را ندارد و اگر آب بخورم دفع نمی‌شود و باید با داروهای مختلف آب را از بدنم خارج کنم. از این رو همیشه زبانم به کام چسبیده و دهانم خشکیده است!». چه بسا، هیچ وقت به ذهن خطور نکند که امکان خوردن آب یک نعمت است. نهایت چیزی که برای ما اتفاق می‌افتد این است که در یک روز تابستان اگر روزه باشیم تا شب تشنگی را تحمل می‌کنیم و شب به هنگام افطار دو برابر هر روز آب می‌خوریم. کسب علم به نوعی کسب مجهولات نیز هست، چرا که انسان متوجه می‌شود چه چیزهایی نمی‌دانسته و چه چیزهایی نمی‌داند. وقتی حال ما نسبت به فهم و درک نعمت‌های دنیایی این گونه باشد و بسیاری از آنها را درک نکنیم، تکلیف نعمت‌های

اخروی معلوم است.

حقایق معقول

آخرت و نعمت‌های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده‌شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی‌گیرد، چرا که برایش عادی می‌شود، مگر این که با تلقین، خود را از عادت و غفلت نگه دارد. در روایت آمده است: اگر مرده‌شورها حرفهای مرده‌ها را می‌شنیدند، وحشت آنها را بر می‌داشت و هیچ کس حاضر نمی‌شد مرده‌ها را بشورد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «لو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم [۲۲۷]؛ اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ دیده‌اند می‌دیدید، بی‌تابی می‌کردید و هراس بر شما چیره می‌شد». [صفحه ۱۷۰] لذا در احوال مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی [۲۲۸] نقل کرده‌اند که شب‌ها تا به صبح در قبرستان تخت فولاد اصفهان عبادت می‌کرد. او انسانی وارسته و از او تاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می‌دیده.

آخرت و حسرت

انسان با ورود به آخرت متوجه می‌شود که چه بلایی به سرش آمده و حسرتی دائم گریانش را می‌گیرد؛ چرا که می‌بیند میلیاردها سال باید در آن جا بماند، ولی هیچ کاری برای خودش انجام نداده و هیچ توشه‌ای برای خودش نیندوخته است. ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک‌های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهند فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشش بیاید ولی ارزش آنها را درک نمی‌کند. اگر بچه‌ای گوهر قیمتی و با ارزشی گم کند قاصر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی‌دانسته، ولی پس از آن که بزرگ شد اگر به او بگویند در کودکی گوهر با ارزشی که قیمت آن میلیون‌ها تومان بود، گم کرده است، تا آخر عمر حسرت می‌خورد و می‌گوید: ای کاش دستم می‌شکست و آن گوهر را بر نمی‌داشتم! به او می‌گویند تو که تقصیری نداشتی بچه بودی و نمی‌فهمیدی. می‌گوید: می‌دانم که تقصیری نداشته‌ام. اگر مقصر بودم خودم را می‌کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده و می‌داند برای به دست آوردن مقدار کمی پول چقدر باید زحمت و مرارت بکشد. با خود می‌گوید اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می‌توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم. انسان‌ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می‌شوند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا [۲۲۹]؛ مردم در خواب به سر می‌برند، وقتی مردند بیدار می‌شوند». در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت‌هایی بی‌شمار [صفحه ۱۷۱] و جاوید نصیبشان خواهد شد. در روایت آمده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می‌کند، تا کسانی که در مراتب پایین‌تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکنند و دچار حسرت و پشیمانی نگردند و در بهشت رنج و عذابی نباشد. بنابراین، بهشتیان هیچ گاه آرزوی داشتن مقام بالاتر را ندارند. درست مانند آن که شخصی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می‌آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی‌خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی‌کند.

لذت روح

غذای لذیذ، پول زیاد، آسودگی و چیزهای خوب دیگر لذت بخش‌اند و لذت نیز به روح اختصاص دارد. هنگام برخورداری از نعمت‌ها روح است که لذت می‌برد و طاعت خداوند لذت روح را تأمین می‌کند. البته، طاعت خدا نیز به فراخور حال انسان‌ها متفاوت است. همان طور که احکام تابع موضوعات هستند، مراتب طاعت نیز نسبت به افراد مختلف متفاوت است فرد سالم یک نوع طاعت می‌کند و مریض طور دیگری. اطاعت ثروتمند به گونه‌ای است و اطاعت فقیر به گونه دیگر.

قلب، مرکز طاعت و معرفت

بسیاری از اعمال جزء مظاهر ایمان است، مانند نماز، روزه، حج، زکات و... ولی مرکز تمام اینها قلب است. در صلوات شعبانیه می‌خوانیم «واعمر قلبی بطاعتک [۲۳۰]؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن». اگر هر دو پای انسان قطع شود انسان زنده می‌ماند، اما اگر قلب کوچک‌ترین مسئله‌ای پیدا کند زندگی تمام می‌شود. حج، خمس، روزه، عبادت است، ولی اصل تمام معارف و طاعات قلب است. ریشه همه عبادت‌ها قلب است و اعمال دیگر ظاهر امرند. این قلب است که صبح‌ها انسان را وادار می‌کند تا بیدار شود و نماز بخواند. کسی که قلبش طاعت نداشته باشد مانند میوه‌ای گندیده [صفحه ۱۷۲] است که نمی‌شود از آن استفاده کرد. همان طور که گفته شد حضرت می‌فرمایند بالا-ترین درجه احسان به نفس، طاعت خداوند است، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نماید، انجام دادن آن آسان می‌شود. اگر دل چیزی بخواهد انسان به اندازه‌ی قدرتش به دنبال آن می‌رود. آن که سودای سفر در سر دارد، از شوق سفری که در پیش دارد شب تا به صبح کارهایش را انجام می‌دهد و اصلاً خستگی را احساس نمی‌کند. صبح هم سر زنده و با نشاط بیدار می‌شود. اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد، هر چند تمام شب را خوابیده باشد صبح دیر از خواب بیدار می‌شود و حوصله هیچ کاری را ندارد.

غذای آسمانی و اینار

یکی از علمای مشهد به نام شیخ کاظم قزوینی، در اصفهان درس می‌خواند. مدتی در اصفهان قحطی شد. پول بود، اما چیزی برای خریدن وجود نداشت. مدتی دنبال این بود که چیزی به دست آورد و با آن شکم خود را سیر کند. شنید در اطراف شهر شتری را نحر کرده‌اند. خود را به آن جا رسانید و توانست مقداری از آن گوشت بخرد و با خود بیاورد. با خوشحالی گوشت را زیر عبایش پنهان کرد و به طرف مدرسه به راه افتاد، در حالی که گرسنگی به او فشار می‌آورد. در بین راه چشمش به مردی افتاد که کنار خیابان بی‌حال بر دیواری تکیه کرده و سر بچه‌هایش را که نیمه جانی بیش نداشتند روی زانو گذاشته بود. آن مرد با دیدن شیخ از او کمک خواست و به بچه‌هایش اشاره کرد که یعنی از گرسنگی دارند جان می‌دهند. به آسمان اشاره کرد که یعنی خدا را در نظر داشته باش. شیخ فوراً به مدرسه رفت و مقداری گوشت پخت و نزد آنها بازگشت. دید رنگ و روی بچه‌ها زرد شده و دیگر رمقی ندارند. گوشت را به آن مرد داد و او هم دهان بچه‌ها را باز می‌کرد و لقمه را با فشار وارد دهان آنها می‌کرد؛ چون خودشان نمی‌توانستند لقمه در دهان بگذارند. چند لحظه بعد قدری چشم بچه‌ها باز شد و به حال آمدند. بقیه گوشت را هم به آنها داد. از این که دید بچه‌ها جان تازه‌ای یافته و سر حال شده‌اند خوشحال شد و خدا را [صفحه ۱۷۳] شکر کرد. در حالی که خود نیز از گرسنگی رمقی نداشت به حجره برگشت. ناگهان پیرمردی که پیش از این هرگز او را ندیده بود و بعداً هم ندید، بقیه‌ای آورد و در مقابل او بر زمین گذاشت و گفت این بقیه مال شما است. پرسید: از طرف چه کسی؟ پیرمرد نگاهی به آسمان کرد؛ یعنی از طرف خدا است، و رفت. بقیه را باز کرد، دید درون آن تعدادی نان روغن زده معطر و گرم هست. نان‌ها را برد و با دوستانش خورد. می‌گفت در طول عمر هیچ وقت چنین غذای خوشمزه‌ای نخورده بود. البته معمولاً چنین نیست، و خدا جواب نیکی‌ها را در این دنیا و بی‌درنگ نمی‌دهد؛ چرا که انسان‌ها باید امتحان شوند. اگر فوراً جواب نیکی انسان به دستش برسد که دیگر نیکی کردن هنر نیست.

احسان و اسائه

«من انتھک معاصی الله فربھما فقد أبلغ فی الاساءة الی نفسه» همان طور که طاعت بالاترین درجه احسان به نفس است، ارتکاب

معاصی نیز بدترین نوع اسائه به نفس است. «و ليس بين الاحسان و الاساءة منزلة». بین این دو نیز حد فاصلی وجود ندارد. هر کس یا اهل احسان به نفس است یا اسائه به نفس، و از میان بهشت و جهنم یکی را برگزیده است. جای سومی برای انسان‌ها خلق نشده است [۲۳۱]. [صفحه ۱۷۵]

اجتناب از گناهان

اشاره

و اعلموا أنه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً، لا- ملك مقرب، و لا- نبي مرسل، و لا من دون ذلك، فمن سره أن تنفعه شفاعَةُ الشافعين عند الله فليطلب الى الله أن يرضى عنه [۲۳۲]؛ بدانید که از هیچ کس برای شما در برابر خدا کاری ساخته نیست، نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه بندگان که پایین‌تر از آنها هستند. کسی که می‌خواهد شفاعت شفاعتگران به او نفعی برساند، باید از خدا بخواهد تا از او راضی باشد. در این جا و فقره بعدی از نامه‌ی امام، کلمه «خلق» تکرار شده و نشان می‌دهد که منظور امام علیه‌السلام نه تنها انسان، بلکه تمام مخلوقات الهی است. بنابر سخن فرزند رسول خدا، طاعت منحصر در اطاعت از خدا و رسول و امامان علیهم‌السلام است و اینها چیزی به جز رضای خدا نمی‌خواهند، آنچه خدا می‌خواهد انجام می‌دهند و از آنچه خداوند نمی‌خواهد دوری می‌جویند، و طاعت نیز جز این چیزی نیست. برای انجام دادن طاعت ابتدا علم به واجبات و محرمات و سپس عمل به آنها لازم است و رضایت خدا منحصر در طاعت است.

بهترین اعمال در ماه رمضان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می‌رفتند و [صفحه ۱۷۶] برای مردم خطبه می‌خواندند. در یکی از این خطبه‌ها که راوی آن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است مطالب بسیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمده است و در آخر حضرت علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسند: [۲۳۳] «یا رسول الله، ما أفضل الأعمال فی هذا الشهر؟ ای رسول خدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «الورع عن محارم الله [۲۳۴]؛ پرهیز از محارم الهی». دوری جستن از حرام بهترین عملی است که می‌توان در این ماه انجام داد. این جمله با آن که بسیار کوچک است، عمل به آن، دقت بسیار و آمادگی فراوان می‌طلبد. ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این خطبه می‌فرمایند: «در این ماه خداوند شیطان را غل و زنجیر می‌کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی‌گردد، بلکه عمل نیز می‌خواهد. شخصی از عالمی مسئله‌ای پرسید. آن عالم جواب مختصری داد، ولی سؤال کننده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسئله را از عالمی دیگر پرسید. عالم دوم مسئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده‌ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسئله را به این روشنی شرح دادی. عالم دوم پاسخ داد: چنین جوابی علاوه بر حافظه قوی تلاش بسیار هم می‌خواهد.

خندیدن در صحن امام رضا

مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی [۲۳۵] از علمای وارسته بود. در احوال او می‌گویند: [صفحه ۱۷۷] شخصی در هوای سرد و برفی او را در حال رکوع دید. پس از چهار ساعت که بازگشت دید شیخ هنوز در حال رکوع است و برف روی کمر او انباشته شده است.

ولی با این حال از اطرافیان وی نقل شده است که در لحظات آخر به سختی جان داد. در عالم مکاشفه او را دیده و پرسیده بودند: تو که انسان خوبی بودی، پس چرا آن لحظه آخر را به سختی گذراندی؟ گفته بود: من دو بار در حرم امام رضا علیه السلام با صدای بلند خندیدم. هیچ وقت از بچه نمی پرسند که چرا با پای کثیف وارد مجلس شدی، اما فرد بالغ، حتی اگر گوشه ای از لباسش کثیف باشد بازخواست می شود. امام حسن مجتبی علیه السلام از دشواری حال احتضار با تعبیر «هول المطلاع» یاد کرده است [۲۳۶] باید باور کنیم که هیچ گونه آمادگی برای رویارویی با آن لحظه نداریم. پهلوانانی که با زنجیر ماشین را مهار می کنند و با کشیدن زنجیر به طرف خود، مانع حرکت آن می شوند، خدا می داند چقدر تمرین کرده اند تا بتوانند برای چند لحظه این کار را انجام دهند. شیطان از ماشین بسیار قوی تر است و با کسی هم تعارف ندارد و اگر تمرین نباشد، زنجیرش انسان را راهی قعر جهنم می کند.

ملاک اهل دنیا

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکا [۲۳۷]؛ اهل دنیا شیطان را ملاک کار خود قرار دادند». هر کسی در هر حرفه ای برای خود ملاکی دارد. ملاک یکی پول است، دیگری ملاکش برای زندگی علم و برای آن یکی ریاضت بدن است، ولی ملاک دنیاپرستان، شیطان است. حضرت در ادامه گوشزد می فرماید که شیطان نیز آنها را اغوا می کند و از آنها به عنوان طعمه استفاده می کند: «و اتخذهم له أشراکاً؛ و شیطان نیز آنان را دام خود ساخت». برای شکار کبوتر کبوتری را که نخ به پایش بسته شده و سر نخ در [صفحه ۱۷۸] دست صیاد است، به پرواز در می آورند تا به وسیله آن، کبوترهای دیگری را صید کنند. شیطان نیز از دنیاپرستان به عنوان طعمه استفاده می کند و دیگران را از راه آنها فریب می دهد. حضرت سرانجام تلخ چنین کسانی را این گونه تصویر می فرماید: «فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجوهم [۲۳۸]؛ پس در سینه هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد». تنها افراد بی سواد گرفتار این طعمه ها نیستند، بلکه اهل علم نیز گرفتارند و چه بسا علم برای آنها زیان به همراه داشته باشد.

عالمی که علم باعث گمراهی اش شد

ابوخطاب یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. وقتی که عملش زیاد شد، ادعا کرد که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خدا است و من نیز پیامبر اویم و با او به معراج رفتم. عده ای نیز از وی پیروی کردند. در بحارالانوار نقل شده است که به حضرت صادق علیه السلام گفتند: ابوخطاب در اعمال حج به شما لبیک می گوید. حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتادند و فرمودند: «خدایا، من برائت می جویم از آنچه او درباره ی من ادعا می کند. خدایا، من بنده ی توام و پدرم نیز بنده ی تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است». زید بن نرسی می گوید: امام این جمله را می فرمود و اشک می ریخت و... (تا اینکه) فرمود: «هرگز تلبیه ی انبیاء و مرسلین این گونه نبوده است و تلبیه ی من نیز این گونه نیست، تلبیه ی من این است: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را به تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می گوید برائت جستم) لأستقر فی قبری [۲۳۹]؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم» این در حالی است که گناه ابوخطاب ربطی به ایشان ندارد و امام صادق علیه السلام بهتر از همه قرآن را می شناسد و بهتر از هر کس این آیه را خوانده است: «و لا تزر وازرةٌ وزر أخرى [۲۴۰]؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد». [صفحه ۱۷۹]

بازخواست از عیسی بن مریم

عده ای را عقده بر آن است که عیسی پسر خدا است. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می شود که: «أنت قلت للناس اتخذوني و أمي الهین من دون الله [۲۴۱]؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای

خداوند پرسید؟» حضرت عیسی علیه السلام پاسخ می دهد: «ان كنت قلته فقد علمته؛ [خدایا] اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی». خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می پرسد که خود می داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد. امام صادق علیه السلام با این گریه و تضرع نمی خواست در این حد نیز در آن دنیا باز خواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی آید، اما حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أعینونی بورع [۲۴۲]؛ مرا با ورع خود یاری کنید» و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترک محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنها است. پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بکند و در حالی که در دنیا زندگی می کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دل بسته نباشد. اینها را مانند بجهای که می خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم. دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می شود، یکی مانند ابو خطاب مورد لعن امامان قرار می گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می شود. [صفحه ۱۸۱]

پیروی از فرمانهای خدا

اشاره

و اعلموا ان أحدا من خلق الله لم يصب رضا الله الا - بطاعته و طاعة رسوله و طاعة ولاة أمره من آل محمد صلوات الله عليهم، و معصيتهم من معصية الله، و لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر [۲۴۳]؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات الله عليهم می باشند [و بدانید که] نافرمانی آنها نیز نافرمانی خدا است و نباید هیچ یک از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود. «أحدا» نکره در سیاق نفی، و نشان دهنده عموم است، و از جمله عام هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی تواند رضایت خدا را به دست آورد. اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل بیت) در کسی جمع شد «اصاب برضا الله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی شود. نمی توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد براساس قرآن عمل نماید، به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول [صفحه ۱۸۲] بی فایده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد. ممکن است خدا هر چند از کسی راضی نباشد او را ببخشد اما آن که به دنبال کسب رضای خدا است، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید. «من» در این عبارت نوشته است، به این معنا که عبارت «معصيتهم من معصية الله» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می شود.

انکار فضایل ائمه و رضای خدا

یکی از شروط به دست آوردن رضایت خدا این است که: «لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر». بنابراین، برای کسب رضای خدا، علاوه بر پیروی از خدا و رسول و والیان امر او، نباید فضایل آنها را منکر شد. پس، کسی که از خدا و رسول و والیان امر او پیروی کند، ولی از سوی دیگر بعضی از فضایل آنها را انکار کند نمی تواند به رضای خدا دست یابد، فرقی نمی کند این فضیلت بزرگ یا کوچک باشد. گناهان یا صغیره اند یا کبیره، اصرار بر صغیره نیز، کبیره محسوب می شود، انکار فضایل ائمه علیهم السلام گناه کبیره

است ولو این که فضیلت کوچکی از فضایل آنان را انکار کند. چرا که مسئله، کسب رضای خدا و طاعت است که در گرو کسب آن سه ویژگی می باشد. در واقع رضای خدا محمول و طاعت موضوع است. خدای متعال می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [۲۴۴]؛ آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید». براساس این آیه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در حکم آیه قرآن است و «علی مع الحق و الحق مع علی» [۲۴۵] و «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» [۲۴۶] سخن رسول خدا است. بنابراین، این سخن ها نیز مانند آیه ی قرآن است. [صفحه ۱۸۳]

تصرف در دعای مأثور

عبدالله بن سنان [۲۴۷] روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» [۲۴۸]؛ ای گرداننده دل ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان» گفت: «یا مقلب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان گونه که ما گفته ایم عمل کن. آری، شرعا انسان ها می توانند حاجات خود را با هر زبانی که می خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده بنابر نظر عده ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته اند و در این باب روایتی نقل کرده اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، من دعایی اختراع کرده ام. حضرت فرمود: «دعنی من اختراعک» [۲۴۹]؛ ساخته خود را رها کن» البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است. حسین بن روح که نائب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغرا است روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می خواست پرسد که آیا حسین بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت: «لا من آخر من السماء فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الريح فی مکان سحیق أحب الی من أن أقول فی دین الله تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی بل ذلک عن الأصل» [۲۵۰]؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بربایند یا باد مرا به دور دست ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و دوست داشتنی تر از آن است که بخواهم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم». [صفحه ۱۸۴]

بی دقتی در نقل احکام

امام صادق علیه السلام در جاهای مختلف ابن ابی خطاب را لعن کرده است. در یکی از این روایات حضرت می فرماید: من به او گفتم «مسوا بالمغرب قلیلاً» [۲۵۱] ولی او گفته نماز را به تاخیر بیاندازید «حتی تشتبک النجوم» [۲۵۲] غروب با مغرب فرق می کند. هنگامی که خورشید در افق ناپدید شود غروب می باشد و چند دقیقه بعد وقتی حمزه ی مشرقیه از بالای سر گذشت مغرب است. بین فقها مشهور است که مغرب، غروب نیست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تشتبک النجوم» در حدود نیم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعی تأخیر انداختن نماز تا این وقت مانعی ندارد، اما امام او را به سبب تغییر دادن حکم خدا و تحریف قول معصوم، لعن می کند. در روایات آمده است: «اول الوقت أبداً أفضل» [۲۵۳]؛ نماز خواندن در اول وقت همیشه فضیلت بیشتری دارد». ولی ابن ابی خطاب با این سخن خود حکم شرعی را تغییر داد و آن را اشتباه نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته ام: غروب که شد، صبر کنید هوا مقداری تاریک شود، آنگاه نماز بخوانید. اما او گفته «حتی تشتبک النجوم».

سبک شمردن دین

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این دروغ چیست؟ حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی. عرض کرد: «ان الفارۃ أهون علی من أن أترك طعامی من أجلها؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم». امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم [صفحه ۱۸۵] شرعی در بین بود، فرمود: «انک لم تستخف بالفارۃ و انما استخففت بدینک [۲۵۴]؛ تو نسبت به موش سهل انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل انگار و مسامحه کاری». نجس بودن حکم خدا است و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم السلام نقل شده است. بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خدا است. البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «ما من حادثۃ الا والله فیها حکم [۲۵۵]؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد». هر کس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری خود را فرا گیرد. در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت. [صفحه ۱۸۷]

نفس و سبک شمردن نماز

اشاره

صبروا النفس علی البلاء فی الدنيا فان تتابع البلاء فیها و الشدة فی طاعة الله و ولایت و ولایت من امر بولایت خیر عاقبة عندالله فی الآخرة من ملک الدنيا و ان طال تتابع نعيمها و زهرتها و غصارة عیشها [۲۵۶]؛ خود را در دنیا بر بلا شکبیا سازید؛ زیرا پی در پی رسیدن بلا و سختی در راه اطاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانی که خدا به ولایت آنان فرمان داده، سرانجام آن در آخرت نزد خدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیا است، هر چند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد. نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی شناسد و آتشی شعله ور و زبانه کش است که هیچ چیز جز عقل جلودار خواسته هایش نیست. عقل قدرت مهار کردن این اسب سرکش را دارد و طوق صبر بر گردن آن می اندازد. آری، نفس تاکنون میلیونها انسان را جهنمی کرده و به راستی که «ان النفس لأمارۃ بالسوء [۲۵۷]؛ قطعاً نفس بسیار به بدی امر می کند». اماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است. ان نیز مفید تأکید است. نفس از همه ی اعضای بدن قوی تر است و تنها عقل است که قدرت مقابله با آن را دارد. البته به شرط آن که انسان ها از نیروی عقل استفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی به جز تباهی و هلاک در انتظار انسان نخواهد بود. امام صادق علیه السلام در این [صفحه ۱۸۸] فقره از رساله می فرماید: «صبروا النفس» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

شهوت های انباشته و دنیای آکنده از بلا

نفس متشکل از شهوت های گوناگون و خواسته های درونی فرد است. مؤمن باید این خواسته ها را تعدیل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد. حملات و خواهش های نفس صورت های گوناگون دارد. گاهی خواست او فلان امتیاز و فلان نعمت است و گاهی در برابر مصیبت های دنیوی مؤمن را بی تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار می کند. باید دانست، دنیایی که انسان ها در آن زندگی می کنند آکنده از بلاهای نامتناهی و مستمر است و داستان آزمایش کما کان در این دار فانی تکرار شده است و هم چنان ادامه دارد. اما مؤمن باید با گوش دادن به کلام وحی و احادیث، تندی و تیزی خواهش ها را در درون خویش آهسته آهسته

کم کند. خداوند حکیم دو نیروی متضاد یعنی بی‌تابی و بردباری را توأماً در نهاد انسان به ودیعه گذاشته و البته اختیار هر دو را نیز در دست انسان نهاده است و انسان است که باید با تمرین و تلاش بسیار، سعی خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملایمات سازد و اگر از این مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنین نعمتی شکر گزارد. همان طور که اشاره شد بلاهای دنیا نامتناهی است و هیچ گاه انسان خود را از تیرهای پی در پی بلا آسوده نخواهد دید، و امام این حالت را با عبارت «تتابع البلاء فی الدنیا» بیان فرموده و شیعیان را به صبر در برابر این بلاها دعوت کرده است. در این گیر و دار برخی اختیار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده‌اند و بعضی عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوی آخرت می‌روند، ولی منزل مقصود یکی دوزخ دائم و دیگری بهشتی سرشار از نعمت و رحمت است. آنان که مطیع نفس گشته‌اند، دست و پا می‌زنند تا هر چند با نافرمانی از خدا و فریب دیگران خود را از بلاهای رهایی بخشند، ولی آنان که به سر منزل مقصود چشم امید بسته‌اند صبر پیشه کرده، [صفحه ۱۸۹] مصیبت‌های پی در پی را تحمل می‌کنند. مؤمن باید بداند هیچ بلایی به طور کلی رفع نمی‌شود، بلکه مجدداً و به شکلی دیگر گریبانگیر او خواهد شد و اگر بخواهد بر طاعت الهی اصرار ورزد، به تعبیر امام دچار سختی و شدت می‌شود؛ چرا که ادای واجبات و ترک محرمات همواره با سختی و مشکلات فراوان عجین است. این جا است که دیگر باید خدا را ولی و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

ولایت الهی و ولایت نفس

این جا است که مؤمن ولایت ولی حقیقی را بر ولایت خود مقدم می‌دارد و برای کسب رضای معبود بی‌همتا، به بلاهای دشوار و پی در پی کردن می‌نهد و همیشه سعی بر آن دارد که فرمان اولیای دین را نصب العین قرار داده، جام «خیر عاقبة عندالله فی الآخرة» را بنوشد. مؤمن می‌داند که متاع تسلیم و صبر در بازار آخرت بهای بسیاری دارد و در مقابل تحمل چند صباحی سختی، آسایش جاودان به دست خواهد آورد. نوع انسان‌ها در دنیا مالک چیزهایی هستند که به تناسب حال و موقعیت هر کدام متفاوت است. یکی خانه دارد، آن یکی کمی هم پول پس‌انداز کرده است، دیگری فهم و درک بیشتری دارد و شخص دیگری از قدرت و مکنات برخوردار است، اما سرانجام پول و لباس و ملک و مکنات بر جای می‌ماند و انسان با دست خالی عازم سفر آخرت می‌شود.

خانه‌ی هارون

هارون خانه‌ای ساخته بود که کامل‌ترین خانه‌ها در آن زمان به شمار می‌رفت. این خانه به قدری کامل بود که هیچ کس نمی‌توانست ادعا کند عیبی دارد. همه از خانه‌ی او تعریف می‌کردند و او را برای ساختن چنین خانه‌ای می‌ستودند. اما یک روز رهگذری عیب بزرگی به چشمش خورد و به هارون گفت: این خانه معیوب است. هارون با تعجب گفت: این عیب که می‌گویی چیست؟ گفت: یا تو به درون این خانه می‌روی و می‌میری و [صفحه ۱۹۰] دیگر بیرون نمی‌آیی، یا از خانه بیرون می‌روی و عمرت سر می‌آید و دیگر به این خانه بر نمی‌گردی. اگر می‌توانی این عیب را از میان بردار.

تصمیم، رمز موفقیت

امام صادق علیه‌السلام در ادامه می‌فرمایند: «و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غصارة عیشها» یعنی دنیا روزی تمام می‌شود، هر چند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت‌های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می‌دانیم تصمیم و عزم جزم می‌طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده‌ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه‌دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی

می‌افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه‌های جانبی زندگی‌اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم‌تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس‌انداز کند و کم‌کم با این پس‌انداز و البته با مقداری قرض، خانه خریداری کند. ولی آن که نسبتاً از درآمد خوبی برخوردار است ولی خانه‌دار نیست، در حقیقت، تصمیم نداشته خانه بخرد. در نتیجه اصلاً به فکر پس‌انداز و کاستن مخارج نیست و هر چه در می‌آورد، خرج می‌کند. روشن است که چنین فردی، در دراز مدت قدرت خرید مسکن ندارد و تا وقتی این شیوه در زندگی او ادامه داشته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سفارش ایشان عده‌ای از بزرگان خدمت شیخ اعظم انصاری رسیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد. از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می‌خواندیم، از بین هم شاگردی‌هایم، یکی بهتر از من [صفحه ۱۹۱] مطلب را می‌فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شمال ایران زندگی می‌کند و در آن جا به رتق و فتق امور مردم اشتغال دارد. به سراغ او بروید و این وظیفه‌ی خطیر را بر عهده‌ی او بگذارید. بزرگان راهی شمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است. من از ایشان بهتر درس خوانده‌ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره‌گیری کرده‌ام و قطعاً حضور ذهن شیخ را ندارم. پس به شیخ بفرمایید این لباس فقط زینده او است و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد. بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده‌اند، یکی از خانواده‌ی بزرگ و اهل علم و دیگری از خانواده‌ی معمولی، ولی پس از گذشت مدت زمانی دومی بهتر رشد کرده و به مدارج بالای علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

استخفاف، مایه‌ی عقب افتادگی

نداشتن پشتکار و سبک شمردن کارها هم در امور دنیوی زیانبار است و هم در امر دین. ابوبصیر از حمیده بربریه [۲۵۸] نقل می‌کند: امام صادق علیه‌السلام لحظاتی قبل از شهادت دستور دادند تمام خویشاوندانشان حاضر شوند تا آن حضرت وصیت نمایند. حمیده می‌گوید: همه‌ی بستگان آن حضرت را فرا خواندیم. وقتی همه جمع شدند حضرت چشم خود را باز کردند. نگاهی به افراد حاضر در مجلس نمودند و فرمودند: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاة [۲۵۹]؛ کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی‌رسد» این جمله آخرین سخنی بود که از دهان مبارک آن امام خارج شد، و پس از آن، جان به جان آفرین تسلیم نمودند. باید به این نکته نیز اشاره کرد که اقوام امام صادق علیه‌السلام نوعاً انسان‌های خوبی بودند و بسیاری از آنها از بزرگان دین به شمار می‌آیند. بنابراین مخاطب این سخن فقط حاضران نبودند، بلکه حضرت می‌خواستند این جمله را به گوش تمام پیروان این [صفحه ۱۹۲] مکتب و مسلمانان رسانده باشند. غرض از ذکر این روایت این بود که سبک شمردن هر کاری همیشه با ناکامی انسان همراه است و داشتن پشتکار و دقت و تلاش و به قول معروف کار امروز را به فردا نینداختن، باعث پیشرفت در کارها و کامیابی انسان‌ها است.

سیزده سال درس و یک جلسه غیبت

در احوال یکی از شاگردان آقا ضیاء الدین عراقی نقل شده است که سیزده سال در درس مرحوم عراقی حاضر می‌شد. ایشان در این

سیزده سال فقط یک جلسه در درس ایشان حاضر نشد دلیل این غیبت نیز ذکر شده است. درس‌های آن روزها نیز مثل این زمان نبوده که تابستان تعطیل باشد. در تمام طول سال درس‌ها برقرار بود و تعطیلی نداشت. در نجف، کربلا و دیگر شهرها همیشه درس برقرار بود. مسلماً این بزرگوار هم مثل دیگران زن و بچه و گرفتاری‌های روزانه داشته است، ولی به درس اهمیت می‌داده و آن را بر تمام کارها مقدم می‌دانسته است.

مراتب سبک شمردن نماز

مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمود: چه بسا انسان روز قیامت وقتی به نامه اعمال خود بنگرد، ببیند یک نماز دو رکعتی کامل در آن وجود ندارد؛ چرا که هیچ گاه نتوانسته دو رکعت نماز را با حضور قلب و حواس جمع از اول تا آخر بخواند. البته، استخفاف در نماز مراتبی دارد و حالت انسان‌ها در این مسئله متفاوت است. گاهی ممکن است انسان برای قضا شدن نماز صبح آن قدر اهمیت قائل باشد که اگر روزی نماز صبحش قضا شود تا پایان آن روز اندوهگین باشد و احساس کند بسیار زیان کرده است. این هم یک مرتبه از استخفاف است. اما ممکن است شخص دیگری همیشه اول وقت در نماز جماعت حاضر شود، ولی تا تکبیر الاحرام بگوید تفکر عمیق او درباره مشکلات روزمره‌اش آغاز شود. در روایات آمده است روز قیامت، هنگامی که نامه اعمال به دست انسان می‌رسد و در آن می‌نگرد، می‌بیند نماز ظهرش دو رکعت ثبت شده، نماز مغرب یک رکعت، و [صفحه ۱۹۳] گاهی فقط از یک نماز یک ذکر سجده در نامه اعمال ثبت شده است؛ زیرا فقط آن قسمت از نماز را با توجه و حضور قلب خوانده است. حال اگر نصف یا ثلث نماز ثبت شده باشد، امیدی هست، اما گاهی حتی یک کلمه هم ثبت نمی‌شود. این هم یک مرتبه از استخفاف است. بی‌توجهی در نماز موجب بطلان آن نمی‌شود و این خود نعمتی بس بزرگ است، و الا مؤمنان مصیبتی عظیم در پیش داشتید. چرا که این نمازها به هر حال مرتبه پایینی از نماز است. در روایت آمده است که امام حسن مجتبی علیه السلام، هنگام وضو گرفتن و مهیا شدن برای نماز، رنگ رخسار مبارکش تغییر می‌کرد و چهره آن حضرت زرد می‌شد. «ألا و ان لكل مأموم اماماً؛ بدانید که هر مأمومی باید به امام خود اقتدا کند و اعمال خود را از او یاد گیرد». باید انسان آهسته آهسته از درجه استخفاف بکاهد تا بتواند تا اندازه‌ای سطح اعمال خود را بالا برد. نماز ستون دین است و در روایات از آن به عنوان «عمود الدین» [۲۶۰] تعبیر شده و قبولی دیگر اعمال بسته به قبولی نماز است. سرنخ قبولی نماز نیز در این فرمایش امام روشن شده است. آری، جدیت در طاعت الهی و استقامت در این راه باعث قبولی نماز در درگاه حق تعالی می‌شود.

جنگ با شیطان

محراب در فرهنگ اسلامی به جایی اطلاق می‌شود که در آن، نماز خوانده می‌شود. این کلمه اسم مکان و به معنای مکان جنگ است؛ چرا که به هنگام نماز شیطان آماده می‌شود و به مجرد این که مؤمن نماز خود را آغاز نمود، او نیز دست به کار شده، شروع به تیراندازی می‌کند، به این صورت که اندیشه‌های گوناگونی در ذهن نمازگزار تداعی می‌کند و با این کار مانع توجه قلبی او می‌شود. از آن طرف مؤمن نیز با بی‌توجهی به القائنات شیطان از خود دفاع می‌کند و با شیطان می‌جنگد. [صفحه ۱۹۵]

تلاش در راه طاعت خدا

اشاره

و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم و تخشعهم، و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله فی

العمل بطاعته، فانکم ان لم تفعلوا ذلك، لم تنزلوا عند ربکم منزلة الصالحین قبلکم [۲۶۱]؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری‌شان از محرمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت. هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می‌باشند. از ویژگی‌های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می‌توان ذکر کرد. امام صادق علیه‌السلام مؤمنان را به پیش گرفتن راه و رسم صالحان فراخوانده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند. همان طور که قبلاً گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان‌ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنها است، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است. [صفحه ۱۹۶]

وقار صالحان

هر کدام از انسان‌ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی‌شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر یک به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می‌کند. بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام احوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان‌های الهی است، بنابراین انسان‌ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می‌افتند و به گفته حضرت مسیح علیه‌السلام: «تذکرکم الله رؤیته [۲۶۲]؛ دیدار او خدا را به یادتان می‌آورد». تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی او است. ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می‌طلبد، ولی تمیز بین این دو مشکل است؛ چرا که تمیز بین مفهومات کار مشکلی است. با این که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب‌های زاجیه [۲۶۳] و کبریته [۲۶۴] آب به شمار می‌روند یا نه. در روایات آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می‌خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می‌کردند و سر مبارک را به طرف مخاطب خود می‌چرخاندند. اگر می‌خواستند به کسی اشاره کنند هیچ گاه با انگشت این کار را نمی‌کردند، بلکه با تمام دست اشاره می‌کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می‌کند و نمی‌گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه [۲۶۵]؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب او است». [صفحه ۱۹۷]

صبر و حلم

خویشتن داری در برابر ناگواری‌های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری‌های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد). اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکی دیگران، نقل است که یک اعرابی به حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام بی‌احترامی کرد، ولی حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «ان کنت جائعا أشبعناک ان کنت عریانا کسوناک [۲۶۶]؛ اگر گرسنه‌ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می‌دهیم». در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند. شخصی در سامرا نامه‌ی بسیار تندی به میرزای شیرازی نوشت. مرحوم میرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداری هندوانه تهیه کن و برای این آقا بفرست. این بنده خدا گرمی‌اش شده!». این هم یک مصداق از حلم است.

خشوع صالحان

تخشع از باب تفعل است و چنان که می‌دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می‌کند و گاهی تبصر؛ یعنی تظاهر به صبر می‌نماید. تحلم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشتن. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش. باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی هستم. این تلقین‌ها آهسته آهسته درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می‌سازد. خلاصه این که تحلم، راه به دست آوردن حلم، تبصر راه کسب صبر، و تخشع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده‌ای باید ابتدا [صفحه ۱۹۸] ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند.

دوری از محارم

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنها است. مؤمنان باید دوری از گناه را از صالحان بیاموزند و از ارتکاب حرام فردی، حرام اجتماعی، حرام اقتصادی و انواع حرام‌ها خودداری کنند. خدای حکیم برای انسان‌ها حدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است. ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد. هم چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تا در دایره‌ی حرمت قدم ننهد. البته، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی‌شمار است. اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سر زد، و تن به این گناه داد، و به فکر جبران کرده‌ی خویش است. چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتد، درست مانند کاسبی که ضرر کرده و شش دانگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند. نکته‌ی ظریفی که در این قسمت آمده این است که امام نفرموده‌اند: «الورع عن محارم الله»، بلکه فرموده‌اند: «ورعهم عن محارم الله»؛ یعنی آن گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می‌کنند. این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است، به این صورت که ابتدا فرمود: «علیکم بهدی الصالحین» و در ادامه جزئیات را ذکر می‌کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است.

صدق و وفا

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنها است. داشتن صدق گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده: «النجاء فی الصدق [۲۶۷]؛ رهایی در راستگویی است». [صفحه ۱۹۹] وفا نیز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می‌کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم‌اند و به عهدی که با آنها بسته پایبند است. یکی از کاسب‌های محترم برای بنده نقل می‌کرد که روزی شخصی آمد و فلان جنس را به صورت نسیه از من خرید. قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه‌ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می‌خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفتم: تو که این جنس را در مغازه داری؟! گفتم مال نیست، آن را فروخته‌ام. پرسید: پس چرا هنوز این جا است؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا

خریدار پول تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد. گفت: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می‌خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می‌دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته‌ام و مال مردم است.

اطاعت صالحان

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی‌دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعابیر تنیدی در مورد افراد کسل آمده است. کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می‌نگرد بدون آن که به زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب‌های قطور همچون: بحارالانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار و موسوعه‌های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده‌اند. این کتاب‌های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک اندک به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند، و چه خون دل‌هایی که نویسنده نخورده و چه رنج‌هایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره‌ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته‌ها خودنمایی می‌کند [صفحه ۲۰۰] تلاش و استمرار پیایی نویسنده است. آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه‌ی لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «خادع نفسک [۲۶۸]؛ نفس خود را فریب دهید». در کلمه «خادع» نکته‌ی نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی به کار می‌برند که فعلی دو سویه و متقابل در میان باشد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می‌گویند «قاتلا زید و عمر» یعنی زید و عمر در حال محاربه با یکدیگرند و هر کدام کمر به قتل دیگری بسته‌اند. چنان که می‌دانیم نفس دائما در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می‌فرمایند: در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهید. آنان که صاحب نفس مطمئنه هستند، از این راه به چنین مقامی دست یافته‌اند. آنان آن قدر با نفس خود نیرنگ کرده‌اند تا توانسته‌اند نفس مطمئنه داشته باشند. نفس عنصر خوبی نیست، ولی قابلیت خوب شدن را دارد. همان طور که خود شیطان هم این قابلیت را دارد. آن که می‌خواهد قدم در راه سعادت نهد، باید تک تک این صفات حسنه را کم کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یک بار، راست می‌گویم تا بینم بعد چه می‌شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی‌شوم و همین طور ادامه دهد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبیند. «الأجر علی قدر المشقة» پاداش به اندازه تحمل دشواری‌ها است». تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است، ولی در هر صورت آن که پر تحرک‌تر است راحت‌تر و زودتر به سر منزل مقصود می‌رسد.

طاعت چیست؟

در روایت صحیحی از اباصلت هروی نقل شده است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: «رحم الله عبداً أحیا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می‌کند» اباصلت پرسید: [صفحه ۲۰۱] یابن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس [۲۶۹] آنان که علوم ما را فرا می‌گیرند و به دیگران نیز می‌آموزند، امر ما را احیا می‌کنند». خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می‌دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعاً مستجاب می‌شود. طاعت الهی در گرو کسب صفات پسندیده است و کسب این صفات نیز رهین تلاش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نماید، مثلاً تصمیم بگیرد چهل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خانه‌اش بدخلقی نکند، آن وقت است که متوجه می‌شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست. ماشینی که در جاده آسفالت حرکت می‌کند همیشه با دنده چهار و روی جاده صاف حرکت نمی‌کند، بلکه گاهی به دست‌انداز بر می‌خورد و ناچار سرعتش کم می‌شود. گاهی نیز ممکن است میخ

یا شیشه‌ای چرخ ماشین را پنجره، و حرکت آن را متوقف سازد. عمل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می‌کند.

حکایت

نقل شده است که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمودند: بسیاری از اوقات اول شب که مشغول مطالعه می‌شدم تا اذان صبح نمی‌خوابیدم. تا صبح نخوابیدن و به مغز خود فشار آوردن و بعد با فکری خسته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل می‌کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می‌کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب‌های قدیمی وجود نداشت. یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده‌ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان نپذیرفتند و دم در نشستند. لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست به بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند. [صفحه ۲۰۲] حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه خواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است. بار اول که آن جا نشست به دلیل استعجاب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان‌هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است.

طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ‌تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است. روزی در ماه رمضان به همراه عده‌ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی‌توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت کنندگان گفت: ان شاء الله، تحمل این سختی‌ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی‌خواهم آجر می‌خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چارچوب خواست و اراده‌ی خدا باشد. نمی‌شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نمازم را سلام دهم حال خوشم را از دست می‌دهم. درست است که اقبال در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چارچوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می‌فرمود: «شخصی ادعا می‌کرد که من در طول عمرم هیچ گاه با تیمم نماز نخوانده‌ام». باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضعیتی برایش پیش نیامده که وظیفه‌اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه‌اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال تیمم نکند)، کار حرامی مرتکب شده است. ملاک در طاعت، خواست خدا است و اگر کسی پایش را فراتر از این حد بگذارد، مخالفت کرده است. باید کارها را «قربة الی الله» انجام داد. شخصی می‌گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی‌دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این [صفحه ۲۰۳] کار را انجام می‌دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی‌شناسد. گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می‌دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی‌شناسم. حال که از دست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکاری را عوض کن، ولی از کار خیر دست برندار. حضرت امام صادق علیه‌السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی‌های صالحان را نیز بر شمرده است. در پایان می‌فرمایند: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت. [صفحه ۲۰۵]

دنیا و ارزش آن

اشاره

و اذا لم يرد الله بعبد خيرا و كله الى نفسه و كان صدره ضيقا حرجا، فان جرى على لسانه حق لم يعقد قلبه عليه و اذا لم يعقد قلبه عليه لم يعطه الله العمل به، فاذا اجتمع ذلك عليه حتى يموت و هو على تلك الحال كان عند الله من المنافقين، و صار ما جرى على لسانه من الحق الذي لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه و لم يعطه العمل به حجة عليه [۲۷۰]؛ هر گاه خدا خیر بنده‌ای را نخواهد او را به خودش واگذار می‌کند و سینه‌اش گرفته و پریشان می‌شود. در این حال اگر سخن حقی بر زبانش جاری شود دل بدان نمی‌بندد و چون بدان دل نمی‌بندد خدا توفیق عمل کردن به آن سخن را به او نمی‌دهد. چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشگاه خدا از منافقان خواهد بود و آن سخن حقی که بر زبانش جاری شده ولی خدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می‌گردد.

ارزش دنیا از نگاه امام علی

امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده‌اند که تا جایی که در کتاب‌ها مطالعه [صفحه ۲۰۶] کرده‌ام قبل از ایشان کسی این نوع تشبیه را به کار نبرده است. البته امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم‌السلام مطالب ابتکاری بسیاری دارند. حضرت می‌فرمایند: «و الله لدنياكم هذه أهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم [۲۷۱]؛ به خدا سوگند که دنیای شما در چشم من بی‌ارج‌تر از پاره‌ی استخوان خوکی است که در دست شخص جذامی باشد.» در نهج‌البلاغه کلمه عراق با کسر عین ثبت شده است، و علامه مجلسی در بحار دو وجه (عراق و عراق) را ذکر کرده‌اند که هر کدام معنای خاصی دارد و به قول مرحوم مجلسی هر دو در منتهای پلیدی است. عراق به استخوان بی‌گوشت و عراق به روده شکم خوک می‌گویند. حضرت می‌فرمایند: «دنیاکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسی از دنیا بدش بیاید اما طلاقش ندهد؛ مانند کسی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی‌دهد. حضرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاقه کرده‌اند و زن سه طلاقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دلبستگی مسئله‌ای است و بهره‌مندی از نعمت‌ها بدون دلبستگی مسئله‌ای دیگر. عراق استخوان خوکی است که حیوانات گوشت آن را خورده‌اند. اگر عراق باشد، یعنی روده. آن هم روده درون شکم خوک که انسان از تصور آن نیز حالش به هم می‌خورد. انسان‌ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال گوشت دوری می‌کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی. اگر یک سینی غذا در جلو شخص جذامی گذاشته شده است مردم از آن می‌گریزند، چه رسد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسلام سفارش شده است همان طور که از شیر فرار می‌کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست‌تر است. این دنیا فقط پول، جوانی، ریاست، خوش اندامی و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تفاخر و غیره ذکر کرده است. پول فقط یکی از مظاهر دنیا است. در منتهی الآمال آمده است حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشته باشد وعظ دیگران فایده‌ای به حالش ندارد. انسان اگر پا نداشته باشد با صد تا عصا هم [صفحه ۲۰۷] نمی‌تواند راه برود، باید پا داشته باشد تا بتواند به کمک عصا راه برود. باید انسان خودش اقدام به اصلاح نفس کند تا موعظه‌های دیگران برایش سودمند باشد. وقتی که انسان «و كله الله الى نفسه» شد، یعنی خدا او را به خویش واگذار کرد برای پول و مانند آن آدم هم می‌کشد. یکی از کارهایی که ابن زیاد نسبت به حضرت مسلم انجام داد این بود که با حیل‌های مختلف از جمله پول وضعیت دشوار و غریبی را بر آن حضرت تحمیل کرد. او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را بردارید و اعلام کنید هر کس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امام خواهد بود. او هم چنین عده‌ای را با ریاست و عده دیگری

را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسمت تقسیم کرد تا نقشه خود را پیاده کند. در نهایت وضع چنان شد که دوستان حضرت مسلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنده شدند. این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می‌فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی‌ارزش‌تر است. خیلی از امثال من بعضی از محرمات و واجبات را نمی‌دانند. اسحاق بن عمار [۲۷۲] به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله، بچه‌ای دارم که اذیت می‌کند. چقدر حق دارم که او را بزنم؟» خیلی‌ها ممکن است اهل نماز و روزه باشند، اما نمی‌دانند که پدر تا چه حدی حق دارد بچه‌اش را تنبیه کند؟ حضرت فرمودند: چقدر او را می‌زنی؟ گفت: خیلی شیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزنم. حضرت فرمودند: نه، جایز نیست. عرض کرد: یابن رسول الله، چقدر بزنم؟ گفت: یک مرتبه. عرض کرد: فایده ندارد. فرمودند: دو مرتبه. عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم، اگر بداند او را بیش از دو بار نمی‌زنم زندگی‌ام را تباه خواهد کرد. حضرت فرمودند: سه مرتبه بزن. گفت: یابن رسول الله، فایده ندارد. نقل می‌کنند که حضرت صورتشان سرخ شد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند: «اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن». انسان اگر «و کله الله الی نفسه» شد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسش می‌گردد و از امور معنوی و دینی باز می‌ماند. از سوی دیگر اگر بخواهد بداند که واجبات [صفحه ۲۰۸] و محرمات چیست خیلی وقت پیدا نمی‌کند که به دنیا برسد، فقها می‌فرمایند: ظلم مطلقاً حرام است. اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟ هر چیزی که عرفاً ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلاً اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طرق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می‌گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهد، اما اگر محبت مصداق ظلم باشد حرام است. این بچه می‌ترسد و اشکش جاری می‌شود این ظلم نیست؟ انسان بچه‌اش را به هوا پرتاب می‌کند و او می‌ترسد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شهوات نیست، اینها هم مصادیق ظلم است. آن وقت این خود انسان است که زمینه «لم یرد الله بعبد خیراً» را فراهم می‌کند. «ان الله لا یظلم مثقال ذره» [۲۷۳]؛ خدا به اندازه ذره‌ای به کسی ستم نمی‌کند. من در جایی غیر از قرآن ندیدم که از ذره به مثقال تعبیر شده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداوند خودش اراده کند بنده‌ای را به نفس خود واگذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه‌ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ما است. [صفحه ۲۰۹]

دوستی خدا

و من سره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمل بطاعة الله و لیتبعنا ألم یسمع قول الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم: (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۲۷۴] [۲۷۵]؛ هر که دوست دارد که بداند خدا او را دوست دارد یا نه، باید در طاعت خدا بکوشد و از ما پیروی کند. آیا این گفته خدای متعال را نشنیده‌اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدا باشید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد. حضرت در آخرین بخش نامه‌ی خود می‌فرمایند: کسی که می‌خواهد بداند خدا او را دوست دارد، یا نه، باید از فرمان خدا اطاعت کند و از اهل بیت علیهم السلام پیروی نماید. علامت دوستی خدا این دو چیز است. کسی که این دو کار را انجام دهد. بنابر فرمایش حضرت صادق علیه السلام خدا او را دوست می‌دارد. سپس حضرت به آیه‌ی شریفه استشهاد می‌کنند و می‌فرمایند: آیا این آیه به گوش شما نخورده است؟ در زبان عربی یک «استماع» و یک «سماع» هست. گاهی کسی قرآن می‌خواند و شما با توجه، به آن گوش جان می‌سپارید این کار شما را «استماع» می‌گویند، اما وقتی انسان مشغول کاری است و مثلاً دارد می‌نویسد یا مطالعه می‌کند، و همزمان این صدا به [صفحه ۲۱۰] گوشش می‌خورد این را «سماع» می‌گویند. بین فقها اختلاف هست که اگر کسی آیه‌ی سجده‌ی واجب را خواند و دیگری سماع کرد نه استماع، آیا سجده بر شنونده واجب است. اگر استماع می‌کرد، یعنی گوش فرا می‌داد فقها اجماع دارند که سجده واجب است. و در این فرع، اختلافی نیست، اما آیا در سماع هم سجده

است یا نه؟ فتوای عده‌ای از علما بر وجوب و نظر عده‌ی دیگر بر عدم وجوب است. در نامه امام صادق علیه‌السلام، تعبیر سماع آمده، نه استماع. فرمودند: «ألم يستمع»، بلکه فرمودند: «ألم يسمع»؛ یعنی آیا این آیه به گوشش نخورده است؟ لازم نیست به این آیه گوش جان سپرده باشد، بلکه همین قدر که به گوشش خورده باشد برای درک رابطه حب الهی با آن دو کار کافی است. «ألم يسمع قول الله عزوجل لنبیه: قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببكم الله؛ آیا این گفته خدای متعال را نشنیده‌اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد». [صفحه ۲۱۱]

پیرامون واقعه غدیر

اشاره

لازم به ذکر است که شرح فراز آخر نامه‌ی امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم مصادف با روز عید غدیر بوده، لذا معظم له این گفتار را درباره‌ی عید غدیر در ادامه مطلب بیان فرموده‌اند. (ویراستار). امروز روز غدیر است و چنین روزی به فرمایش معصومین علیهم‌السلام عظیم‌ترین عید در اسلام است. در بیشتر تفاسیر قرآن و کتاب‌های روایی ماجرای غدیر آمده است [۲۷۶]. غدیر واقعه سرنوشت ساز و مهمی در تاریخ پیامبر خدا است. کم و بیش انسان‌ها اسم غدیر را شنیده‌اند. اما باید بدانیم که بسیاری از جمعیت جهان هنوز اسم غدیر را نشنیده‌اند، و ماجرای غدیر را نمی‌دانند. بزنی که از خوبان اصحاب معصومین علیهم‌السلام است از حضرت رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لو عرف الناس فضل هذا اليوم بحقیقه لصفحتهم الملائکة فی کل يوم عشر مرات [۲۷۷]؛ اگر مردم حقیقت این روز را چنان که باید می‌شناختند، هر آینه فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می‌کردند». غیر از روز غدیر در جایی یا مناسبتی نیست که ملائکه با انسان‌ها مصافحه کنند. روایت دیگری نداریم که ملائکه به مناسبتی روزی ده بار با انسان مصافحه کنند، مگر در مسئله غدیر. ملائکه موجودات معمولی نیستند. و قرآن درباره‌ی ملائکه فرموده است: «لا یعصون الله [۲۷۸]؛ مرتکب معصیت خدا نمی‌شوند». [صفحه ۲۱۲] ملائکه عصمت دارند، ولی مرتبه عصمت آنها پایین‌تر از مرتبه عصمت چهارده معصوم علیهم‌السلام است. این که این موجودات به دور از پلیدی و گناه، با غدیر شناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می‌کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کنند. اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتد، مایه بسی افتخار است، چه رسد به روزی ده بار. ارحام و بستگان شاید سالی یک بار به دیدن شما بیایند و با شما مصافحه کنند. اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته‌ای یک بار، و در نهایت اگر علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق‌العاده‌ای است که فرشتگان را وامی‌دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیر شناسان را تحیت بگویند. از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می‌گیرد. عمل مرتبه‌ی بعد از معرفت قرار می‌گیرد. این مقدمه‌ی عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می‌گذاریم؟ برای این که شخص عالم ارزش دارد. هر چند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد. در بعضی از زیارتنامه‌ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می‌کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثنا است. حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: «و انا لأمرأء الکلام [۲۷۹]؛ ما [ملک] سخن را امیرانیم». حضرت رضا علیه‌السلام اینجا فرموده‌اند: «ان عرف الناس» یا «اذا عرف الناس»، بلکه فرمودند: «لو عرف الناس». در کتاب‌های ادبیات می‌گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می‌رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم چنین قید «بحقیقه» نیز در کلام حضرت آمده است. فضیلت غدیر یک حقیقت فوق‌العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند. این روایت را با روایات دیگر جمع می‌کنیم تا معنای غدیر روشن‌تر شود. به عنوان [صفحه ۲۱۳] مثال در روایت آمده

است که اگر مانع امیرمؤمنان علیه السلام نمی شدند، و آن حضرت می توانستند در این سی سال از عمر مبارکشان درست کار کنند «أقام کتاب الله کله و الحق کله [۲۸۰]؛ تمام کتاب خدا و تمام حق را برپا می داشت». یک جزء از کتاب خدا «أقیموا الصلاة» است یک جزء آن «أتوا الزکاة» است. یک قسمت آن حج است و یک قسمت هم «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً [۲۸۱]؛ تمام آنچه روی زمین است برای شما آفرید». همه اینها را امیرمؤمنان علیه السلام اقامه می کردند. در آیه شریفه آمده است: «لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم [۲۸۲]؛ در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند». آن وقت دیگر روی کمره ی زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیدا نمی شد. ۲۵ سال امیرمؤمنان علیه السلام را که غدیر متعلق به او است خانه نشین کردند و با این کار در گنجینه های زمین و آسمان را بر مردم بستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان مولای مردم معرفی کنند: «یاأیها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک [۲۸۳]؛ ای رسول، آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده (یعنی مسئله غدیر) را به گوش همه برسان». کنار نهادن امیرمؤمنان علیه السلام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر علیه السلام چهار سال حکومت کرد و اگر آن چهار سال با حکومت های امروزی مقایسه شود معلوم می شود که عدالت چیست و علی کیست. امروزه در دنیای شرق و غرب به دروغ شعار آزادی می دهند، ولی هزاران نفر بی گناه کشته می شوند و میلیون ها نفر در زندان های حاکمان بی هیچ گناهی هم چنان اسیرند و میلیون ها انسان تشنه و گرسنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی ها و پریشانی ها آن است که مسیر غدیر در ۱۴۰۰ سال پیش عوض شد. [صفحه ۲۱۴] یکی از خوارج نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: «اتق الله فانک میت [۲۸۴]؛ از خدا بترس، چرا که روزی می میری». در آن زمان امام علی علیه السلام ریاست بزرگ ترین کشور را دارا بود، ولی با این قبیل معترضان با مهربانی برخورد می کرد. این آموزه ناب را باید با ارزش ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسی به من بگوید: «اتق الله» گردنش را می زنم! به نام خلیفه رسول خدا این گونه با مردم عمل می کردند. حضرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسی می تواند چنین سخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسد به مسئول بزرگ؟ در دنیا قانونی وضع می شود که اگر به فلان کس اهانت کردند جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست. «لاقام کتاب الله کله» در این کلمه ی «کله» یک دنیا مطلب نهفته است. قسمت هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می کنند و در مقابل، بخش هایی از آن مورد اهمال و بی مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی ها را به این دلیل که گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض [۲۸۵]؛ بعضی را می پذیریم بعضی را نمی پذیریم». نکوهش کرده است. وقتی همه اجزای بدن این انسان، اعم از قلب، خون، اعصاب و غیره سالم باشد انسان می تواند راه برود و کار کند، اما اگر بعضی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را درآورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می شود. چشمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است. زمانی می توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه ی کامل (کل مرکب) مورد استفاده قرار گیرد. حضرت امیر علیه السلام با اینکه خلیفه رسول خدا است در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریاست عامه مسلمانان را داشت و علی علیه السلام خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا علیها السلام سیزده وصله داشت. امیرمؤمنان با بیت المال مسلمانان همان گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می کرد، ولی عمر اموال مردم [صفحه ۲۱۵] را از سالی به سال دیگر نگه می داشت. در تاریخ نوشته اند خمس آفریقا را که آوردند عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شاید میلیون ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسلمانان دیگر نرسید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربنه تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می شود. غدیر چشمه جوشان

مهر و عدالت است. علی علیه السلام که خود ملا-ک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل نمی کند: «فمن اعتدى عليك فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليك» [۲۸۶]؛ هر کس به شما تجاوز کرد بر او همان گونه تعدی کنید». علی نمی گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هستم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می کند. «و أن تعفوا أقرب للتقوى» [۲۸۷]؛ اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است». اگر امیرمؤمنان بعد از پیامبر سی سال حاکم می شد و راهنمایی مسلمانان را به دست می گرفت، این اخلاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیدا می کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم. نوشته اند مساحت خانه هارون عباسی شانزده کیلومتر مربع بود، در حالی که دختران امام موسی بن جعفر علیهما السلام، دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک چادر نماز بیشتر نداشتند و باید صبر می کردند و یکی یکی نماز می خواندند. شخصی به کوفه آمد و به یکی از مسلمان ها گفت: رئیس شما چه کسی است؟ خانه ی امیرمؤمنان را نشان دادند. خانه امام علی علیه السلام را که از نزدیک دید گفت: اثاث و خانه شما همین است؟ امام فرمودند: اثاث های دیگر را به آن خانه فرستادم [۲۸۸] آن شخص بیرون آمد و از مردم پرسید: خانه دیگر امیرمؤمنان کجا است؟ گفتند: خانه ی دیگری ندارد. خانه اش همین است که دیدی. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثیه را به خانه [صفحه ۲۱۶] دیگر فرستادم. گفتند: مقصودش خانه ی آخرت است. ولی در تاریخ مدینه [۲۸۹]، که قبل از طبری نوشته شده، آمده است که ابوبکر وقتی که مرد سه باب خانه داشت.

غدير و نفی ظلم و دروغ

در روایتی آمده است حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومتشان از محله ای عبور می کردند که عده ای از کودکان مکتب خانه با حضرت برخورد کردند، و نوشته های خود را به حضرت نشان دادند و گفتند: یا امیرمؤمنان، کدام یک از اینها زیباتر است؟ فرمود: «أما انها حكومة و الجور فيها كالجور في الحكم» [۲۹۰]؛ همانا این کار قضاوت است و ستم کردن در آن مانند ستم کردن در داوری است. حضرت از ما می خواهد که وقتی بین دو کودک قضاوت می کنیم، مانند یک قاضی عادل با ملاحظه و به گوش باشیم تا مبادا پا از حق فراتر گذاریم. این است منطق غدیر. آن بچه ها فقط می خواستند آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید کدام یک زیباتر است، ولی حضرت می فرمایند: این مثل دادگاه است و باید در آن دقت کرد و خدا را در نظر داشت. اگر چنین کسی سی سال مردم را تربیت می کرد و دستش را باز می گذاشتند دنیا وضع دیگری داشت.

غدير و مسئولیت ما

ما دو مسئولیت در برابر غدیر داریم: یکی آن که غدیر را به دنیا بشناسانیم؛ و این یک ارشاد است و ارشاد گمراه واجب کفایی است، اگر من فیه الکفایه بود از دیگران ساقط می شود، ولی اگر نبود به گردن همه است و به واجب عینی تبدیل می شود. البته، خیلی کار می خواهد تا غدیر در همه جا شناخته شود. مسئولیت دیگر این است که انسان سعی کند خود را با تعالیم قرآن و با امیرمؤمنان علیه السلام و با روح غدیر تطبیق دهد. و صلی الله علیه و آله الطاهرین.

پاورقی

[۱] کافی، ج ۸، ص ۲. [۲] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۰. [۳] متن نامه. [۴] فرقان، آیه ۷۷. [۵] بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲. [۶] آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره. [۷] بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۱۶. [۸] کافی، ج ۲، ص ۴۵۳. [۹] محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهری (۱۲۴ - ۵۸ ق) از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از

اصحاب امام صادق علیه السلام نیز شمرده‌اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده‌اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می‌داند که حدیث را تدوین نموده است. (ریحانۃ الادب، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹). [۱۰] زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین علیه السلام است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرای کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با تشویق زنش هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهد شهادت نوشیدند. [۱۱] علی نمازی شاهرودی (۱۳۶۳ - ۱۲۹۳ ش)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فرا گرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره‌مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می‌توان مستدرک سفینه البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست منتهی الجمان، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد. (اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، ج ۶، ص ۶۴). [۱۲]

ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم ۱۵۷ کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم‌ترین آنها تفسیر عیاشی است. (ریحانۃ الادب، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱). [۱۳] ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز (م: حدود ۳۴۰ ق) از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و از وی روایت نموده است. وی در علم رجال تبحر داشت و کتاب رجال او معروف است، نام اصلی این کتاب معرفة اخبار الرجال یا معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين است. رجال کشی به دست شیخ طوسی تلخیص شده و اختیار الرجال یا اختیار الکشی نامیده شده است آنچه امروز در دسترس است همین خلاصه است و اصل کتاب وی بنابر قولی موجود نیست. (ریحانۃ الادب ج ۵، ص ۶۳ - ۶۲). [۱۴] ابوالخیر ابوالحسن (ابوالعباس) احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی، صاحب رجال مشهور، از علمای امامیه در قرن پنجم، از شاگردان سید مرتضی است و از شیخ مفید، هارون بن موسی تلعبیری، احمد بن نوح سیرافی و احمد بن حسین ابن الغضائری روایت کرده است از آثار وی می‌توان رجال وی را نام برد. (ریحانۃ الادب، ج ۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵). [۱۵] متن نامه. [۱۶] غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۵۷، ح ۵۴۷۳. [۱۷] عده‌ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می‌کنند. [۱۸] بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹. [۱۹] عبدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، (سه سال قبل از هجرت - ۶۸ ق) معروف به ابن عباس، از اکابر صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از شاگردان خاص امیرمؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد. [۲۰] نهج البلاغه، خطبه ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۷۶. [۲۱] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۲] طمرین به لباس دو تکه‌ای می‌شود که یک تکه‌ی آن از شانه تا کمر را می‌پوشاند و نصف دیگر آن از کمر تا ساق پاها را می‌پوشاند. مطمار به ژنده‌پوش گفته می‌شود. [۲۳] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۴] همان، نامه ۶۹. [۲۵] همان، خطبه ۱۶. [۲۶] سمره بن جندب (م: ۶۰ ق) از جنایت‌کاران عصر بنی‌امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه‌ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد» (بقره ۲۰۷) «را حادثه‌ی لیلۃ المیت می‌دانند و برآنند که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام و جان‌فشانی ایشان در شب هجرت رسول خدا نازل شده اما سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضر شد که نزول این آیه را درباره‌ی حضرت علی علیه السلام انکار کند و در مجمعی عمومی بگوید که آیه درباره عبدالرحمان بن ملجم نازل شده است. وی نه تنها نزول آیه را درباره‌ی علی علیه السلام انکار کرد، بلکه آیه‌ی دیگری را که درباره‌ی منافقان است مربوط به علی علیه السلام دانست. آیه یاد شده این است: «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو ألد الخصام» (بقره ۲۰۴)؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.» آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی علیه السلام کشت. وقتی زیاد از او

بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی گناهی باشد، با کمال بی شرمی پاسخ داد: «لو قتلت مثلهم ما خشیت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال پنجاهم هجری). [۲۷] مستحب است شخص طلب کار، وقت بدهی خود را از بدهکار دریافت می کند از او بپرسد که پول را از کجا آورده است این مطلب از آن رو نیست که از حلال بودن پول اطمینان حاصل شود، بلکه حتی اگر طلبکار یقین داشته باشد از راه حلال بوده مستحب است سؤال کند تا مطمئن گردد بدهکار ضروریات زندگی اش را برای پرداخت دین نفروخته است. [۲۸] نهج البلاغه، نامه ی ۳۱. [۲۹] علی بن حسین (۴۳۶ - ۳۵۵ ق)، معروف به سید مرتضی و ملقب به ثمانین ذوالثمانین، ابوالثمانین و علم الهدی، نسبش به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد، از استادان وی می توان شیخ مفید، خطیب ابن نباته، و شیخ حسین بن بابویه را نام برد. شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراجکی و سلار بن عبدالعزیز از شاگردان وی بوده اند. (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۹۰ - ۱۸۳). [۳۰] ابوجعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ ق) مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعیان به نام تهذیب و استبصار و بنیان گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شیعیان و عامه داشته است. (اثر آفرینان، ج سوم، ص ۳۷۹ و ۳۸۹). [۳۱] سید محمد مهدی طباطبایی بروجرودی (۱۲۱۲ - ۱۱۵۵ ق) فقیه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است در پانزده سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وی می توان مصباح و الدرّة البهیة را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۵). [۳۲] ملا احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبیلی (م: ۹۹۳ ق) از محضر اساتیدی همچون شهید ثانی بهره مند گردید و پس از شهید ثانی مرجعیت شیعه به وی رسید او معاصر شیخ بهائی و میرزا محمد استر آبادی صاحب رجال بوده است. از شاگردان او می توان صاحب معالم و امیر فیض الله تفرشی، و از آثار وی می توان حدیقه الشیعه، زبدۀ البیان فی براهین آیات احکام القرآن را نام برد (اثر آفرینان، ج ۵، ص ۲۷۰). [۳۳] شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۳۵۵ - ۱۲۷۵ ق)، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استادانی همچون سید محمد طباطبائی فشارکی، آیت الله محمد تقی شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی بهره مند گردید. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افکند و حوزه علمیه ی این شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وی می توان، آیات عظام مرعشی، شریعتمداری و گلپایگانی را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۲۵۹). [۳۴] متن نامه. [۳۵] رحمن، آیه ی ۶۰. [۳۶] رعد، آیه ۲۲. [۳۷] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶: «عن ابی جعفر علیه السلام (فی حدیث) قال: أوحی الله الی شعيب النبی علیه السلام انی معذب من قومک مأه الف، اربعین ألفا من شرارهم و ستین ألفا من خیارهم، فقال علیه السلام: یا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخیار؟ فأوحی الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبى...». [۳۸] قلم، آیه ۹. [۳۹] آل عمران، آیه ۱۵۹. [۴۰] بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸. [۴۱] وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹. [۴۲] نحل، آیه ی ۹۰. [۴۳] محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ - ۱۰۳۷ ق)، محدث و فقیه بزرگ امامی، از محضر استادانی همچون شیخ عبدالله بن جابر آملی، شیخ علی جبل عاملی و ملا محسن فیض کاشانی بهره مند گردید. پس از فراگیری علوم عقلی به علم حدیث روی آورد و آثار بسیاری در این زمینه من جمله کتاب عظیم بحار الانوار به رشته تحریر درآورد. از زمان شاه عباس دوم تا زمان سلطان حسین دارای مقام و قدرت دینی بود و عنوان شیخ الاسلامی از جانب سلاطین صفوی به وی عطا گردید. [۴۴] رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر (۶۶۴ - ۵۸۹ ق) معروف به سید بن طاووس، فقیه، متکلم، محدث و مورخ، مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلّی و مادر پدرش دختر شیخ طوسی است، با دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم معاصر بوده و با آنها رابطه خوبی داشته است. پس از تصرف عراق توسط مغولان تلاش فراوانی جهت جلوگیری از ویرانی انجام داد. مقام نقابت علویان را با اکره قبول کرد و تا آخر عمر در این مقام بود. (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵). [۴۵] مسعود بن ابی فراس (ورام) متوفای ۶۰۵ ق فقیه و محدث امامی، نسبش به مالک اشتر نخعی می رسد و جد مادری سید بن طاووس است کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر که به مجموعه ورام شهرت یافته از آثار اوست. (ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴). [۴۶] بحار الانوار، ج

۱۱، ص ۲۹۸. [۴۷] نمل، آیه ۱۴. [۴۸] یوسف، آیه ۸۹. [۴۹] هود، آیه ۱۱۹. [۵۰] متن نامه. [۵۱] در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله‌ی آنها را اجتهاد گویند. [۵۲] روم، آیه ۱۰. [۵۳] حجر، آیه ۱۹. [۵۴] بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸. [۵۵] زمر، آیه ۴۷. [۵۶] بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۶. [۵۷] طور، آیه ۲۱. [۵۸] نجم، آیه ۳۹. [۵۹] زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه‌السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص ۶۰۸، چاپ دارالثقلین، قم. [۶۰] در شورائی که بعد از عمرو به دستور وی تشکیل شد به حضرت علی علیه‌السلام پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می‌کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم اما سیره‌ی آن دو را نه نمی‌پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می‌کنم. [۶۱] بحارالأنوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸. [۶۲] همان. [۶۳] کافی، ج ۱، ص ۵۹. [۶۴] در بعضی از نسخه‌ها تزلقوا آمده است. (متن نامه). [۶۵] کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، باب الصمت و حفظ اللسان. [۶۶] بحارالأنوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷. [۶۷] همان، ج ۳۳، ص ۱۶۹، باب ما ورد فی معاویه. [۶۸] احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷، احتجاج زینب بنت علی بن ابی‌طالب. [۶۹] نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶. [۷۰] بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹ و ۲۶۲؛ مصباح المتهجد، ص ۷۱۹. [۷۱] غررالحکم، ص ۴۷. [۷۲] برای نمونه: فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه (بقره، آیه ۱۷۳)؛ فمن تعجل فی يومین فلا- اثم علیه (بقره، آیه ۲۰۳)؛ و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما (نساء، آیه ۳۰). [۷۳] برای نمونه: و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیه الرسول (مجادله، آیه ۸)؛ و تری کثیرا منهم یسارعون فی الائم و العدوان (مائده، آیه ۶۲). [۷۴] مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۶۲ از سوره‌ی مائده آورده است: «الفرق بین الائم و العدوان ان الائم الجرم کائنا ما کان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اثم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اثم می‌گویند، اما عدوان به ظلم گفته می‌شود. (تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۳۴). [۷۵] متن نامه. [۷۶] کافی، ج ۴، ص ۱۲، باب کفایه العیال و التوسع علیهم؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۲. [۷۷] بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰. [۷۸] اختیار معرفه الرجال، ص ۵۹۲ - ۵۹۱. [۷۹] شیخ عباس قمی فرزند محمدرضا معروف به محدث قمی (م: ۱۳۵۹ ق) از شاگردان و ملا-زمان میرزا حسین نوری بود و دارای آثار بسیار پر ارزشی همچون: بیت الأحران فی مصائب سیده النسوان، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، الکنی و الألقاب، منازل الآخرة، منتهی الآمال فی مصائب النبی و الآل و مفاتیح الجنان می‌باشد (ریحانه الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ و ۴۸۸). [۸۰] سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود (۱۳۶۶ - ۱۲۸۲ ق) فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره‌ی سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره‌مند گردید. سال ۱۳۰۶ ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف گردید و در درس زندگانی همچون میرزا حبیب‌الله رشتی، آخوند خراسانی، سید میرزا محمدتقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال ۱۳۳۱ ق به مشهد رفت و در آن جا علاوه بر عهده‌دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال ۱۳۱۴ ش به تهران آمد و از آن جا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال ۱۳۲۱ ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت (اثر آفرینان: زندگی نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۴، ص ۳۵۸). [۸۱] سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۱۳۶۹ - ۱۲۷۹ ش) اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که از مراجع تقلید بودند. [۸۲] بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸، باب ۷، [۸۳] تحریم، آیه ۶. [۸۴] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶. [۸۵] شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع (م: ۱۳۱۰ ق، تهران) از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۲۵۵ ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال‌های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه‌ی وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

[۸۶] شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری (م: ۱۲۸۱ ق) فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء و المجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال ۱۲۳۲ ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال ۱۲۴۰ ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه‌ی اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال ۱۲۵۰ وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ ق مرجع تقلید شیعیان گردید. (اثر آفرینان: زندگی نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۱، ص ۳۲۰). [۸۷] ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی (م: ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ ق) از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی‌دان، حکیم، فیلسوف و شاعر می‌باشد. او استاد شیخ مرتضی انصاری بود و از پدر خود و سید بحر العلوم و شیخ کاشف الغطاء روایت می‌کرده است. (ریحانۃ الادب، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۶۰). [۸۸] مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸. [۸۹] متن نامه. [۹۰] تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و کرنش نیز آمده است. [۹۱] سید عبدالله شبر فرزند محمدرضا (م: ۱۲۴۲ ق) از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود. [۹۲] ص، آیه ۳۵. [۹۳] بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۶. [۹۴] جمعه، آیه ۱. [۹۵] اسراء، آیه ۴۴. [۹۶] هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می‌شود، هر قانونی کلی استثنائاتی دارد. [۹۷] بقره، آیه ۱۰۶. [۹۸] جمعه، آیه ۱. [۹۹] بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰. [۱۰۰] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸. [۱۰۱] مؤمنون، آیه ۱۴. [۱۰۲] روم، آیه ۱۴. [۱۰۳] خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. (شیرازی). [۱۰۴] سید محمد کاظم یزدی. [۱۰۵] ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می‌کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهراً یکی از اصول اربعه‌ا است. وی در عهد امام رضا علیه السلام وفات یافت (ریحانۃ الادب، ج ۷، ص ۵۱۶). [۱۰۶] متن نامه. [۱۰۷] بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰. [۱۰۸] بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۶. [۱۰۹] حدید، آیه ۱۳. [۱۱۰] بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵. [۱۱۱] همان. [۱۱۲] متن نامه. [۱۱۳] بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۳، باب ۵ (باب دخوله الشعب و ما جرى بعده الى الهجرة و عرض نفسه على القبائل و...). [۱۱۴] همان، ص ۶. [۱۱۵] همان، ص ۱۸. [۱۱۶] مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در میان عرب‌ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به جا می‌آوردند و خانه خدا را طواف می‌کردند، اما در حین طواف مرتکب اعمال زشتی می‌شدند. (شیرازی). [۱۱۷] عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهب الجمحي، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از اسلام از حکمای عرب بود. وی سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دوبار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می‌دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می‌بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد. ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست. عثمان نیز با صدای بلند گفت، تصدیق می‌کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب «لبید» بر آن جمع وارد شد و شروع به خواندن قصیده معروف خود نمود: «ألا كل شيء ما خلا الله باطل؛ هر موجودی جز خدا پوچ و بی‌اساس است». عثمان با صدای بلند گفت: «راست گفتم». لبید مصراع دوم را خواند «و كل نعيم لا محالة زائل؛ تمام نعمت‌های الهی ناپایدار است». عثمان بر آشفت و گفت اشتباه می‌کنی، نعمت‌های سرای دیگر ناپایدار نیست. اعتراض عثمان، بر لبید گران آمد و گفت ای قریش، وضع شما عوض شده است. این فرد کیست؟ یک نفر از حضار گفت: این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصی مثل خودش پیروی می‌کند. گوش به سخن او نده. سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت. و

چهره او را سیاه کرد. ولید بن مغیره گفت: اگر در پناه من باقی می ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی رسید. عثمان گفت: در پناه خدای بزرگ هستم، ولید گفت، حاضرم بار دیگر به تو پناه دهم. گفت: هرگز نخواهم پذیرفت. (لغت نامه دهخدا؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۵ و ۱۳۶). [۱۱۸] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۷. [۱۱۹] احزاب، آیه ۲۱. [۱۲۰] انفال، آیه ۴۲. [۱۲۱] نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسین بن یحیی بن هذلی حلی، معروف به محقق حلی (۶۷۶ - ۶۰۲ ق) از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می توان استحباب التیاسر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد (ریحانۃ الادب ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا). [۱۲۲] شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰. [۱۲۳] محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی (م: ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ ق) از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامه، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می باشد نسبت کتاب معروف وی (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام) به فقه جعفری، مانند نسبت بحارالانوار مجلسی است به اخبار اهل بیت علیهم السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است (ریحانۃ الادب ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸). [۱۲۴] جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۱. [۱۲۵] احزاب، آیه ۲۱. [۱۲۶] ابوعبدالله محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (م: ۴۱۳ ق) فقیه، اصولی، محدث، رجالی و متکلم و از شاگردان جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابوغالب رازی، احمد بن محمد بن حسن بن ولید بوده است. سید رضی، سید مرتضی، شیخ ابوالفتح کراچکی، شیخ طوسی و سلار بن عبدالعزیز دیلمی، از شاگردان مبرز شیخ بوده اند. وی دارای تألیفات بسیار از جمله: احکام اهل الجمل، الاختصاص، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، الاستبصار فی ما جمعه الشافعی من الأخبار، الانتصار، التمهید، کشف الالتباس، المقنعه می باشد. (ریحانۃ الادب ج ۵، ص ۳۶۵ - ۳۶۱). [۱۲۷] انفال، آیه ۴۲. [۱۲۸] احقاف، آیه ۳۵. [۱۲۹] صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه ۴ و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه ۳۴ است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد. [۱۳۰] قصص، آیه ۴۱. [۱۳۱] متن نامه. [۱۳۲] حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم. [۱۳۳] هود، آیه ۴۶. [۱۳۴] ضرب المثلثی عربی است، معادل فارسی آن: «به در می گوید تا دیوار بشنود». [۱۳۵] حجرات، آیه ۶. [۱۳۶] آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید. [۱۳۷] نساء، آیه ۳۴. [۱۳۸] عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی داشتند. [۱۳۹] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۲، باب غزوة بدر الکبری. [۱۴۰] عثمان بن مظعون. [۱۴۱] محمد جواد بلاغی (۱۳۵۲ - ۱۲۸۳ ق) از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی و استاد آیه الله خوبی بود. [۱۴۲] ایشان کتاب های دیگری نظیر انوار الهدی و نصائح الهدی نیز دارند که با کتاب پیش گفته تشابه اسمی دارند. [۱۴۳] پدر آیه الله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغی. [۱۴۴] انعام، آیه ۳۴. [۱۴۵] در بین اعراب ضرب المثل است. [۱۴۶] نمل، آیه ۱۴. [۱۴۷] یس، آیه ۳۰. [۱۴۸] متن نامه. [۱۴۹] نجم، آیه ۳۹. [۱۵۰] نجم، آیه ۴۰. [۱۵۱] فرقان، آیه ۷۷. [۱۵۲] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶. [۱۵۳] احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ - ۷۵۷ ق). [۱۵۴] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۲. [۱۵۵] همان. [۱۵۶] بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۴۰. [۱۵۷] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷. [۱۵۸] همان. [۱۵۹] همان. [۱۶۰] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۰. [۱۶۱] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳. [۱۶۲] غافر، آیه ۶۰. [۱۶۳] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۸، باب وجوب ترک الداعی الذنوب. [۱۶۴] فاطر، آیه ۶. [۱۶۵] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۹. [۱۶۶] کافی، ج ۲، ص ۴۴۸. [۱۶۷] لقمان، آیه ۱۵. [۱۶۸] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱. [۱۶۹] همان. [۱۷۰] این شاعر کمیت بن زید است که از ستاینندگان اهل بیت علیهم السلام و از شاعران خوب است. در بعضی از متون تاریخی آمده است که شاعر جواب داد: «قد قلت ذلک فوالله ما رجعت عن ایمانی و انی لکم لموال ولکنی قلته علی التقیه؛ بله من آن را

سروده‌ام، ولی به خدا قسم از عقیده‌ام نسبت به شما بر نگشته‌ام، و البته از پیروان و موالیان شمایم، و آنچه را (در این شعر) گفته‌ام از روی تقیه بوده است (و نه از روی عقیده)». [۱۷۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۷. [۱۷۲] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱. [۱۷۳] همان، ج ۹۰، ص ۳۵۱. [۱۷۴] متن نامه. [۱۷۵] اسراء، آیه ۷. [۱۷۶] تغابن، آیه ۱۶. [۱۷۷] آل عمران، آیه ۹۷. [۱۷۸] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۸. [۱۷۹] سید محمد حسین طباطبائی بروجردی (۱۳۴۰ - ۱۲۵۲ ش) از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم نظیر عالم تشیع است که در عمر با برکت خود بزرگ‌ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است. [۱۸۰] کافی، ج ۶، ص ۳۵۰. [۱۸۱] متن نامه. [۱۸۲] فصلت، آیه ۴۶. [۱۸۳] ذاریات، آیه ۵۸. [۱۸۴] نجم، آیه ۳۹. [۱۸۵] منیه المرید، ص ۱۶۰. [۱۸۶] در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است. [۱۸۷] مادر شوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه می‌گویند ولو اینکه خواهر پدر نباشد. [۱۸۸] نساء، آیه ۷۹. [۱۸۹] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۸، گوینده اشعار «متلمس» است. [۱۹۰] متن نامه. [۱۹۱] نساء، آیه ۶۵. [۱۹۲] خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعی و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلاً اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می‌شود که رؤیایش، رؤیای صادقه بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری‌اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادقه و غیر صادقه اشاره شده است و از خواب‌های صادقه به «رؤیا» تعبیر شده است. [۱۹۳] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۶، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش به صورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این گونه باش» به چاپ رسیده است. (ویراستار). [۱۹۴] زلزله، آیات ۷ و ۸. [۱۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲. [۱۹۶] همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴. [۱۹۷] همان، ج ۹۲، ص ۳۸۴. [۱۹۸] متن نامه. [۱۹۹] کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷. [۲۰۰] در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸. [۲۰۱] شیخ طوسی می‌فرماید: اسماعیل بن جابر می‌خواست نوافل روز را در شب قضا کند که با این کار به فرائضش صدمه می‌خورد، و امام او را از این کار بر حذر داشتند (تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۶). [۲۰۲] بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۹. [۲۰۳] نهج البلاغه، حکمت ۳۹. [۲۰۴] همان، حکمت ۲۷۹. [۲۰۵] سجده، آیه ۱۷. [۲۰۶] نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴. [۲۰۷] تحریم، آیه ۶. [۲۰۸] یکی از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می‌خوانند. [۲۰۹] بقره، آیات ۲۰ و ۱۰۶؛ و نیز جاهای دیگر. [۲۱۰] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۴۸. [۲۱۱] بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰. [۲۱۲] مائده، آیه ۱۰۳. [۲۱۳] انعام، آیه ۳۷. [۲۱۴] کهف، آیه ۱۰۴. [۲۱۵] همان، آیه ۱۰۳. [۲۱۶] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۹. [۲۱۷] متن نامه. [۲۱۸] مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احدیت در الله منحصر شده است. [۲۱۹] نساء، آیه ۶۵. [۲۲۰] کافی، ج ۱، ص ۳۹۰. [۲۲۱] کنیز. [۲۲۲] کمال الدین، ص ۹۳. [۲۲۳] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۸. [۲۲۴] نهج البلاغه، خ ۱۹۳ (خطبه همام). [۲۲۵] متن نامه. [۲۲۶] من لا- یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵. [۲۲۷] نهج البلاغه، خطبه ۲۰. [۲۲۸] جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیر خان قشقایی است. [۲۲۹] بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳. [۲۳۰] همان، ج ۸۴، ص ۶۸. [۲۳۱] در این رابطه ذکر حکایتی از ابوهریره که به گمان خود می‌خواست بین بهشت و جهنم جمع کند خالی از لطف نیست. در جنگ صفین نمازش را پشت سر حضرت علی علیه السلام می‌خواند، و در وقت خوردن غذا با معاویه همسفره می‌شد، و در هنگام جنگ روی یک بلندی می‌ایستاد و می‌گفت «الصلوة خلف علی أتم و اللقمة مع معاویة أكثم و وقوف علی التل أسلم»، و

این در حالی است که بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود «علی مع الحق و الحق مع علی». بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲. [۲۳۲] متن نامه. [۲۳۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف علی علیه السلام می‌فرماید: «و کل علم علمیه قد علمته علیا (الیقین، ص ۳۵۰)؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده‌ام». لذا پرسیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال عارفی است که برای فهم دیگران می‌پرسد؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلید بپرسد و هدف او از سؤال این باشد که حاضران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است (شیرازی). [۲۳۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴. [۲۳۵] شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی در سال ۱۲۴۱ در اصفهان متولد شد و از کودکی تحت نظارت حاج میرزا ملا محمدصادق به تحصیل علم پرداخت. سپس در نزد حکیم الهی ملا محمد کاشانی فلسفه و حکمت و عرفان آموخت و بعد از این مرحله به نجف رفت و نزد سید مرتضی کشمیری به ادامه تحصیل پرداخت، پس از مراجعت از نجف در مشهد مقدس رحل اقامت افکند از محضر حاج آقا حسین قمی بهره جست و سرانجام در سال ۱۳۲۰ ش رخ در نقاب خاک کشید. [۲۳۶] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱. [۲۳۷] نهج البلاغه، خطبه ۷. [۲۳۸] همان. [۲۳۹] بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸. [۲۴۰] این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره‌های انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، آیه ۱۸؛ زمر، آیه ۷. [۲۴۱] مائده، آیه ۱۱۶. [۲۴۲] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۴۳] متن نامه. [۲۴۴] حشر، آیه ۷. [۲۴۵] الغدير، ج ۳، ص ۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۱. [۲۴۶] کافی، ج ۲، ص ۴۱۵. [۲۴۷] در بعضی از روایت‌ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می‌دهند. [۲۴۸] بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸. [۲۴۹] کافی، ج ۳، ص ۴۷۶. [۲۵۰] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴. [۲۵۱] تهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹. [۲۵۲] همان. [۲۵۳] کافی، ج ۳، ص ۲۷۴. [۲۵۴] تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۰. [۲۵۵] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۲. [۲۵۶] متن نامه. [۲۵۷] یوسف، آیه ۵۳. [۲۵۸] حمیده بربریه کنیز و در عین حال از زنان دانشمند خاندان اهل بیت علیهم السلام بود. او مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام است. [۲۵۹] کافی، ج ۳، ص ۲۷۰. [۲۶۰] تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷. [۲۶۱] متن نامه. [۲۶۲] بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۸۴. [۲۶۳] ماده‌ای است که به وسیله آن طلا را صاف می‌کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است. [۲۶۴] نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می‌شود. [۲۶۵] همان، ج ۶۴، ص ۳۰۵. [۲۶۶] همان، ج ۴۳، ص ۳۴۴. [۲۶۷] بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳. [۲۶۸] نهج البلاغه، نامه ۶۹. [۲۶۹] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۱. [۲۷۰] متن نامه. [۲۷۱] نهج البلاغه، کلام ۲۳۶. [۲۷۲] از جمله ثقات است. [۲۷۳] نساء، آیه ۴۰. [۲۷۴] متن نامه. [۲۷۵] آل عمران، آیه ۳۱. [۲۷۶] به غیر از صحیح بخاری، در بقیه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است. [۲۷۷] بحارالأنوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸. [۲۷۸] تحریم، آیه ۶. [۲۷۹] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳. [۲۸۰] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۷. [۲۸۱] بقره، آیه ۲۹. [۲۸۲] مائده، آیه ۶۶. [۲۸۳] مائده، آیه ۶۷. [۲۸۴] بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵. [۲۸۵] نساء، آیه ۱۵۰. [۲۸۶] بقره، آیه ۱۹۴. [۲۸۷] بقره، آیه ۲۳۷. [۲۸۸] مقصود حضرت خانه آخرت بود. [۲۸۹] مؤلف تاریخ مدینه، «ابن شبه» می‌باشد و استاد طببری است. [۲۹۰] کافی، ج ۷، ص ۲۶۸.

